

استادکاشانه  
حوزه مجازی علوم اسلامیہ دانشگاهیان



# منطق



## فهرست

۱	.....	درس اول
۸	.....	درس دوم
۱۵	.....	درس سوم
۲۱	.....	درس چهارم
۲۷	.....	درس پنجم
۳۳	.....	درس ششم
۳۹	.....	درس هفتم
۴۵	.....	درس هشتم
۵۳	.....	درس نهم
۶۱	.....	درس دهم
۷۰	.....	درس یازدهم

## درس اول

### آموزه های این جلسه:

- تاریخچه منطق
- تاریخ منطق تکوینی
- تاریخ منطق تدوینی
- علم منطق در عالم اسلام
- باب الفاظ
- احکام لفظ
- تفاوت منطقی و ادیب
- دلالت
- اقسام دلالت
- اقسام دلالت لفظی
- اقسام لفظ

## مقدمه

در ابتدا باید بدانیم که علت احتیاج انسان به علم منطق چیست؟ انسان بالذات موجودی متفکر است، یعنی این اندیشه، چنان با سرشت انسان عجین شده است که غالباً انسان از این تفکر فارغ نیست و همیشه به دنبال سوالاتش می‌گردد. مثلاً ابتدای هستی چه بوده است و انتهای هستی چه خواهد بود؟ خوشبختی و سعادت چیست و راههای رسیدن به آن چیست؟

## تعریف تفکر

حال باید دید تفکر چیست؟ در تعریف تفکر گفته‌اند: تفکر، تلاش و حرکت فکر از معلومات به مجهولات است. یعنی انسان بتواند از معلومات به مجهولات پی ببرد

بسیاری اوقات در تفکر انسان اشتباهاتی رخ می‌دهد؛ مثلاً می‌گویند: خداوند متعال، نور است؛ *اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ* و هر نوری محسوس است، پس خداوند محسوس است. با کمی دقت متوجه می‌شویم که بسیاری از نتایج به دست آمده، اشتباه می‌باشد و نشان دادن اینکه خطا در کجا بوده است وظیفه علم منطق می‌باشد، پس علم منطق؛ روش درست فکر کردن را به ما می‌آموزد. پس تفکر عبارت از تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم می‌باشد

## تعریف منطق:

منطق عبارت است از؛ مجموعه قواعد کلی (مانند علوم دیگر که قواعدی کلی دارند) که کاربرد درست و دقیق آنها؛ ذهن را از خطا باز می‌دارد

این تعریف، حاوی سه نکته است

- ۱- دارای قوانین کلی است که باید آنها را دانست
  - ۲- باید، تبعیت از این قوانین انجام گیرد
  - ۳- مهارت و درست استفاده کردن از این قوانین را بیاموزیم
- در اصطلاح، به این سه نکته منطق گفته می‌شود

## موضوع علم منطق

موضوع هر علم؛ چیزی است که در آن علم از خواص و ویژگی و احکام آن، سخن می‌گویند  
مثلاً موضوع علم طب؛ بدن انسان از جهت سلامت و بیماری است یا موضوع علم ریاضیات کمیت است و موضوع علم فلسفه؛ وجود است. اما موضوع علم منطق چیست؟ موضوع علم منطق در واقع تلاش ذهن در مسیر دست یافتن به صورت جدید است که به طور خلاصه می‌گویند: موضوع علم منطق معرّف و حجت است؛ معرّف یعنی؛ روش درست تعریف را بیان می‌کند و حجت هم یعنی روش درست استدلال را بیان می‌کند

## علت نام گذاری این علم به منطق

منطق از ریشه نطق گرفته شده است و نطق هم در اصل به معنای تکلم و سخن گفتن است و نطق به صورت مجازی بر منشأ و انگیزه این تکلم که همان تفکر می‌باشد اطلاق می‌شود و به این تفکر و تعقل؛ نطق باطنی هم گفته می‌شود  
منطق، از لحاظ ادبی و ریشه‌یابی بر وزن مَفْعَل است. در کلمه منطق دو احتمال وجود دارد: ۱- مصدر میمی باشد؛ یعنی میم زائد بر سر آن آمده است و به معنای سخن گفتن است که معنای حقیقی آن است، و اگر مصدر باشد به معنای تفکر و اندیشه است که معنای مجازی آن می‌باشد. ۲- اسم مکان باشد (مانند مسجد مکان سجده) و در معنای حقیقی یعنی محل سخن گفتن و در معنای مجازی به معنی محلی برای اندیشیدن میباشد

## تقسیم بندی منطق

الف) منطق تقسیم می‌شود به: ۱- منطق تکوینی ۲- منطق تکوینی

منطق تکوینی: گفته شد که انسان ذاتاً موجودی متفکر است و این موهبت الهی یعنی تفکر بر اساس نوع خلقت الهی به انسان داده می‌شود و این به شیوه خاص خودش عمل می‌کند، یعنی تابع دستور و قانون کسی نیست. در اصطلاح به این منطق، تکوینی و فطری گویند

۲- منطق تدوینی: قواعدی را انسانها درست کرده-اند در غالب دانشی منسجم، که به آن در اصطلاح منطق تدوینی گویند، یعنی قواعد و قوانینی تنظیم شده است

### علت احتیاج به منطق تدوینی

بسیاری اوقات، انسان از چگونگی کشف مطالب توسط اندیشه خود غافل است و عاملی که انسان را راهنمایی می-کند منطق تدوینی است. گاهی اوقات، مسائل پیچیده-ای به وجود می-آید که انسان از حل آن عاجز می-ماند؛ منطق تدوینی به انسان کمک می-کند که به این مسائل پی ببرد و بتواند آنها را حل کند. از طرف دیگر، منطق تکوینی غالباً مواردی را که نتایجش نزدیک باشد به انسان نشان می دهد اما اگر استدلالات طولانی باشد انسان عاجز می شود و در این هنگام منطق تدوینی به کمک می-کند، بنابراین منطق تدوینی علاوه بر این نوعی ورزش ذهنی نیز محسوب می شود (ب) منطق تقسیم می شود به: پ

۱- منطق مادی یعنی ماده ای که در این علم به کار می رود

۲- منطق صوری

برای اینکه بتوانیم از مجهول به معلوم درست پی ببریم، باید دو شرط اساسی رعایت گردد: ۱- معلومات صحیحی را انتخاب کنیم. ۲- صورت و تنظیم درستی از آنها تشکیل دهیم. مانند ساختمان، اگر بخواهیم ساختمان درست باشد باید هم مصالح خوب باشد و هم نقشه و معماری آن صحیح باشد

الف) آن قسمتی از منطق که خطا سنجی را در قلمرو صورت فکر، به عهده می-گیرد، منطق صوری نامیده می شود. یعنی آن صورت را برای ما حفظ می کند

ب) بخشی از منطق که خطا سنجی در ماده را به عهده می گیرد در اصطلاح مادی نامیده می شود

مثلاً گفته می شود سقراط انسان است و این درست است؛ هر انسانی ستمگر است؛ پس سقراط ستمگر است. این از لحاظ صورت و شکل صحیح است، اما از لحاظ ماده غلط است؛ اینکه هر انسانی ستمگر است ماده-ی غلطی است. که در اصطلاح آن را منطق مادی می-نامند، که در اینجا نشان می-دهد ماده ای که به کار رفته است، یعنی هر انسانی ستمگر است غلط می باشد

یا مثلاً همه مردها انسان هستند و درست است، همه زنها هم انسان هستند این هم درست است، پس همه مردها زن هستند، در این قیاس، مواد درست است اما صورت قیاس که نتیجه می گیرند همه مردها زن هستند، غلط می-باشد؛ که متکفل و عهده دار این که نتیجه این قیاس غلط است؛ منطق صوری می باشد و نشان می-دهد که ما دچار اشتباه شده ایم

ج) منطق تقسیم می شود به

۱- تصورات: به ارائه روش درست تعریف می پردازد

۲- تصدیقات: به تبیین روش درست استدلال می پردازد

تصور: صورت و مفهومی که از هر شی-ای در ذهن پدید می-آید، به طوری که واجد حکم نمی باشد و نسبت به ۱- آن اعتقادی وجود نداشته باشد. مثلاً شهر مقدس مشهد در ذهن تصور می شود، این تصور است و یا مثلاً سؤال می-کنیم. که آیا حسن عالم است؟ چون واجد حکم و اعتقاد نیست، پس تصور است

تصدیق: عبارت از ادراک مطابقت یا عدم مطابقت یک گزارش با واقع است. مثلاً زمین کروی است؛ ما مطابقت ۲- این گزارش با واقع را ادراک کرده ایم که زمین کروی است یا مثلاً گفته می شود جیوه جامد است، پس ادراک کرده ایم مطابقت یا عدم مطابقت گزارشی را با واقع، که در اصطلاح تصدیق گفته می-شود؛ پس تصدیق همیشه همراه با ادراک می باشد

پس هر جا جمله به صورت امر بود مثلاً بزن یا بخور در اصطلاح به این تصدیق گفته نمی شود بلکه تصور است و یا هر کجا سوال شود آیا حسن عالم است یا تعجب کردیم و یا نهی نمودیم، همه اینها در اصطلاح تصور است و به آن تصدیق گفته نمی شود

## چکیده مطالب

ارتباط روان‌شناسی و اخلاق در اینست که اخلاق، برخی از اصول موضوعه مهم خود را از روان‌شناسی می‌گیرد.

نفس همانند هرمی سه‌بعدی است که یک بعد آن آگاهی، بعد دیگر قدرت، و بعد سوم محبت است.

تشبیه نفس به هرم برای آن است که وحدت نفس (رأس هرم) را در عین کثرت (ابعاد هرم) نشان دهد.

محبت موجود در ذات نفس منحصر به خود دوستی یا حب ذات نیست؛ بلکه عشق به خدا و پرستش او نیز جزو گرایش‌های فطری انسان‌هاست که ریشه در ذات نفس دارد. علم و قدرت نیز همین گونه است.

پیوند میان علم، قدرت و محبت در نفس انسان همیشگی است.

شاخه‌های اصلی حب ذات عبارتند از: حب بقا، حب کمال، حب نفس.

حب بقا تحت تأثیر عامل معرفت و علم به صورت‌های گوناگون جلوه می‌کند.

# آزمون

۱- ضرورت فراگیری منطق عبارت است از :

- الف) فراگیری شیوه صحیح سخن گفتن
- ب) فراگیری روش درست فکر کردن
- ج) دست یابی به حقایق هستی
- د) تمییز امور واقعی از غیر واقعی

۲- تفکر عبارت است از:

- الف) توانایی حل مشکل
- ب) دست یابی به منابع درست
- ج) تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم
- د) رسیدن به معلوم جدید

۳- برای کشف مجهول از طریق فکر حداقل ... لازم است.

- الف) انتخاب معلومات مناسب
- ب) تنظیم و صورت بندی درست معلومات
- ج) انتخاب معلومات مناسب، صحیح و تنظیم درست آنها
- د) انتخاب معلومات صحیح

۴- روش درست تعریف در بخش منطق ..... و روش درست استدلال در بخش منطق ..... تبیین می شود.

- الف) مادی - صوری
- ب) تصورات - تصدیقات
- ج) صوری - مادی
- د) تصدیقات - تصورات

آموزه های این جلسه:

- تاریخچه منطق
- تاریخ منطق تکوینی
- تاریخ منطق تدوینی
- علم منطق در عالم اسلام
- باب الفاظ
- احکام لفظ
- تفاوت منطقی و ادیب
- دلالت
- اقسام دلالت
- اقسام دلالت لفظی
- اقسام لفظ



مراد و منظور از تاریخ علم منطق، زمان تولد و رشد این علم است و همان‌طور که قبلاً بیان شده بود ذهن انسان، براساس خلقت خدادادی دارای قدرت تفکر است اما گاهی اوقات در تفکر دچار اشتباهاتی می‌شود و شناسایی منشأ این اشتباهات و راههایی که منجر به این اشتباهات می‌شود وظیفه علم منطق می‌باشد.

### تاریخ منطق تکوینی:

بنابراین قدرت تفکر که به آن «منطق تکوینی» می‌گویند مقارن با تولد انسان می‌باشد اما تاریخ تولد این منطق مدون که تنظیم و دسته بندی شده است چه زمانی می‌باشد؟

### تاریخ منطق تدوینی:

بنابر قول مشهور در سرزمین یونان، اندیشورانی بودند که به زبان یونانی به آن‌ها «سوفیست» می‌گفتند سوفیست به معنی حکیم و دانشور است و آن‌ها معلمان حرفه ای بودند که وکلایی را تربیت می‌کردند که در فن خطابه و مناظره، تبحر داشتند و در دادگاه‌ها هر ادعای حق یا باطلی را اثبات می‌کردند و در مقابل، هر مخالفی را رد می‌کردند، به تدریج فضایی برای آنها به وجود آمد که آن‌ها فکر می‌کردند ماورای این اندیشه و ذهن انسان هیچ حقیقتی در خارج وجود ندارد. در یک چنین فضای فکری دانشمندانی از جمله سقراط، افلاطون و ارسطو در مقابله با سوفیست‌ها تحریک شدند تا روشی را برای جریان اندیشه صحیح تنظیم و تدوین نمایند تا درستی یا نادرستی این استدلال‌ات را تشخیص دهند، به همین دلیل مدون و معلم «منطق تدوینی» را جناب «ارسطو» می‌دانند.

### علم منطق در عالم اسلام:

به تدریج، علم منطق گسترش پیدا کرد و مأمون خلیفه عباسی در بغداد مرکزی را به نام «بیت الحکمه» بنیان نهاد (بیت الحکمه یعنی خانه حکمت، خانه منطق و فلسفه) و کتاب‌های منطقی ارسطو که مجموعاً ۸ رساله بود و «ارغنون» (یعنی ابزار و آلت) نام داشت در قرن ششم هجری به عربی ترجمه شد.

پس از ورود منطق به عالم اسلام، دانشمندان اسلامی مثل: شیخ الرئیس ابوعلی سینا، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی و دیگر دانشمندان در صدد این برآمدند که مطالبی را کم یا زیاد کنند و مطالب ناصحیح و نادرست را حذف کنند. بنابراین مطالبی را که بنیان گذار آن‌ها در واقع ارسطو بود تدوین و تنظیم کردند و مطالبی را نیز اضافه نمودند و نقایصی که داشت را تکمیل کردند.

### باب الفاظ:

همانطور که در درس‌های گذشته بیان شد جریان تفکر به معنای تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم، نیازمند استفاده از معانی و مفاهیم معلومی است که در ذهن موجود است. این معانی و مفاهیم ذهنی باید در غالب الفاظ صورت بگیرد، لذا بشر برای رفع چنین نیازی لفظ و بعد زبان را اختراع کرد؛ بنابراین زبان عبارت از مجموعه‌ای منسجم از الفاظ است که این الفاظ، حامل معانی می‌باشند و هر لفظ نماینده یک یا چند معنی می‌باشد.

در اصطلاح لفظ را قالب و ظرف می‌نامند و معنی را مظروف گویند، بین لفظ و معنی ارتباط عمیقی وجود دارد و بدین سبب گاهی ابهامات لفظی موجب انحراف در فکر می‌شود، مثلاً می‌گویند در باز است، باز پرنده است در نتیجه در پرواز می‌کند. گاهی اوقات حالات الفاظ، معنی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ لذا منطق به عنوان روش صحیح اندیشه و فکر، وظیفه دارد جلوی این خطاها را بگیرد.

الفاظ یکی از اساسی‌ترین وسیله‌های بشر برای ارائه آسان مفاهیم ذهنی است زیرا تنها با لفظ می‌توان این مفاهیم ذهنی را منتقل کرد.

**احکام لفظ:**

احکام لفظ بر دو نوع است:

۳- احکام خاص هر لفظ: که در زبانهای مختلف متفاوت است. مثل احکام لغوی، صرفی، نحوی که این احکام را ادیب بررسی می‌کند.

۴- احکام عمومی لفظ: در تمام زبان‌های دنیا جاری می‌باشد، مثل حقیقت و مجاز که این احکام، اختصاص به ادیب ندارد، بلکه منطقی هم در آن وارد شده و بحث می‌کند.

تفاوت منطقی و ادیب:

منطقی به آن دسته از مباحث الفاظ می‌پردازد که از خطای در فکر جلوگیری می‌کند ولی ادیب در ارتباط با چگونگی مفاهیم، تکلم و فهماندن، با دیگران بحث می‌کند.

**دلالت:**

دلالت عبارت است از؛ حالت یک شیء که وقتی ذهن به آن علم پیدا کند، بلافاصله به امر دیگر نیز منتقل می‌شود، مثلاً چشم انسان وقتی دود را مشاهده می‌کند ذهن انسان منتقل می‌شود به اینکه در آن جا آتشی وجود دارد، به این شیء اول (دود) دال یا راهنمایی کننده گویند و به شیء دوم (آتش) که ذهن به آن پی می‌برد مدلول یا راهنمایی شده می‌گویند.

**اقسام دلالت:**

دلالت سه قسم است:

۴- دلالت عقلی: یعنی منشأ آن خود عقل است مثل دلالت دود بر وجود آتش

۵- دلالت طبیعی: یعنی حالت طبیعی هر شخص را گویند. مثلاً سرفه‌ی زیاد دلالت بر درد سینه دارد یا رنگ زرد غالباً بر وجود بیماری دلالت دارد.

۶- دلالت وضعی: مبتنی بر قرارداد و اعتبار بشری است و دارای دو حالت می‌باشد.

الف) دلالت وضعی لفظی: یعنی لفظ آب بر معنای آن دلالت می‌کند یا لفظ میز و کتاب بر یک شیء خاص دلالت دارد.

ب) دلالت وضعی غیر لفظی: به لفظ کاری ندارد: مثل دلالت خطوط و تابلوهای راهنمایی و رانندگی که دلالت بر معنای خاصی دارد.

در این اقسام دلالت‌ها که بیان شد دلالت لفظی در منطق، دارای ارزش بیشتری است.

**اقسام دلالت لفظی:**

دلالت لفظی نیز سه قسم است:

۴- دلالت مطابقی؛ یعنی لفظ، بر تمام معنای خود دلالت می‌کند، مثلاً خانه بر مجموعه محیط، اتاق و سایر قسمت‌های آن خانه دلالت می‌کند.

۵- دلالت تضمینی: یعنی لفظ بر جزء معنای خود دلالت می‌کند. مثلاً لفظ کتاب بر جلد آن دلالت می‌کند کل را می‌گویند اما اراده جزء می‌کنند.

۶- دلالت التزامی: یعنی دلالت لفظ، بر لازم معنای خودش است. مثلاً بارندگی زیاد دلالت بر فراوانی نعمت می‌کند.

منطقیون این انواع دلالت را مطرح می‌کنند، می‌گویند در این سه نوع دلالت (مطابقی، تضمینی، التزامی) در مقام تعریف یا استدلال باید از دلالت مطابقی یا دلالت تضمینی استفاده کنیم و کاربرد دلالت التزامی در سخنوری و محاورات صحیح است اما برای تعریف یا استدلال چون موجب تردید یا مناقشه می‌شود کاربرد آن صحیح نیست.

این هم تقسیم بندی دیگری برای دلالت‌ها می‌باشد.

**اقسام لفظ:**

۳- لفظ مختص: لفظی که دارای معنای واحد است. مانند لفظ قلم؛ دلالت بر شیئی می‌کند که با آن عمل نوشتن را انجام می‌دهند.  
۴- لفظی که معنای واحد ندارد به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف) تمام معنای به وضع واضح است (واضع یعنی کسی که این لفظ را وضع کرده است)

ب) تمام معنای به وضع واضح نیست و به آن حقیقت و مجاز گویند. مثلاً لفظ ماه، برای کره قمر وضع شده است اما به عنوان مجاز به انسانی که خوش سیما باشد هم گفته می‌شود یا مثال دیگر لفظ اسد برای آن حیوان درنده وضع شده است اما مجازاً به شخصی که شجاع است هم اسد می‌گویند.

قسمی که تمام معنای به وضع واضح است به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- وضعی بر وضع دیگر سبقت گرفته است که آن را غیر مشترک می‌نامند.

۲- وضعی بر وضع دیگر سبقت نگرفته است که آن را مشترک می‌نامند. مانند شیر، هم به معنای حیوان درنده است و هم به معنای مایع نوشیدنی است و هم معنای دیگری که برای آن ذکر شده است؛ و وضعی بر وضع دیگر سبقت نگرفته است.

اما هرگاه وضعی بر وضع دیگر سبقت گرفته باشد، خود بر دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- منقول: معنای لاحق، یعنی معنای دوم با ملاحظه تناسب با معنای سابق یعنی قبلی وضع شده است، **مثل لفظ صلاه** در ابتدا برای دعا و نیایش وضع شده است اما الان در معنای نماز به کار می‌رود که با آن دعا و نیایش یک تناسب و ارتباطی دارد.

۲- مرتجل: معنای لاحق با ملاحظه معنای سابق وضع نشده است یعنی معنای دوم با معنای اول، ممکن است هیچ تناسبی نداشته باشد. مانند اکثر اسامی اشخاص و اماکن

بنابراین در مقام تعریف و استدلال باید از لفظ مشترک و مجاز دوری کرد مگر اینکه در مورد لفظ مجاز در جمله قرینه‌ای وجود داشته باشد. در مورد لفظ منقول و مرتجل نیز تا وقتی که به طور کامل، از معنای اولیه‌شان جدا نشده‌اند نمی‌توان در تعریف و استدلال استفاده نمود.

بهترین وجه این است که؛ در تعریف و استدلال از الفاظ مختص استفاده کرد.

**تقسیم دیگر لفظ:**

۴- لفظ مترادف: یعنی چند لفظ دارای معنای واحد باشند. مثل انسان، بشر و فرزند آدم.

۵- لفظ متباین: یعنی چند لفظ هر کدام معنای جداگانه ای داشته باشند. مثل انسان، سنگ، میز.

**نکته:**

• استفاده از الفاظ مترادف در مقام تعریف یا استدلال صحیح نیست. مثلاً در مقام تعریف گفته شود: انسان، بشر است یا در مقام استدلال گفته شود: هر انسانی بشر است، هر بشری متفکر است، بنابراین هر انسانی متفکر است. بنابراین در مقام تعریف و استدلال، باید از استفاده الفاظ مترادف، اجتناب کرد و سعی شود از الفاظ متباین استفاده شود.

**تقسیم بندی دیگر از لفظ:**

۳- مفرد: هر لفظی که دارای اجزاء نباشد را مفرد گویند. مثل واو که از حروف عطف است.

۴- مرکب: هر لفظی که دارای اجزاء باشد را مرکب گویند. در این جا هر جزئی از این لفظ بر جزئی از معنا دلالت می‌کند مثلاً گل زیبا؛ گل، دلالت بر معنایی می‌کند و زیبا هم دلالت بر معنای دیگری می‌کند یا ممکن است هر جزئی از لفظ بر جزئی از معنا دلالت نکند که به آن مفرد می‌گویند مثل عبدالله، که اگر آن را به عنوان اسم شخص به کار ببریم لفظ مفرد است اما اگر عبدالله را به عنوان اسم شخص به کار ببریم لفظ مرکب می‌شود (عبد به معنای بنده و الله به معنای خدا)

# چکیده مطالب

- منظور از تاریخ علم منطق، زمان تولد و رشد این علم است. بنابراین، قدرت تفکر که به آن؛ منطق تکوینی، می‌گویند مقارن با تولد انسان متولد می‌شود.
- در سرزمین یونان، دانشمندانی از جمله سقراط، افلاطون و ارسطو در مقابله با سوفیست‌ها روشی را برای جریان اندیشه صحیح تنظیم و تدوین نمودند تا درستی یا نادرستی استدلال‌ات را تشخیص دهند به همین دلیل، مدوّن و معلم منطق تدوینی را جناب ارسطو می‌دانند.
- در قرن ششم هجری، منطق به عربی ترجمه شد و پس از ورود به عالم اسلام، دانشمندان اسلامی مثل: ابوعلی سینا، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی و دیگر دانشمندان؛ مطالبی را اضافه و مطالب نادرست را حذف نمودند.

## • باب الفاظ:

- جریان تفکر، به معنای تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم، نیازمند استفاده از معانی و مفاهیم معلومی است که در ذهن موجود است، این معانی و مفاهیم ذهنی باید در غالب الفاظ صورت بگیرد.
- احکام لفظ بر دو نوع است:
  ۱. احکام خاص هر لفظ که این احکام را ادیب بررسی می‌کند.
  ۲. احکام عمومی لفظ: این احکام، اختصاص به ادیب ندارد، بلکه منطقی هم در آن وارد شده و بحث می‌کند.
- دالالت؛ عبارت است از حالتی از یک شیء که وقتی ذهن به آن علم پیدا کند، بلافاصله به امر دیگر نیز منتقل می‌شود.
  - دالالت؛ بر سه قسم است:
    ۱. دالالت عقلی: دالالتی است که منشأ دالالت، خود عقل است.
    ۲. دالالت طبیعی: دالالتی است که عامل آن؛ حالت طبیعی هر شخص می‌باشد.
    ۳. دالالت وضعی: مبتنی بر قرارداد و اعتبار بشری است و دارای دو حالت می‌باشد؛
      - الف) دالالت وضعی لفظی: مثل اینکه؛ لفظ آب بر معنای آن دالالت می‌کند.
      - ب) دالالت وضعی غیر لفظی: مثل دالالت خطوط و تابلوهای راهنمایی و رانندگی که بدون بیان لفظ، دالالت بر معنای خاصی دارند.

## • اقسام دالالت لفظی:

دالالت لفظی نیز سه قسم است:

۱. دالالت مطابقی؛ یعنی لفظ بر تمام معنای خود دالالت می‌کند.
۲. دالالت تضمینی: یعنی لفظ بر جزء معنای خود دالالت می‌کند.
۳. دالالت التزامی: یعنی دالالت لفظ، بر لازم معنای خودش است.

## • اقسام لفظ:

- ۱- لفظی که دارای معنای واحد است، لفظ مختص نامیده می‌شود.
- ۲- لفظی که معنای واحد ندارد و به دو قسم تقسیم می‌شود:
  - الف) تمام معنای، به وضع واضح است (واضع یعنی کسی که لفظ را وضع کرده است).

ب) تمام معانی، به وضع واضح نیست که به آن؛ حقیقت و مجاز می گویند

### تقسیم دیگر لفظ:

۱. لفظ مترادف: به الفاظی که دارای معنای واحد باشند؛ مترادف می گویند.
۲. لفظ متباین: به الفاظی که هر کدام دارای معنای جداگانه ای باشند؛ متباین می گویند.
۳. تقسیم بندی دیگری از لفظ:
  ۱. مفرد: لفظی که دارای اجزاء نباشد را؛ مفرد می گویند.
  ۲. مرکب: لفظی که دارای اجزاء باشد را؛ مرکب می گویند.

حوزه مجازی علوم اسلامی دانشگاهیان

# آزمون

۱- تاریخ تولد منطق تکوینی ..... است.

الف) قرن چهارم قبل از میلاد

ب) قرن ششم قبل از میلاد

ج) مقارن با تولد انسان

د) مقارن تمدن ایران و چین و هند

۲- یکی از عوامل مهم فکری و تاریخی تدوین منطق ..... بوده است.

الف) وجود متفکرانی به نام سوفیست

ب) کنجکاوی بشر درباره نحوه کارکرد ذهن

ج) ایجاد انگیزه برای تفکر انسان

د) ایجاد اندیشه در بشر

۳- نخستین واضع منطق تدوینی کیست؟

الف) افلاطون

ب) سقراط

ج) ارسطو

د) ابوعلی سینا

۴- از احکام خاص لفظ ..... و از احکام عام لفظ ..... بحث می‌کند.

الف) ادیب - منطقی

ب) منطقی - ادیب

ج) ادیب - زبان دان

د) ادیب - متفکران

۵- اینکه « چیزی ذهن ما را به چیز دیگری رهنمون شود » اشاره به کدام یک دارد؟

الف) دال

ب) دلالت

ج) حجت

د) مدلول

۶- عبارت « او خواهد آمد » و « سیمرغ » به ترتیب ... است.

الف) مرکب - مفرد

ب) مرکب - مرکب

ج) مرکب - مترادف

د) مفرد - مرکب

آموزه های این جلسه:

- تعریف مفهوم
- تعریف مصداق
- مفهوم کلی و جزئی
- نسبت های چهار گانه دو مفهوم کلی
- تعریف
- اهداف تعریف
- قواعد و ضوابط تعریف
- الگوی منطقی تعریف

**مفهوم چیست؟**

اشاره شد که لفظ، قالب و ظرفی برای معنا و مفهوم است، مفهوم، از لحاظ ادبی بر وزن مفعول می‌باشد و اسم مفعول است و عبارت است از همه صورت‌های که در ذهن وجود دارند. مثلاً در ذهن ما صورت‌هایی از شکوفه، باران، خورشید و غیره وجود دارد در واقع ادراکی در ذهن شکل می‌گیرد که به آن مفهوم گویند. بنابر این مفهوم عبارت است از؛ صورتی که در ذهن شکل می‌گیرد.

**مصدق چیست؟**

مصدق عبارت است از؛ شیئی که مفهوم بر آن صدق می‌کند مثلاً علی، حسن و مریم مصداق انسان هستند.

**مفهوم کلی و جزئی :**

می‌وانیم به جای مفهوم از تصور استفاده کنیم یعنی تصور، یا جزئی است و یا کلی است، مفهوم جزئی عبارت است از؛ مفهومی که تنها بر یک مصداق قابل صدق می‌باشد مثل قرآن که فقط بر یک شیء قابلیت صدق دارد یا کعبه، ایران، مشهد و ... ، مفهوم کلی در مقابل مفهوم جزئی است مفهومی است که بر بیش از یک مصداق قابل صدق باشد. مثل انسان، واجب الوجود، اقیانوس، عدد، شریک الباری (شریک برای خدا قائل شدن)

پس می‌توانیم چنین بگوییم: ملاک و معیار کلی و جزئی بودن یک مفهوم قابلیت صدق بر مصداق متعدد (در صورت کلی بودن) یا عدم قابلیت صدق بر مصداق متعدد (در صورت جزئی بودن) می‌باشد. بنابراین تحقق یا عدم تحقق مصداق خارجی، محدود یا بی‌شمار بودن آن، هیچ دخالتی در کلیت یا جزئیت یک مفهوم ندارد. مثلاً مفهوم واجب الوجود مفهومی کلی است هر چند محال است در خارج بیش از یک مصداق داشته باشد چون در خارج، فقط بر خداوند اطلاق می‌شود یا مفهوم شریک الباری مفهومی کلی است اما محال است که شریک برای خدا در خارج مصداق داشته باشد. پس همین که این مفاهیم، قابلیت صدق بر مصداق متعدد را داشته باشند دلیلی برای کلیت آنها است.

بعضی مفاهیم افعالی هم داریم که جزء مفاهیم کلی هستند. مثلاً می‌گوییم توبه می‌کند یا انقلاب خواهد کرد قابلیت صدق بر مفاهیم متعدد دارد بنابراین ویژگی کلی بودن هم در مفهوم و مدلول برخی از اسامی یافت می‌شود و هم در مفهوم و مدلول برخی از افعال وجود دارد.

و در منطق فقط از مفاهیم کلی بحث می‌شود و کاری به مفاهیم جزئی نداریم. مثلاً موضوع علم شیمی یک مصداق از عنصری که به طور مشخص و معین در آزمایشگاه وجود دارد نیست، بلکه موضوع علم شیمی خواص یک عنصر به نحو کلی است پس در منطق، تنها از مفاهیم کلی بحث می‌کنیم

**نسبت های چهار گانه دو مفهوم کلی :**

دو مفهوم کلی را وقتی از نظر افراد و مصداق با هم در نظر می‌گیریم؛ چهار صورت می‌توانند داشته باشند:

۱- تساوی: اگر دو مفهوم کلی در همه مصداق و افراد مشترک باشند به طوری که تمام افراد یک کلی مصداق برای کلی دیگر باشد و بالعکس، نسبت بین این دو مفهوم را تساوی می‌گویند. مثل انسان و ناطق هرکس که انسان است ناطق می‌باشد و هرکس که ناطق است انسان نیز می‌باشد. پس، دو مفهوم کلی از لحاظ مصداق و افراد ممکن است رابطه‌شان تساوی باشد.

۲- تباین: ممکن است رابطه دو مفهوم کلی از لحاظ مصداق و افراد تباین و جدایی باشد، یعنی هیچ مصداق مشترکی نداشته باشند، مثل زوج و فرد اعدادی که زوج هستند و اعدادی که فرد هستند هیچ مصداق مشترکی ندارند رابطه این دو کلی در اصطلاح؛ تباین است.

۳- عموم و خصوص مطلق: یعنی تمام افراد یک کلی مصداق برای کلی دیگر می‌باشد، ولی افراد مفهوم کلی دیگر اعم و فراتر است؛ در اصطلاح، رابطه بین این دو مفهوم کلی عموم و خصوص مطلق است. مثلاً آهن و فلز، هر آهنی فلز است پس



تمام مصادیق آهن داخل در فلز است اما هر فلزی آهن نیست مثال دیگر انسان و حیوان عموم و خصوص مطلق است هر انسانی حیوان است اما هر حیوانی ممکن است انسان نباشد مثل شتر.

۴- عموم و خصوص من وجه: یعنی از جهتی با یکدیگر اشتراک دارند؛ دو مفهوم کلی در افرادی مشترک هستند و در مصادیقی هم غیر مشترک می‌باشند مثلاً لباس و سفید را در نظر می‌گیریم بعضی لباس‌ها سفید است (مشترک) اما بعضی لباس‌ها سفید نیستند، بعضی سفید‌ها هم لباس نیستند مثل کاغذ علم منطق؛ موظف است که به ما توصیه‌هایی در رابطه با پرسش از چیستی، هستی و چرایی یک پدیده ارائه کند.

### تعریف:

تعریف: روشن کردن تصور مجهول، به واسطه تصورات معلومی که در ذهن موجود است را تعریف گویند. (قبلاً بیان شد که نام دیگر تصور؛ مفهوم است) تصور مجهولی را که قصد تعریف آن را داریم؛ معرّف (به صیغه اسم مفعول) نام دارد و تصور معلومی را که موجب شناخت و تعریف تصور مجهول می‌شود معرّف (به صیغه اسم فاعل) می‌گویند. مثلاً تعریف انسان؛ حیوان ناطق است، انسان معرّف و حیوان ناطق معرّف است.

### اهداف تعریف:

تعریف، دو هدف نهایی دارد؛

۳- تصویری صحیح و واضح از معرّف (تصور مجهول) ارائه می‌کند.

۴- معرّف را به صورت تام و کامل از غیر جدا می‌کند.

پس تعریف صحیح باید این دو هدف را تأمین نماید یا حداقل هدف دوم یعنی؛ جدا ساختن معرّف از غیر را به طور کامل و تام تأمین نماید.

### قواعد و ضوابط تعریف:

چهار ضابطه در تعریف وجود دارد؛

۱- تعریف باید جامع و مانع باشد؛ جامع یعنی به گونه‌ای باشد که همه افراد معرّف را در بر بگیرد و مانع باشد یعنی هیچ فرد بیگانه با معرّف را شامل نشود.

تعریف باید جامع و مانع باشد جامع افراد و مانع اغیار باشد، وقتی تعریف؛ جامعیت و مانعیت دارد که نسبت دو مفهوم کلی معرّف و معرّف به لحاظ مصداق تساوی باشد.

۲- تعریف، یعنی معرّف؛ باید از لحاظ مفهوم و لفظ نزد مخاطب روشن تر از معرّف باشد که در اصطلاح می‌گویند اجلی و اظهر و آشکارتر باشد.

از مهمترین مواردی که ذهن انسان دچار خطا و لغزش می‌شود؛ هنگامی است که ارائه تعریف گنگ و مبهم باشد. مثلاً در تعریف آتش بگوییم اُسْتُقْسَى شبيه نفس است (استقس یعنی جوهر) یعنی جوهری شبیه نفس و این دارای ابهام است تعریف و معرف برای مخاطب روشن تر نیست پس این تعریف از آتش درست نیست.

۳- معرّف باید با معرّف مغایرت مفهومی داشته باشد و فقط مغایرت لفظی نیست اگر از لحاظ لفظی اختلاف داشته باشند اما از لحاظ مفهومی عین هم باشند، فایده‌ای ندارد مثلاً در تعریف انسان بگوییم؛ انسان همان بشر است این تعریف منطقی نیست بلکه تعریف لفظی و لغوی است.

۴- تعریف نباید دوری باشد؛ تعریف دوری عبارت است از:

الف) در معرّف؛ معرّف خود نیازمند تعریف است. ب) در تعریف معرّف از معرّف هم استفاده شود. مثلاً در تعریف زمان می‌گوییم چیزی که با ساعت اندازه‌گیری می‌شود،

پس ما در معرّف لفظی را وارد کرده‌ایم که خود نیازمند تعریف است حالا باید بگوییم ساعت چیست؟ ساعت وسیله‌ای است که با آن زمان را اندازه‌گیری می‌کنند بنابر این در تعریف ساعت از معرّف که زمان است استفاده کرده‌ایم، به این تعریف دوری می‌گویند.

### الگوی منطقی تعریف:

الگوی منطقی تعریف دو بخش است: ۱- حد ۲- رسم که هر کدام از آنها به تام و ناقص تقسیم می‌شود و در بین این اقسام تعریف حد؛ کامل‌ترین تعریف است؛ چون حقیقت شیء را برای ما بیان می‌کند وقتی می‌گوییم انسان حیوان ناطق است حقیقت شیء را بیان می‌کند. اما غرض اصلی از تعریف به رسم، امتیاز شیئی نسبت به سایر اشیاء می‌باشد.

حوزه مجازی علوم اسلامی دانشگاهیان

## چکیده مطالب

• لفظ، قالب و ظرفی برای معنا و مفهوم است و مفهوم عبارت است از؛ همه‌ی صورت‌هایی که در ذهن وجود دارند و مصداق عبارت است از؛ شیئی که مفهوم بر آن صدق می‌کند.

• **مفهوم جزئی**، عبارت است از؛ مفهومی که فقط قابل صدق بر یک مصداق باشد و مفهوم کلی مفهومی است که بر بیش از یک مصداق قابل صدق باشد.

• **اگر دو مفهوم کلی**، از نظر مصداق، با هم در نظر گرفته شوند؛ ممکن است چهار صورت داشته باشند:

۱. تساوی: به معنای نسبت میان دو مفهوم کلی می‌باشد که در همه‌ی مصادیق و افراد مشترک باشند.

۲. **تباین**: به معنای نسبت میان دو مفهوم کلی است که هیچ مصداق مشترکی نداشته باشد.

۳. **عموم و خصوص مطلق**: نسبتی میان دو مفهوم کلی است، که تمام افراد یک کلی، مصداق برای کلی دیگر باشد، ولی افراد مفهوم کلی دیگر، اعم و فراتر از دیگری باشد.

۴. **عموم و خصوص من وجه**: نسبتی میان دو مفهوم کلی است که؛ در افرادی مشترک و در مصادیقی غیر مشترک باشند.

• **تعریف**: روشن کردن تصور مجهول به واسطه تصورات معلومی که در ذهن موجود است را تعریف می‌گویند.

• تعریف دو هدف نهایی دارد؛

۱. تصویری صحیح و واضح از معرّف (تصور مجهول) ارائه می‌کند.

۲. معرّف را به صورت تام و کامل، از غیر جدا می‌کند.

• **ضوابط تعریف**:

۱. جامع افراد و مانع اغیار باشد.

۲. معرّف باید از لحاظ مفهوم و لفظ، نزد مخاطب، روشن تر از معرّف باشد.

۳. معرّف باید با معرّف مغایرت مفهومی نداشته باشد.

۴. تعریف نباید دوری باشد.

• الگوی منطقی تعریف، دو بخش است:

۱. **حد**

۲. **رسم** که هر کدام از آنها به تام و ناقص تقسیم می‌شود و در بین این اقسام، تعریف به حد؛ کامل ترین تعاریف است.

# آزمون

- ۱- کدام گزینه درباره مفهوم درست است ؟
- (الف) آنچه از لفظ فهمیده می شود  
 (ب) آنچه از اشیاء خارجی فهمیده می شود  
 (ج) صورتی که در ذهن یافت می شود  
 (د) آنچه با مشاهده فهمیده می شود
- ۲- کدام گزینه صحیح نیست؟
- (الف) تحقق یا عدم تحقق مصداق خارجی دخی در کلیت و جزئیت مفهوم ندارد  
 (ب) محدود و یا بی شمار بودن مصادیق خارجی دخی در کلیت و جزئیت مفهوم ندارد  
 (ج) شرط کلی بودن مفهوم، تحقق مصادیق آن در خارج است  
 (د) شرط کلی بودن مفهوم، قابلیت صدق بر بیش از یک فرد است
- ۳- کدام گزینه بیان گرنسبت عموم و خصوص من وجه است ؟
- (الف) مثلث و دایره  
 (ب) مثلث و شکل  
 (ج) مثلث متساوی الاضلاع و مثلث قائم الزاویه  
 (د) مثلث متساوی الساقین و مثلث قائم الزاویه
- ۴- اگر هر کلی نسبت به کلی دیگر از جهتی اعم و از جهتی اخص باشد، چه رابطه ای با یکدیگر خواهند داشت؟
- (الف) تساوی  
 (ب) تباین  
 (ج) عموم و خصوص من وجه  
 (د) عموم و خصوص مطلق
- ۵- هر تعریفی مرکب از چیست؟
- (الف) تصدیقات  
 (ب) تصورات  
 (ج) تصورات معلوم  
 (د) تصورات و تصدیقات معلوم
- ۶- تعریفی درست است که.....
- (الف) تصویری کامل از معرّ به دست می دهد.  
 (ب) دست کم معرّف را کاملاً از غیر آن جدا جدا کند.  
 (ج) با تمام حقیقت معرّف آشنا کند.  
 (د) با قسمتی از حقیقت معرّف آشنا کند.
- ۷- قواعد چهار گانه تعریف منطقی در کدام یک از الگوهای زیر یافت می شود؟
- (الف) حد تام  
 (ب) رسم تام  
 (ج) حد و رسم تام  
 (د) حد تام و ناقص، رسم تام و ناقص

## درس چهارم

آموزه های این جلسه:

- الگوی منطقی تعریف
- کلی و تقسیمات آن
- کلیات خمس
- اقسام کلی ذاتی
- اقسام کلی عرضی
- روش ارائه اقسام تعریف

## الگوی منطقی تعریف:

برای رسیدن به هر یک از صورت‌های تعریف حد تام، حد ناقص، رسم تام و رسم ناقص، مراعات دستور العمل خاصی لازم است که بدون به کارگیری این دستور العمل خاص ارائه هرگونه تعریف حدی و یا رسمی ممکن نیست. منطقیون در ارائه دستور العمل مذکور از اصطلاحاتی استفاده کرده‌اند که فقط با آگاهی و علم به این دستور العمل‌ها دستیابی به الگوی منطقی تعریف، میسر و ممکن خواهد بود و از این اصطلاحات به کلیات خمس تعبیر می‌شود.

## کلی و تقسیمات آن:

کلی، دو نوع است: ۱- کلی ذاتی ۲- کلی عرضی

• کلی ذاتی: مفهومی است که قوام بخش به افراد و مصادیقش می‌باشد یعنی قوامش به افراد و مصادیقش است. مثل کلی انسان، حیوان و ناطق نسبت به علی که مصداق و فرد آن کلی است پس کلی ذاتی مفهومی است که قوامش به افراد و مصادیق خودش است.

• کلی عرضی: مفهومی است که قوام بخش به افراد و مصادیق خود نیست، مانند کلی راه رونده نسبت به علی که مصداق و فرد آن است اما قوام آن به علی نیست، راه رونده شامل حیوان غیرناطق هم می‌شود، شتر هم راه رونده است، یا شاعر نسبت به علی که مصداق و فرد آن است، قوام شاعر، فقط در این فرد نیست ممکن است در فرد دیگری تحقق یافته باشد.

## کلیات خمس:

کلی ذاتی سه قسم است ۱- نوع ۲- جنس ۳- فصل و کلی عرضی نیز دو قسم است: ۴- عرضی عام ۵- عرضی خاص و به مجموعه آن‌ها کلیات خمس (پنجگانه) می‌گویند.

## اقسام کلی ذاتی:

۱- نوع: مفهومی کلی است که بیانگر تمام ذات یا حقیقت شیء است. برای مثال وقتی می‌گوییم این شیء طلا است طلا تمام حقیقت این شیء است یا وقتی می‌گوییم: آن حیوان، اسب است اسب تمام حقیقت شیء را بیان می‌کند.  
۲- جنس: مفهومی است کلی که بیانگر و نشان دهنده بخشی از حقیقت شیء است و اعم از آن شیء است. مانند مفهوم کلی حیوان نسبت به انسان و شتر حیوان بخشی از حقیقت انسان را بیان می‌کند و به اصطلاح آن را جنس می‌گویند. جنس، دارای مراتب است؛ الف) جنس قریب ب) جنس بعید

اگر مجموعه ای از کلیات را بر اساس جنس آن‌ها مرتب کنیم به نحوی که سلسله ای را تشکیل دهند که از شمول کمتر (از محلی که افراد کمتر را در بر می‌گیرد) به سوی وسعت بیشتر پیش رود آنگاه سلسله اجناس تشکیل می‌شود. به عنوان نمونه، انسان نسبت به حیوان شمول کمتری دارد و حیوان نسبت به جسم نامی (یعنی جسمی که رشد می‌کند و شامل نباتات نیز می‌شود) شمول کمتری دارد و جسم نامی نسبت به جسم شمول کمتری دارد (زیرا بعضی اجسام هستند که نامی نیستند مثل سنگ) و جسم نسبت به جوهر دارای شمول کمتری است در این سلسله به حیوان، جنس سافل به جوهر جنس عالی یا جنس الاجناس می‌گویند. در این میان جسم نامی و جسم را هم جنس متوسط گویند.

## منطقی، جنس را به اعتباری به دو قسم تقسیم می‌کند:

الف) جنس قریب: که بلافاصله بعد از یک کلی قرار می‌گیرد، در مثال ما بعد از انسان بلافاصله کلی حیوان قرار گرفته است و آن را جنس قریب می‌نامند.

ب) جنس بعید: که با یک یا چند واسطه در بالای کلی دیگری واقع می‌شود، مانند جسم نامی یا جسم یا جوهر نسبت به انسان، همه این‌ها جسم بعید است

**۳- فصل:** به معنی جدا کردن است می‌فرمایند؛ فصل، کلی ذاتی است که یک نوع را از سایر انواع داخل در یک جنس متمایز و جدا می‌کند مانند ناطق که در جنس حیوان موجب تمییز و جدایی انسان از سایر انواع حیوانات است. وقتی می‌گوییم حیوان یعنی جنس و ناطق یعنی دارای قوه تفکر، غیر انسان را خارج می‌کند، شتر، قوه تفکر ندارد. اقسام فصل: فصل نیز مانند جنس بر دو نوع است

۱- فصل قریب: موجب امتیاز نوع، از انواع مشارک در جنس قریب می‌شود مانند ناطق نسبت به انسان

۲- فصل بعید: نوع را از انواع مشارک در جنس بعید جدا می‌کند مانند حساس نسبت به انسان نکته؛ جسم نامی؛ یعنی رشد کننده، از نمو می‌آید برای انسان، جنس بعید است اما فقط انسان دارای رشد نیست بلکه حیوانات دیگر مثل شتر هم رشد می‌کنند درخت هم رشد می‌کند در این جنس انواع دیگری مانند اسب و درخت با انسان شرکت دارند چون همه آن‌ها رشد می‌کنند حساس موجب امتیاز انسان از درخت و سایر موجودات غیر حساس می‌شود البته اگر قائل به غیر حساس بودن نباتات باشیم. پس حساس برای انسان فصل بعید است اما مثلاً شتر را خارج نمی‌کند چون آن‌ها دارای حس هستند.

### اقسام کلی عرضی:

۱- عرضی خاص: مفهومی کلی است که خارج از حقیقت شیء است اما در عین حال مختص به آن شیء می‌باشد مانند ضاحک نسبت به انسان، از حقیقت انسان خارج است چون حقیقت انسان، حیوان ناطق است اما مختص انسان است یعنی بر انسان عارض می‌شود.

۲- عرضی عام: مفهومی کلی است که مانند عرضی خاص خارج از حقیقت شیء است اما در عین حال مختص به افراد آن نیست عرضی خاص؛ مختص به افراد بود اما این مختص به افراد نیست، مانند راه رونده نسبت به انسان، راه رونده؛ خارج از حقیقت انسان است و مختص به افراد انسان نیز نمی‌باشد چون انسان‌ها هم راه می‌روند.

### روش ارائه اقسام تعریف:

۱- حد تام: کامل‌ترین و بهترین نوع تعریف است که عبارت از جنس قریب به انضمام فصل قریب می‌باشد. مثل تعریف انسان به حیوان ناطق که حیوان؛ جنس قریب و ناطق؛ فصل قریب است.

۲- حد ناقص: در حد ناقص باید یک جزء قریب داشته باشیم و یک جزء بعید و به دو صورت قابل ارائه است. الف) فصل قریب مانند تعریف انسان به ناطق است و از ذکر جنس خودداری می‌نماییم. الانسان ناطق، ب) جنس بعید با فصل قریب مثلاً در تعریف انسان می‌گوییم جسم ناطق جسم؛ جنس بعید است و ناطق؛ فصل قریب است بنابراین حد ناقص در مرتبه نازل‌تری از حد تام قرار دارد.

۳- رسم تام: عبارت از جنس قریب به انضمام عرضی خاص است. در تعریف انسان بگوییم حیوان (جنس قریب) ضاحک که مختص انسان است حیوان ضاحک حیوانی که می‌خندد

۴- رسم ناقص: رسم ناقص را می‌توان به دو طریق ارائه کرد الف) عرضی خاص؛ مانند تعریف انسان به ضاحک می‌گویند انسان همان ضاحک است. ب) حالت دوم جنس بعید با عرضی خاص است بنابراین عرضی خاص حتماً باید باشد مثلاً تعریف انسان به جسم ضاحک

### خلاصه:

کلی عرضی: مفهومی است که خارج از حقیقت افراد و مصادیق خود باشد، مثل راه رونده.

کلی ذاتی: مفهومی است که خارج از حقیقت افراد و مصادیق خود نباشد.

و هر مفهومی نسبت به افراد و مصادیق خود یا ذاتی است یا غیر ذاتی که آن را عرضی گویند.

الف) اگر نسبت مفهوم به افراد ذاتی باشد یا بیان گر تمام ذاتیات است که آن را نوع گویند یا بیان-گر جزء ذات است که از

دو حالت خارج نیست؛ یا حاکی از جزء اعم است و آن را جنس می نامند و یا حاکی از جزء مساوی است و آن را فصل می نامند. (ب) اگر مفهوم نسبت به افراد و مصادیق خود، عرضی باشد از دو حال خارج نیست: یا این امر عرضی اختصاص به نوع واحدی دارد که عرضی خاص است و یا در انواع متعددی یافت می شود و عرضی عام است. جنسی که بلافاصله بعد از یک کلی مفروض قرار دارد؛ جنس قریب و جنسی که با یک یا چند واسطه در بالای یک کلی مفروض دیگری قرار دارد را؛ جنس بعید گویند.

فصل نیز دو قسم است: فصل قریب؛ موجب امتیاز و جدا شدن نوع از انواع مشارک در جنس قریب است و فصل بعید؛ نوع را از انواع مشارک در جنس بعید جدا می کند. حد تام: عبارت از جنس قریب و فصل قریب است.

حد ناقص: دارای دو صورت است: الف) جنس بعید با فصل قریب (ب) فصل قریب به تنهایی مثلاً انسان ناطق  
رسم تام: عبارت از جنس قریب و عرضی خاص است. مثل انسان: حیوان ضاحک  
رسم ناقص: دو صورت دارد:

الف) جنس بعید با عرضی خاص مثلاً در تعریف انسان بگوئیم جسم ضاحک  
ب) عرضی خاص به تنهایی، مثلاً الانسان ضاحک.

حوزه مجازی علوم اسلامی دانشگاهیان



## چکیده مطالب

- برای رسیدن به هر یک از صورت‌های منطقی حد تام، حد ناقص، رسم تام و رسم ناقص؛ مراعات دستور العمل خاصی لازم است.
- کلی، دو نوع است: ۱- کلی ذاتی - ۲ کلی عرضی
- کلی ذاتی سه قسم است؛ ۱. نوع ۲. جنس ۳. فصل
- کلی عرضی نیز دو قسم است: ۱- عرضی عام - ۲ عرضی خاص که به مجموعه آنها؛ کلیات خمس (پنجگانه) می‌گویند.
- کلی عرضی: مفهومی است که خارج از حقیقت افراد و مصادیق خود باشد، مثل شاعر نسبت به علی
- کلی ذاتی: مفهومی است که خارج از حقیقت افراد و مصادیق خود نباشد، مثل انسان نسبت به علی.
- هر مفهومی، نسبت به افراد و مصادیق خود، یا ذاتی است یا غیر ذاتی (عرضی)
- اگر نسبت مفهوم به افراد، ذاتی باشد؛ یا بیان گر تمام ذاتیات است که آن را نوع گویند، یا بیان گر جزء ذات است که از دو حالت خارج نیست؛ یا حاکی از جزء اعم است که آن را جنس می‌نامند و یا حاکی از جزء مساوی است که آن را فصل می‌نامند.
- اگر مفهوم، نسبت به افراد و مصادیق خود، عرضی باشد از دو حال خارج نیست: یا این امر عرضی اختصاص به نوع واحدی دارد که عرضی خاص است و یا در انواع متعددی یافت می‌شود و عرضی عام است.
- جنسی که بلافاصله بعد از یک کلی مفروض قرار دارد؛ جنس قریب و جنسی که با یک یا چند واسطه در بالای یک کلی مفروض دیگری قرار دارد را جنس بعید گویند.
- فصل نیز دو قسم است: فصل قریب که موجب امتیاز و جدا شدن نوع، از انواع مشارک در جنس قریب است و فصل بعید که نوع را از انواع مشارک در جنس بعید، جدا می‌کند.
- اقسام تعریف در منطق چهار صورت دارد:
- ۱- حد تام: عبارت از جنس قریب و فصل قریب است.
- ۲- حد ناقص: دارای دو صورت است: الف) جنس بعید با فصل قریب ب) فصل قریب به تنهایی مثلاً انسان ناطق
- ۳- رسم تام: عبارت از جنس قریب و عرضی خاص است. مثل انسان: حیوان ضاحک
- ۴- رسم ناقص: دو صورت دارد: الف) جنس بعید با عرضی خاص مثلاً انسان: جسم ضاحک ب) عرضی خاص به تنهایی، مثلاً الانسان ضاحک

# آزمون

- ۱- کدام گزینه درباره مفهوم درست است ؟
- (الف) آنچه از لفظ فهمیده می شود  
 (ب) آنچه از اشیاء خارجی فهمیده می شود  
 (ج) صورتی که در ذهن یافت می شود  
 (د) آنچه با مشاهده فهمیده می شود
- ۲- کدام گزینه صحیح نیست؟
- (الف) تحقق یا عدم تحقق مصداق خارجی دخلی در کلیت و جزئیت مفهوم ندارد  
 (ب) محدود و یا بی شمار بودن مصادیق خارجی دخلی در کلیت و جزئیت مفهوم ندارد  
 (ج) شرط کلی بودن مفهوم، تحقق مصادیق آن در خارج است  
 (د) شرط کلی بودن مفهوم، قابلیت صدق بر بیش از یک فرد است
- ۳- کدام گزینه بیان گر نسبت عموم و خصوص من وجه است ؟
- (الف) مثلث و دایره  
 (ب) مثلث و شکل  
 (ج) مثلث متساوی الاضلاع و مثلث قائم الزاویه  
 (د) مثلث متساوی الساقین و مثلث قائم الزاویه
- ۴- اگر هر کلی نسبت به کلی دیگر از جهتی اعم و از جهتی اخص باشد، چه رابطه ای با یکدیگر خواهند داشت؟
- (الف) تساوی  
 (ب) تباین  
 (ج) عموم و خصوص من وجه  
 (د) عموم و خصوص مطلق
- ۵- هر تعریفی مرکب از چیست؟
- (الف) تصدیقات  
 (ب) تصورات  
 (ج) تصورات معلوم  
 (د) تصورات و تصدیقات معلوم
- ۶- تعریفی درست است که.....
- (الف) تصویری کامل از معرّ به دست می دهد.  
 (ب) دست کم معرّف را کاملاً از غیر آن جدا کند.  
 (ج) با تمام حقیقت معرّف آشنا کند.  
 (د) با قسمتی از حقیقت معرّف آشنا کند.
- ۷- قواعد چهار گانه تعریف منطقی در کدام یک از الگوهای زیر یافت می شود؟
- (الف) حد تام  
 (ب) رسم تام  
 (ج) حد و رسم تام  
 (د) حد تام و ناقص، رسم تام و ناقص

آموزه های این جلسه:

- قضیه
- اقسام الفاظ
- اقسام قضیه
- اقسام قضیه حملی به اعتبار موضوع
- کمّ قضیه
- قضیه شرطیه
- اجزاء قضیه شرطیه
- اقسام قضیه شرطیه
- کیف قضیه
- اقسام قضیه محصوره

در این درس راجع به قضیه و اقسام آن صحبت خواهیم کرد از نظر منطقیون همه استدلال های بشری با قضیه ساخته می شود و قضیه ساختمان استدلالات بشری است.

### قضیه:

قضیه عبارت از مرکب تام خبری است یعنی نباید مفرد باشد و باید مرکب باشد تام باشد و خبری هم باشد مثلاً علی عادل است این تعریف قضیه به مرکب تام خبری حاوی چند نکته است:

### الفاظ به چند دسته تقسیم می شود:

۱- مفرد؛ لفظی است که یا دارای جزء نمی باشد مثل «او» که از حروف عطف است و جزء ندارد و اگر هم دارای جزء باشد جزء لفظ بر جزء معنا دلالت نمی کند مثلاً عبدالله اگر به عنوان اسم شخص استفاده شود هر جزء آن دلالت بر معنایی نمی کند و مفرد نیز به سه قسمت تقسیم می شود: اسم، کلمه که در نحو به فعل تعبیر می شود و یا ادات است که در صرف و نحو از آن به حرف تعبیر می کنند.

۲- مرکب: لفظی است که دارای جزء یا معنا است و معنای هر دو جزء آن نیز مورد قصد واقع شود مانند گل زیبا، دارای دو جزء گل و زیبا است و هر جزء آن دارای معنا می باشد و معنای هر جزء هم مورد قصد واقع می شود و مرکب نیز دو نوع است تام و ناقص.

مرکب تام: جمله ای است که معنای آن کامل است به نحوی که متکلم می تواند بعد از آن سکوت کند و مخاطب نیز منتظر باقی نمی ماند، مثلاً علی عادل است یا او خواهد آمد.

مرکب ناقص: مرکبی است که معنای آن ناقص است و متکلم نمی تواند به این معنای ناقص اکتفا نماید و مخاطب را در حال انتظار باقی گذارد. مثلاً آسمان آبی یا گل زیبا ناقص هستند.

مرکب تام هم دارای دو قسم است: ۱- مرکب تام خبری: مرکب تامی که از واقعیت حکایت می کند مانند گل زیبا است و علی عادل است. ۲- مرکب تام انشائی: مرکبی است که از واقعیتی حکایت نمی کند بلکه خود، معنایی را به وجود می آورد. مثل پرسش هایی که می کنیم؛ آیا او خواهد آمد؟ یا در خواست که می کنیم؛ مثلاً خدا کند که بیایی، یا مانند امر؛ مثلاً می گوئیم بنویس.

### اقسام قضیه:

قضیه دو قسم است.

۱- قضیه حملیه: قضیه ای که در آن بر ثبوت چیزی برای چیز دیگر یا نفی چیزی از چیز دیگر حکم می شود در اصطلاح قضیه حملی گویند. مثلاً علی عادل است ثبوت عدل برای علی یا مثلاً ظلم زیبا نیست، زیبایی را از ظلم نفی می کنیم، هر قضیه حملی دارای دو طرف است طرف اول را موضوع و طرف دوم را محمول می گویند. در مثال علی عادل است «علی» موضوع و «عادل» محمول است و به «است» نیز رابطه می گویند.

### اقسام قضیه حملی به اعتبار موضوع:

قضیه حملی به اعتبار موضوع به چند دسته تقسیم می شود:

(الف) قضیه شخصی: هنگامی که موضوع قضیه حملی ما جزئی باشد آن را شخصی می گویند. مثلاً کعبه قبله گاه مسلمین است کعبه که موضوع ما است جزئی است.

(ب) قضیه طبیعی: هنگامی که موضوع ما کلی باشد و محمول به افراد و مصادیق موضوع تعلق ندارد یعنی اطلاق محمول بر مصادیق موضوع صحیح نیست در چنین قضیایی یعنی قضیای طبیعی محمول مربوط به مفهوم کلی موضوع است و ارتباطی با مصادیق آن ندارد مثلاً انسان نوع است یکی از مصادیق انسان زید است اما زید نوع است یا زید کلی است معنا

نمی دهد.

ج) قضیه مهمله: موضوع آن مانند قضیه طبیعی کلی است اما در قضیه طبیعی محمول به مصادیق و افراد موضوع تعلق ندارد ولی در قضیه مهمله محمول متعلق به مصادیق و افراد موضوع است و تعداد افراد و مصادیق موضوع در آن ذکر نشده است به عبارت دیگر کمیت افراد موضوع ذکر نشده است. مثلاً انسان شاعر است، به تعداد افراد موضوع تصریح نشده است (د) قضیه محصوره: مانند مهمله است با این تفاوت که کمیت افراد موضوع در آن ذکر شده است یعنی قضیه ای است که موضوع آن کلی است و محمول به افراد و مصادیق موضوع تعلق دارد و به تعداد افراد موضوع تصریح شده است و در اصطلاح به این قضایا محصوره می گوئیم یعنی منحصر شده است و نام دیگر آن را مسوره گویند مسوره از سور گرفته شده است و سور یعنی دیوار به عبارت دیگر یعنی محدود شده است مثلاً هر انسانی متفکر است.

کم قضیه: اگر کل افراد یا بعضی افراد موضوع در قضیه ذکر شود آن را کم قضیه گویند پس به کلیت یا جزئیت افراد موضوع در قضایای محصور در اصطلاح کمیت گویند و الفاظی را که دلالت بر کلیت یا جزئیت دارند مثل هر بعضی و هیچ در اصطلاح سور قضیه می گویند.

۲- قضیه شرطیه: که غالباً در آن ادات شرط به کار می رود قضیه ای است که در آن به وجود یا عدم نسبتی بین دو یا چند قضیه حکم می شود و معمولاً در قضیه شرطیه دو قضیه به کار رفته است. مثلاً اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی، در ابتدای قضیه «اگر» که از ادات شرط است استفاده شده است بنابراین قضیه شرطیه است و به نسبت میان دو قضیه حکم شده است و در مثال دیگر می گوئیم: چنین نیست که اگر انسان عالم باشد حتماً سعادت مند می شود، به عدم نسبت بین دو قضیه حکم شده است.

### اجزاء قضیه شرطیه:

هر قضیه شرطیه نیز دارای دو جزء می باشد الف) شرط که در اصطلاح آن را مقدم یعنی جلو آورده شده گویند. ب) جزا یا جواب که در اصطلاح تالی یعنی مؤخر آورده شده گویند.

اقسام قضیه شرطیه:

قضیه شرطیه به اعتبار نسبتی که میان مقدم و تالی یعنی شرط و جواب وجود دارد چند قسم است: الف) شرطی متصل: قضیه ای است که در آن به اتصال جواب به شرط یا عدم اتصال بین دو نسبت جواب و شرط حکم شده است. مثلاً برای برقراری اتصال؛ اگر خورشید برآید ستارگان ناپدید می شوند در این قضیه اتصال بین شرط و جواب بیان شد، مثال برای عدم اتصال؛ چنین نیست که اگر بهار بیاید درختان خشک می شوند.

### قضیه شرطیه متصل نیز دو حالت دارد:

۱- متصل لزومی: در قضیه شرطی متصل اگر پیوند بین مقدم و تالی ضروری باشد (یعنی به محض بوجود آمدن مقدم، تالی نیز بوجود بیاید) به آن متصل لزومی گویند. مثلاً تا جریان برق در سیم قرار بگیرد چراغ روشن می شود.  
۲- متصل اتفاقی: اگر مصاحبت بین مقدم و تالی صرفاً بر اساس تقارنی، اتفاقی باشد در اصطلاح آن را شرطی متصل اتفاقی گویند. مثلاً اگر قارون مال اندوخت، لقمان حکمت آموخت.

ب) شرطی منفصل: قضیه ای است که در آن به عناد و جدایی یا عدم عناد و جدایی بین مقدم و تالی حکم می شود. مثلاً عدد یا زوج است یا فرد است. و مثال دیگر چنین نیست که انسان یا عالم باشد یا روستایی.

### اقسام شرطی منفصل:

شرطی منفصل به سه قسم تقسیم می شود.

الف) انفصالی حقیقی: گسستگی مقدم و تالی در آن به نحوی است که دو طرف نه هر دو با هم می توانند جمع شوند و نه هر دو با هم می توانند رفع شوند. مثال عدد یا زوج است یا فرد است هیچ عددی پیدا نمی شود که زوج و فرد باشد یا

عددی پیدا نمی شود که نه زوج باشد و نه فرد باشد.

ب) انفصالی مانع الجمع: عناد و جدایی مقدم و تالی در این قضیه به نحوی است که دو طرف نمی توانند با یکدیگر جمع شوند هرچند هر دو با هم قابل رفع هستند. مثال هر کاغذی یا سفید است یا سیاه است، قابل جمع نیستند. یعنی کاغذی نیست که هم سفید باشد هم سیاه باشد، اما قابل رفع شدن هستند کاغذی یافت می شود که نه سفید باشد و نه سیاه باشد و مثلاً به رنگ زرد باشد.

ج) انفصالی مانع الخلو: ستیز بین مقدم و تالی در این قضیه شرطی به نحوی است که دو طرف نمی توانند باهم رفع شوند هرچند هر دو باهم می توانند جمع شوند، مثال یا مکافات عمل در دنیا است یا در آخرت است؛ یعنی نمی شود مکافات عمل نه در دنیا باشد و نه در آخرت باشد اما قابل جمع هستند یعنی مکافات عمل می تواند هم در دنیا باشد و هم در آخرت باشد.

### کیف قضیه:

به عنصر سلب و ایجاب در قضیه در اصطلاح کیف قضیه می گویند.

قضایای حملیه و شرطیه به لحاظ نسبت بین دو طرف به دو قسم تقسیم می شوند:

۱- موجبه: یعنی نفی ندارد. مثال: عدالت زیبا است، انسان یا آزاد است یا بنده است.

۲- سالبه: یعنی دارای نفی است. مثال: ظلم پایدار نیست، چنین نیست که دانش پژوه (کسی که دنبال علم می رود) یا یا عالم باشد یا پر هیزکار باشد.

### اقسام قضیه محصوره:

با توجه به کمّ (یعنی دلالت بر کل یا بعض، همه یا بعضی) و به اعتبار کیف (موجبه و سالبه) قضیه محصوره را به چهار قسم تقسیم می کنند.

۱- موجبه کلیه: همه انسانها متفکر هستند؛ «همه» مربوط به کمّ قضیه و کلی است، «هستند» مربوط به کیف قضیه و موجبه است.

۲- موجبه جزئیه: بعضی انسان ها شاعر هستند؛ بعضی مربوط به کمّ قضیه و جزئی است، «هستند» مربوط به کیف قضیه و مثبت و موجبه است.

۳- سالبه کلیه: هیچ انسانی سنگ نیست.

۴- سالبه جزئیه: بعضی انسانها فقیه نیستند.

## چکیده مطالب

- قضیه: عبارت از مرکب تام خبری است.  
الفاظ به چند دسته تقسیم می شود:
۱. مفرد؛ لفظی است که دارای جزء نمی باشد.
  ۲. مرکب: لفظی است که دارای جزء با معنا است و معنای هر دو جزء آن نیز مورد قصد واقع شود.
- مرکب تام: مرکبی است که معنای آن کامل است.  
مرکب ناقص: مرکبی است که معنای آن ناقص است و متکلم نمی تواند به این معنای ناقص اکتفا نماید و مخاطب را در حال انتظار باقی گذارد.  
مرکب تام هم دارای دو قسم است:
۱. مرکب تام خبری: مرکب تاملی که از واقعیت حکایت می کند.
  ۲. مرکب تام انشائی: مرکبی است که از واقعیتی حکایت نمی کند بلکه خود، معنایی را به وجود می آورد.
- اقسام قضیه: قضیه یا حملی است و یا شرطی است
- قضیه حملی: قضیه ای است که در آن به ثبوت یا عدم ثبوت محمولی برای موضوعی حکم می کند.  
قضیه شرطی: قضیه ای که در آن به وجود یا عدم نسبتی بین مقدم و تالی حکم شده است. و مقدم همان شرط است و تالی هم همان جواب است
- اقسام قضیه حملی به اعتبار موضوع: چهار قسم است.
۱. شخصی: هنگامی که موضوع قضیه حملی ما جزئی باشد.
  ۲. طبیعی: هنگامی که موضوع ما کلی باشد و محمول به افراد و مصادیق موضوع تعلق ندارد.
  ۳. قضیه مهمله: موضوع آن مانند قضیه طبیعی کلی است اما قضیه مهمله محمول متعلق به مصادیق و افراد موضوع است و تعداد افراد و مصادیق موضوع در آن ذکر نشده است.
  ۴. قضیه محصوره: یعنی قضیه ای است که موضوع آن کلی است و محمول به مصادیق موضوع تعلق دارد و به تعداد افراد موضوع تصریح شده است.
- کم قضیه: کل افراد یا بعضی افراد موضوع در قضیه ذکر شود آن را کم قضیه گویند.
- اقسام قضیه شرطیه
- الف) شرطی متصل: قضیه ای است که در آن به اتصال یا عدم اتصال بین جواب و شرط حکم شده است.
۱. متصل لزومی: در قضیه شرطی متصل اگر پیوند بین مقدم و تالی ضروری باشد
  ۲. متصل اتفاقی: اگر مصاحبت بین مقدم و تالی صرفاً بر اساس تقارنی اتفاقی باشد
- ب) شرطی منفصل: قضیه ای که در آن به وجود یا عدم عناد و جدایی بین مقدم و تالی حکم می شود.
۱. انفصالی حقیقی: دو طرف نه هر دو با هم می توانند جمع شوند و نه هر دو با هم می توانند رفع شوند.
  ۲. انفصالی مانعه الجمع: دو طرف نمی توانند با یکدیگر جمع شوند هر چند هر دو با هم قابل رفع هستند.

# آزمون

۱- برای این بیت «ای کاش در عزای تو خون می‌گریستم»، هم ناله با نغمه های جنون می‌گریستم» کدام گزینه صادق است؟

الف) مرکب تام خبری

ب) مرکب تام انشائی

ج) قضیه حملی

د) قضیه شرطی

۲- قضیه حملی به اعتبار موضوع به چه اقسامی تقسیم می‌شود؟

الف) شخصی، مهمله، موجبه، سالبه

ب) شخصی، طبیعی، مهمله، محصوره

ج) موجبه، سالبه، جزئی، کلی

د) موجبه کلی، موجبه جزئی، سالبه کلی، سالبه جزئی

۳- قضیه «انسان به محض اینکه مستغنی شود، طغیان می‌کند» چه نوع قضیه‌ای است؟

الف) شخصی

ب) طبیعی

ج) محصوره

د) مهمله

۴- کدام گزینه در مورد قضیه شرطی منفصل حقیقی درست است؟

الف) اجتماع مقدم و تالی در آن محال، ولی ارتفاع آن جایز است.

ب) اجتماع و ارتفاع مقدم و تالی در آن محال است.

ج) اجتماع و ارتفاع مقدم و تالی در آن محال نیست.

د) ارتفاع مقدم و تالی محال، ولی اجتماع آنها جایز است.

۵- «لفظ مفرد یا اسم است یا کلمه» کدام نوع از اقسام قضایای زیر است؟

الف) منفصل حقیقی

ب) منفصل مانعه الجمع

ج) منفصل مانعه الخلو

د) منفصل اتفاقی

۶- کدام یک از گزینه زیر قضیه شرطی منفصل حقیقی است؟

الف) دلالت یا طبعی است یا وضعی

ب) قضیه یا موجبه است یا سالبه

ج) جوهر یا جسم است یا حیوان

د) لفظ یا مرکب خبری است یا انشائی



آموزه های این جلسه:

- استدلال و انواع آن
- انواع استدلال مباشر
- مقایسه دو قضیه با همدیگر
- اقسام تقابل
- توضیح و تبیین ۸ شرط معتبر در تناقض

## • استدلال و انواع آن:

استدلال: تلاش ذهن برای به دست آوردن تصدیق جدید را استدلال می‌گویند.  
 استدلال دو نوع است: مباشر و غیر مباشر  
 استدلال مباشر: اگر رسیدن به تصدیق جدید از طریق یک قضیه باشد؛ آن را استدلال مباشر گویند.  
 استدلال غیر مباشر: اگر رسیدن به تصدیق جدید از طریق کنار هم قرار دادن چند قضیه باشد آن را استدلال غیر مباشر گویند.

## • انواع استدلال مباشر:

استدلال مباشر سه نوع است: ۱- تقابل ۲- عکس ۳- نقض

## • مقایسه دو قضیه با همدیگر:

۱- اگر دارای موضوع واحد باشند مثلاً ۱- فلز هادی جریان الکتریسیته است ۲- فلز ارزشمند است، این دو قضیه را تساوی گویند.  
 ۲- اگر دارای محمول واحد باشند مثلاً ۱- عقاب پرنده است ۲- کبوتر پرنده است، نسبت بین این دو قضیه را تشابه گویند.  
 ۳- اگر دارای موضوع و محمول واحد باشند اما از لحاظ کلیت یا کیفیت تفاوت داشته باشند رابطه این دو قضیه را تقابل گویند.  
 ۴- اگر دارای موضوع و محمول واحد نباشند رابطه این دو قضیه را تباین گویند. مثلاً ۱- انسان متفکر است ۲- گل زیبا است.

## • اقسام تقابل:

تقابل چهار گونه است: ۱- تناقض ۲- تضاد ۳- داخل تحت تضاد ۴- تداخل، همه اینها از نظر موضوع و محمول یکسان هستند اما از نظر کمیت یا کیفیت و یا هر دو باهم تفاوت دارند.  
 الف) تناقض: اگر دو قضیه از نظر موضوع و محمول با هم یکسان باشند، اما از نظر کمیت و کیفیت با هم تفاوت داشته باشند، آنها را متناقض یا متناقضین گویند. همواره یکی از دو قضیه متناقض صادق است و دیگری کاذب است، بنابراین از صدق یکی از آنها کذب دیگری را نتیجه می‌گیریم، و دو قضیه متناقض باید در چند چیز (مشهور آن ۸ چیز است) باید اتحاد داشته باشند و در سه چیز اختلاف داشته باشند.

\* سه مورد اختلافی: ۱- کم ۲- کیف ۳- جهت (که بعداً به آن اشاره خواهد شد)

بنابراین از میان محصورات چهارگانه که عبارتند از: موجه کلیه، موجه جزئی، سالبه کلیه، سالبه جزئی همواره بین موجه کلیه و سالبه جزئی رابطه تناقض برقرار است و همیشه بین سالبه کلیه و موجه جزئی رابطه تناقض برقرار است، البته با حفظ این ۸ مورد اتحادی که بیان خواهد شد.

\* موارد اتحادی: به این ۸ مورد اتحاد وحدت‌های معتبر در تناقض گویند.

یک شعر فارسی وجود دارد که این ۸ شرط را بیان کرده است:

در تناقض ۸ وحدت شرط دان	وحدت موضوع و محمول و مکان
وحدت شرط و اضافه، جزء و کل	قوه و فعل است در آخر زمان

**• توضیح و تبیین ۸ شرط معتبر تناقض:**

۱- **وحدت موضوع:** باید موضوع دو قضیه متناقض یکسان باشد؛ مثلاً گل زیبا است، گل زیبا نیست. این دو قضیه دارای وحدت موضوع می باشند و تناقض دارند اما اگر بگوییم آسمان آبی است، گل آبی نیست این دو قضیه تناقض ندارد چون دارای وحدت موضوع نیستند.

۲- **وحدت محمول:** باید محمول دو قضیه متناقض یکسان باشد؛ مثلاً جنگل سبز است، جنگل سبز نیست این دو وحدت در محمول دارند اما اگر بگوییم امروز هوا آفتابی است، امروز هوا ابری نیست، این دو قضیه متناقض نیستند، چون وحدت در محمول ندارند.

۳- **وحدت در شرط:** مثلاً، انسان به شرط کوشش موفق است، در نقیض آن باید بگوییم انسان به شرط کوشش موفق نیست، یعنی وحدت شرط دارند (به شرط کوشش) اما در دو قضیه: انسان رشد می کند اگر از استعداد خود استفاده کند، انسان رشد نمی کند اگر از استعداد خود استفاده نکند، این دو متناقض نیستند چون در شرط وحدت با هم یکسان نیستند.

۴- **وحدت اضافه یا وحدت نسبت:** مثلاً گل نسبت به درخت کوچک است، گل نسبت به درخت کوچک نیست؛ این عبارت «نسبت به درخت» وحدت اضافه است که به آن وحدت نسبت نیز گفته می شود بنابراین این دو قضیه متناقض است. اما اگر بگوییم قلم نسبت به کتاب سبک است، قلم نسبت به تار مو سبک نیست، نسبت تفاوت می کند بنابر این متناقض نیستند.

۵- **وحدت جزء و کل:** مثلاً، تمام صحرا سر سبز است، تمام صحرا سر سبز نیست، «تمام صحرا» در کلیت با هم یکسان هستند. اما اگر بگوییم قسمتی از جنگل سبز است، تمام جنگل سبز نیست؛ در قضیه اول جزء آمده است و در قضیه دوم کل آمده است بنابراین تناقض ندارند چون در جزء و کل آنها وحدت وجود ندارد.

۶- **وحدت قوه و فعل:** علی پزشک است بالفعل (یعنی در حال حاضر) و در نقیض آن هم می گوییم علی پزشک نیست بالفعل. این دو قضیه متناقض هستند. اما اگر بگوییم شکوفه میوه است بالقوه و بعد بگوییم شکوفه میوه نیست بالفعل؛ این دو قضیه متناقض نیستند چون وحدت در قوه و فعل ندارند.

۷- **وحدت مکان:** مثلاً مؤمن زندانی است در دنیا، نقیض آن می شود مؤمن زندانی نیست در دنیا؛ مکان یکسان است «در دنیا» است. اما در مثال ذیل: پرنده زیبا است در آسمان، پرنده زیبا نیست در قفس، مکان تفاوت دارد یکی در آسمان است و دیگری در قفس است بنابراین، این دو قضیه متناقض نیستند چون وحدت در مکان ندارند.

۸- **وحدت در زمان:** مثلاً می گوئیم امروز هوا گرم است بعد بگوییم امروز هوا گرم نیست (این دو قضیه تناقض دارند چون وحدت در زمان هم دارند) اما در مثال دیگر می گوییم: درخت سبز است در بهار، درخت سبز نیست در خزان (پاییز) زمان تفاوت دارد یکی بهار است و دیگری خزان است، بنابراین این دو متناقض نیستند چون وحدت در زمان ندارند.

**ب) تضاد:** دومین قسم از اقسام تقابل تضاد است؛ اگر دو قضیه کلی از لحاظ موضوع و محمول یکسان باشند اما یکی موجهه و دیگری سالبه باشد این دو قضیه را وقتی باهم در نظر می گیریم آنها را دوقضیه متضاد یا متضادین می گویند. مثلاً، هر انسانی حیوان است، هیچ انسانی حیوان نیست؛ یکی موجهه است و دیگری سالبه است و موضوع و محمول در هر دو قضیه یکسان است، موضوع انسان و محمول حیوان است. امکان ندارد که دو قضیه متضاد هر دو با هم صادق باشند؛ بنابراین در صورتی که علم به صدق یکی داشته باشیم کذب قضیه دیگر را می توانیم نتیجه بگیریم اما اگر علم به کذب یکی از این دو قضیه داشته باشیم صدق دیگری را نمی توانیم نتیجه بگیریم به عبارت دیگر دو قضیه متضاد، نمی توانند هر دو باهم صادق باشند اما ممکن است هر دو با هم کاذب باشند مثلاً هر فلزی طلا است (کاذب) هیچ فلزی طلا نیست (کاذب) پس این دو قضیه متضاد هستند اما هر دو کاذب هستند.

**ج) دخول تحت تضاد:** چون مثل تضاد است فقط به جای کل بعض می آید. بنابراین هرگاه دو قضیه جزئی از نظر موضوع و محمول یکسان باشند اما یکی موجب و دیگری سالبه باشد؛ این دو را داخل تحت تضاد (داخلتان تحت تضاد) گویند، مثلاً بعضی از پرندگان مهاجر هستند (قضیه جزئی) بعضی از پرندگان مهاجر نیستند.

**نسبت بین این دو قضیه:** اگر یکی کاذب بود دیگری حتماً صادق است اما اگر یکی صادق بود کذب دیگری را نمی توان نتیجه گرفت چون ممکن است دیگری نیز صادق باشد پس اگر یکی کاذب بود حتماً دیگری صادق خواهد بود اما از لحاظ صدق یکی نمی توان همواره کذب دیگری را نتیجه گرفت چون ممکن است هر دو صادق باشند

**د) تداخل:** یعنی یکی از آنها جزء دیگری کل است. هرگاه دو قضیه از لحاظ موضوع و محمول و کیفیت یکسان باشند اما یکی کلی و دیگری جزئی باشد آنها را متداخل می نامند. مثلاً بعضی از انسانها آزاده هستند، همه انسان ها آزاده هستند؛ بعضی انسان ها داخل در همه انسان ها هستند. در نسبت بین این دو قضیه از صدق کلی، صدق جزئی نیز درست می شود، همه انسان ها آزاده هستند یعنی بعضی از انسان ها آزاده هستند، اما از کذب جزئی، کذب کلیه را می توان نتیجه گرفت اما برعکس از کذب کلیه، کذب جزئی یا صدق جزئی را نمی توان نتیجه گرفت.

مربعی تشکیل شده است که مربع تقابل نام دارد.

مجموعه مجازی علوم اسلامی دانشگاهیان

## چکیده مطالب

- تلاش ذهن برای به دست آوردن تصدیق جدید را؛ استدلال می‌گویند و به دو قسمت مباشر و غیر مباشر تقسیم می‌شود.
- اگر رسیدن به تصدیق جدید، از طریق یک قضیه باشد آن را؛ استدلال مباشر و اگر رسیدن به تصدیق جدید از طریق کنار هم قرار دادن چند قضیه باشد آن را؛ استدلال غیر مباشر می‌گویند.
- استدلال مباشر سه نوع است: ۱- تقابل ۲- عکس ۳- نقض  
 دو قضیه که با یکدیگر مقایسه شوند؛
- اگر دارای موضوع واحد باشند، نسبت این دو قضیه را تساوی گویند،
  - اگر دارای محمول واحد باشند، نسبت بین این دو قضیه تشابه نام دارد،
  - اگر دارای موضوع و محمول واحد باشند، اما از لحاظ کلیت یا کیفیت تفاوت داشته باشند رابطه این دو قضیه تقابل است.
  - و اگر دارای موضوع و محمول واحد نباشند، رابطه این دو قضیه را تباین می‌گویند.
- تقابل چهارگونه است: ۱- تناقض ۲- تضاد ۳- دخول تحت تضاد ۴- تداخل، همه اینها از نظر موضوع و محمول یکسان هستند، اما از نظر کمیت یا کیفیت و یا هر دو باهم، تفاوت دارند.
- تناقض: اگر دو قضیه از نظر موضوع و محمول با هم یکسان باشند، اما از نظر کمیت و کیفیت با هم تفاوت داشته باشند، آنها را متناقض یا متناقضین گویند و همواره یکی از دو قضیه ی متناقض صادق و دیگری کاذب است.
- دو قضیه ی متناقض باید در هشت چیز اتحاد و در سه چیز اختلاف داشته باشند.
  - سه مورد اختلافی عبارتند از: ۱- کم ۲- کیف ۳- جهت و موارد اتحادی نیز عبارتند از:
    - وحدت موضوع، محمول، مکان، شرط، اضافه، جزء و کل و قوه و فعل
    - اگر دو قضیه ی کلی از لحاظ موضوع و محمول یکسان باشند، اما یکی موجب و دیگری سالبه باشد، این دو قضیه را متضاد گویند.
    - هرگاه دو قضیه جزئی از نظر موضوع و محمول یکسان باشند اما یکی موجب و دیگری سالبه باشد، به این دو قضیه، داخل تحت تضاد می‌گویند.
    - هرگاه دو قضیه، از لحاظ موضوع و محمول و کیفیت یکسان باشند، اما یکی کلی و دیگری جزئی باشد، آنها را متداخل می‌نامند.

# آزمون

۱- دو قضیه متناقض.....

الف) هر دو کاذب هستند

ب) هر دو صادق هستند

ج) در کم و کیف اختلاف دارند

د) در موضوع و محمول اختلاف دارند

۲- در این قضایا: «روزه واجب است در ماه رمضان»، «روزه واجب نیست در ماه شوال» چه وحدتی رعایت نشده است؟

الف) زمان

ب) نسبت

ج) شرط

د) اضافه

۳- نقیض سالبه جزئی کدام است؟

الف) سالبه جزئی

ب) سالبه کلی

ج) موجبه جزئی

د) موجبه کلی

۴- کدام مورد درباره دو قضیه متضاد درست است؟

الف) اختلاف در کم

ب) اختلاف در کیف

ج) اختلاف در موضوع

د) اختلاف در محمول

۵- کدام یک از قضایای زیر نمی توانند قضیه متضاد داشته باشند؟

الف) هیچ مثلثی قائم الزاویه نیست

ب) لا اله الا الله

ج) سعدی نویسنده گلستان است

د) هر مثلثی سه ضلعی است

۶- نقیض و ضد قضیه ای کاذب به ترتیب کدام است؟

الف) صادق - صادق

ب) صادق - کاذب

ج) صادق - صادق یا کاذب

د) کاذب - صادق

حوزه مجازی علوم اسلامی دانشگاهیان

آموزه های این جلسه:

- عکس
- عکس مستوی
- عکس نقیض
- عکس نقیض موافق
- عکس نقیض مخالف
- نقض
- نقض موضوع
- نقض محمول
- نقض طرفین

در مباحث گذشته بیان شد که استدلال مباشر به سه قسم تقسیم می‌شود: ۱- تقابل ۲- عکس ۳- نقض عکس: جابه جا کردن دو طرف یک قضیه را عکس گویند به طوری که اگر قضیه اصل صادق باشد قضیه عکس نیز صادق باشد.

### • استدلال مباشر عکس به دو قسم تقسیم می‌شود:

#### ۱- عکس مستوی ۲- عکس نقیض.

• **الف) عکس مستوی:** جابه جا کردن دو طرف یک قضیه بدون اینکه در کیف قضیه (یعنی سلب و ایجاب) تغییری ایجاد شود به این صورت که اگر قضیه اول یعنی اصل، صادق باشد قضیه دوم یعنی عکس آن نیز صادق خواهد بود و لازمه حفظ صدق در قضیه عکس این است که تغییر کمی در قضیه عکس برخی قضایای محصوره اعمال شود به این شکل:

۱- **عکس موجه کلیه، موجه جزئی است؛** هر انسانی حیوان است، برای صادق بودن عکس آن، کم آن را تغییر می‌دهیم، ابتدا حیوان که محمول است را به ابتدای قضیه منتقل می‌کنیم و انسان را در جای محمول قرار می‌دهیم و قضیه به این صورت خواهد بود: بعضی حیوان انسان است، اما در کیف یعنی ایجاب و سلب تغییری داده نشده است فقط در کم تغییر ایجاد می‌شود و در مثال ما در قضیه اول (اصل) می‌گوییم هر انسانی حیوان است و در قضیه دوم می‌گوییم بعضی حیوانات انسان هستند پس عکس موجه کلیه، موجه جزئی می‌شود.

۲- **عکس موجه جزئی، موجه جزئی است؛** مثلاً؛ بعضی از انسان‌ها سفید هستند برای درست کردن عکس مستوی جای سفید و انسان را عوض می‌کنیم بعضی سفیدها انسان هستند پس هم اصل آن یعنی بعضی انسان‌ها سفید هستند صادق است و هم عکس آن یعنی بعضی سفیدها انسان هستند صادق است.

۳- **عکس سالبه کلیه، سالبه کلیه است؛** مثلاً هیچ انسانی سنگ نیست عکس آن می‌شود هیچ سنگی انسان نیست، قضیه اصل و قضیه عکس در ایجاب و سلب یکسان هستند.

۴- **سالبه جزئی؛** عکس مستوی معتبر ندارد، چون ممکن است که در بعضی موارد عکس آن صادق باشد اما همواره عکس آن صادق نیست مثلاً بعضی از حیوانات پرنده نیستند صادق است اما نمی‌توان گفت که بعضی از پرندگان حیوان نیستند، کاذب است. در صورتی که اگر اصل صادق باشد باید عکس نیز صادق باشد.

• (ب) عکس نقیض: دو روش وجود دارد که هر دو صحیح و معتبر است:

• **روش اول،** عکس نقیض (موافق)؛ که روش قدما بوده است. ابتدا موضوع را به نقیضش تبدیل می‌کنیم، محمول را هم به نقیضش تبدیل می‌کنیم، بعد جای موضوع و محمول (نقیض موضوع و محمول) را عوض می‌کنیم به طوری که کیف قضیه (یعنی سلب و ایجاب) تغییر نکند.

۱- **عکس نقیض (موافق) موجه کلیه،** موجه کلیه است؛ هر انسانی حیوان است، ابتدا نقیض محمول که حیوان است را می‌آوریم یعنی غیر حیوان و نقیض موضوع یعنی غیر حیوان را هم به جای محمول قرار می‌دهیم کیف قضیه ایجاب و مثبت بود و ما همان ایجاب و مثبت را می‌آوریم پس هر انسانی حیوان است عکس نقیض (موافق) آن عبارت است از هر غیر حیوانی غیر انسان است.

۲- **عکس نقیض (موافق) سالبه کلیه،** سالبه جزئی است؛ هیچ انسانی درخت نیست، نقیض درخت، غیر درخت و نقیض انسان، غیر انسان می‌شود؛ و «نیست» هم سالبه است و تغییری در آن نخواهد کرد و اگر بخواهیم صادق باشد این گونه می‌شود: بعضی غیر درخت، غیر انسان نیست.

۳- **عکس نقیض (موافق) سالبه جزئی،** سالبه جزئی است؛ مثلاً بعضی انسان‌ها سفید نیستند، صادق است، نقیض سفید و انسان می‌شود بعضی غیر سفیدها غیر انسان نیستند بنابراین عکس نقیض (موافق) سالبه جزئی برای اینکه صادق باشد؛



باید سالبه جزئیه باشد.

**۴- موجه جزئیه عکس نقیض (موافق) معتبر ندارد؛** یعنی ممکن است در بعضی موارد عکس نقیض آن صادق باشد اما همیشه دارای عکس نقیض صادق نخواهد بود. بعضی غیر انسان‌ها حیوان هستند صادق است نقیض آن می‌شود بعضی غیر حیوان‌ها انسان هستند و این غلط است بنابراین عکس نقیض (موافق) معتبر ندارد.

• روش دوم، عکس نقیض مخالف: که روش متأخرین از منطقیون و فلاسفه است: نقیض محمول را به دست آورده و به جای موضوع قرار می‌دهند موضوع را تغییر نمی‌دهند و به همان صورت به جای محمول قرار می‌دهند اما کیف قضیه یعنی سلب و ایجاب را تغییر می‌دهند البته به نحوی که صدق قضیه باقی باشد.

**۱- عکس نقیض (مخالف) موجه کلیه سالبه کلیه است؛** اگر بخواهیم صادق باشد: هر انسانی حیوان است، نقیض حیوان غیر حیوان می‌باشد (و موضوع قرار می‌دهیم) بنابراین می‌شود هیچ غیر حیوان انسان نیست در قضیه اول ایجاب بود و در اینجا تبدیل به سلب می‌شود.

**۲- عکس نقیض (مخالف) سالبه کلیه، موجه جزئیه است؛** اگر بخواهیم صادق باشد: مثلاً هیچ انسانی درخت نیست، نقیض درخت غیر درخت است بنابراین می‌شود بعضی غیر درخت‌ها انسان هستند در قضیه اصلی «نیست» سالبه بود اما در اینجا کیف را تغییر می‌دهیم «هستند»

**۳- عکس نقیض (مخالف) سالبه جزئیه، موجه جزئیه است؛** اگر بخواهیم صادق باشد: مثلاً بعضی انسان‌ها سفید نیستند، سفید را تبدیل به نقیض می‌کنیم می‌شود بعضی غیر سفیدها انسان هستند.

**۴- عکس نقیض (مخالف) موجه جزئیه معتبر نیست** مثلاً بعضی غیر انسان‌ها حیوان هستند صادق است اما نمی‌توان نتیجه گرفت که بعضی غیر حیوان‌ها غیر انسان نیستند یا بگوییم هیچ غیر حیوانی غیر انسان نیست.

• **نقض:** سومین قسم از اقسام استدلال مباشر نقض است، و در حقیقت از توابع عکس می‌باشد؛ قضیه ای را به قضیه دیگر تبدیل می‌کنیم به نحوی که اگر قضیه اولی یعنی اصل صادق باشد قضیه دوم یعنی نقض آن هم صادق است در استدلال مباشر نقض دو طرف قضیه در جای خود باقی می‌مانند و ما آن‌ها را جا به جا نمی‌کنیم، نقض به سه قسم تقسیم می‌شود: ۱- نقض موضوع: موضوع را تبدیل به نقیض می‌کنیم و در کمّ یا کیف قضیه هم تغییر ایجاد می‌کنیم اما در محمول تغییری ایجاد نمی‌کنیم چون نقض موضوع است، در قضایای محصوره نقض موضوع به این صورت‌ها خواهد بود:

**(الف) نقض موضوع موجه کلیه، سالبه جزئیه است؛** مثل هر نقره‌ای فلز است نقض موضوعش می‌شود بعضی غیر نقره‌ها فلز نیستند برای اینکه این قضیه (نقض الموضوع) صادق باشد.

**(ب) نقض موضوع سالبه کلیه موجه جزئیه است؛** هیچ آهنی طلا نیست کمّ قضیه را تغییر می‌دهیم ابتدا «هیچ» بود الان «بعضی» می‌شود آهن تبدیل به نقیضش «غیر آهن‌ها» می‌شود، سپس طلا، و در قضیه اولی نیست بود کیف قضیه تغییر می‌کند و هست می‌شود پس: بعضی غیر آهن‌ها طلا هستند.

**(ج) موجه جزئیه نقض موضوع معتبر ندارد.**

**(د) سالبه جزئیه نقض موضوع معتبر ندارد.**

**۲- نقض محمول:** فقط نقض محمول را به دست می‌آوریم و در کیف قضیه تغییر ایجاد می‌کنیم اما در موضوع و کمّ تغییری نمی‌دهیم، به نحوی که اگر قضیه نخست یعنی قضیه اصل، صادق باشد؛ نقض محمول آن نیز صادق است.

**(الف) نقض محمول موجه کلیه سالبه کلیه است؛** «هر فلزی هادی الکتریسیته است» صادق است نقض محمول آن عبارت است از: «هیچ فلزی» در قضیه نخست «هادی الکتریسیته» بود در این قضیه می‌شود «غیر هادی الکتریسیته» نیست..

**(ب) نقض محمول سالبه کلیه موجه کلیه است؛** «هیچ آبی جامد نیست»، در ابتدا «هیچ» بود کمّ را تغییر می‌دهیم بنابراین می‌شود «هر آبی غیر جامد است» و این قضیه صادق است.

**ج) نقض محمول موجهه جزئیه، سالبه جزئیه می‌باشد؛** بعضی حیوانات انسان هستند نقض محمول آن می‌شود بعضی حیوانات غیر انسان نیستند.

**د) نقض محمول سالبه جزئیه، موجهه جزئیه است؛** بعضی معدن‌ها طلا نیستند نقض محمولش این است که بعضی معدن‌ها غیر طلا هستند.

**۳- نقض طرفین:** یعنی نقض موضوع و محمول را به دست بیاوریم و در کمّ قضیه تغییر ایجاد می‌کنیم اما کیف قضیه یعنی ایجاب و سلب را به حال خود باقی می‌گذاریم به طوری که صدق قضیه همچنان باقی باشد پس در قضایای محصوره نقض طرفین به این شکل می‌باشد:

**الف) نقض طرفین موجهه کلیه، موجهه جزئیه است؛** هر فلزی هادی جریان الکتریسیته است نقض طرفین آن عبارت است از: اولی «هر» بود این جا تبدیل به «بعضی» می‌شود در اولی «فلز» بود اینجا تبدیل به «غیر فلزها» می‌شود در اولی «هادی جریان الکتریسیته» بود در اینجا «غیر هادی جریان الکتریسیته» می‌باشد که به معنای عایق است؛ بعضی غیر فلزها عایق (غیر هادی جریان الکتریسیته) هستند.

**ب) نقض طرفین سالبه کلیه، سالبه جزئیه است؛** مثال هیچ آهنی طلا نیست نقض طرفین آن می‌شود بعضی غیر آهن‌ها یعنی کمّ را تغییر می‌دهیم چون می‌خواهیم نقض آن صادق باشد، بعضی غیر آهن‌ها غیر طلا نیستند.

**ج) موجهه جزئیه، نقض طرفین معتبر ندارد.**

**د) سالبه جزئیه، نقض طرفین معتبر ندارد.**

دانشگاهیان علوم اسلامی مجازی

## چکیده مطالب

عکس: جابه جا کردن دو طرف یک قضیه، به طوری که صدق قضیه تغییری نکند را عکس می‌گویند و به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف) عکس مستوی: جابه جا کردن دو طرف یک قضیه، بدون اینکه در کیف قضیه تغییری ایجاد شود و لازمه حفظ صدق در قضیه عکس، این است که تغییر کمی در قضیه عکس برخی قضایای محصوره اعمال شود.

۱. عکسِ موجه کلیه، موجه جزئیه است.

۲. عکسِ موجه جزئیه، موجه جزئیه است.

۳. عکسِ سالبه کلیه، سالبه کلیه است.

۴. سالبه جزئیه عکس مستوی معتبر ندارد.

ب) عکسِ نقیض: دو روش وجود دارد که هر دو صحیح و معتبر است:

روش اول، عکس نقیض موافق: ابتدا موضوع و محمول را به نقیض تبدیل می‌کنیم، بعد آنها را جابه جا می‌کنیم به طوری که کیف قضیه تغییری نکند.

۱. عکسِ نقیضِ موافقِ موجه کلیه، موجه کلیه است.

۲. عکسِ نقیضِ موافقِ سالبه کلیه، سالبه جزئیه است.

۳. عکسِ نقیضِ موافقِ سالبه جزئیه، سالبه جزئیه است.

۴. موجه جزئیه، عکس نقیض موافق معتبر ندارد.

روش دوم، عکس نقیض مخالف: نقیض محمول را به دست آورده و به جای موضوع قرار می‌دهند، موضوع را تغییر نمی‌دهند و به همان صورت به جای محمول قرار می‌دهند، کیف قضیه را تغییر می‌دهند به نحوی که صدق قضیه باقی باشد.

۱. عکس نقیض مخالف موجه کلیه؛ سالبه کلیه است.

۲. عکس نقیض مخالف سالبه کلیه؛ موجه جزئیه است.

۳. عکس نقیض مخالف سالبه جزئیه؛ موجه جزئیه است.

۴. عکس نقیض (مخالف) موجه جزئیه معتبر نیست.

نقض: قضیه‌ای را به قضیه دیگر تبدیل می‌کنیم به نحوی که صدق قضیه تغییری نکند و طرفین قضیه در جای خود باقی بمانند، نقض به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. نقض موضوع: موضوع را تبدیل به نقیض می‌کنیم و در کم یا کیف قضیه هم تغییری ایجاد می‌کنیم.

الف) نقض موضوع موجه کلیه، سالبه جزئیه است.

ب) نقض موضوع سالبه کلیه موجه جزئیه است.

ج) موجه جزئیه نقض موضوع معتبر ندارد.

د) سالبه جزئیه نقض موضوع معتبر ندارد.

۲. نقض محمول: فقط نقض محمول را به دست می‌آوریم و در کیف قضیه تغییری ایجاد می‌کنیم.

الف) نقض محمول موجه کلیه سالبه کلیه است.

ب) نقض محمول سالبه کلیه موجه کلیه است.

# آزمون

- ۱- عکس مستوی «هر بدیهی معلوم است» کدام است؟  
 الف) بعضی بدیهی ها معلوم نیستند  
 ب) بعضی معلوم ها بدیهی هستند  
 ج) هر معلومی بدیهی است  
 د) هر معلومی بدیهی نیست
- ۲- عکس نقیض مخالف «هر گلی زیبا است» کدام است؟  
 الف) هیچ غیر زیبایی گل نیست  
 ب) هر غیر زیبایی گل است  
 ج) بعضی غیر زیبا ها گل نیستند  
 د) بعضی غیر زیبا ها گل هستند
- ۳- عکس نقیض موافق «هر بیداد گری سنگ دل است» کدام است؟  
 الف) هر غیر سنگ دلی بیدادگر است  
 ب) هر غیر سنگ دلی غیر بیدادگر است  
 ج) بعضی غیر سنگ دل ها بیدادگر هستند  
 د) بعضی غیر سنگ دل ها غیر بیدادگر هستند
- ۴- نقض موضوع «هر انسانی میرا است» کدام گزینه است؟  
 الف) بعضی غیر انسان ها میرا هستند  
 ب) بعضی غیر انسان ها میرا نیستند  
 ج) همه غیر انسان ها میرا هستند  
 د) هیچ غیر انسانی میرا نیست
- ۵- نقض محمول «هر فلزی هادی است» کدام است؟  
 الف) هیچ فلزی غیر هادی نیست  
 ب) بعضی فلزها غیر هادی هستند  
 ج) بعضی فلزها غیر هادی نیستند  
 د) همه فلزها غیر هادی هستند
- ۶- نقض طرفین «هیچ انسانی سنگ نیست» کدام است؟  
 الف) بعضی از غیرانسان ها غیر سنگ هستند  
 ب) بعضی از غیرانسان ها غیر سنگ نیستند  
 ج) همه غیر انسان ها غیرسنگ هستند  
 د) هیچ غیر انسانی غیرسنگ نیست

آموزه های این جلسه:

- استدلال غیر مباشر و اقسام آن
- استدلال استقراء و انواع آن
- استدلال تمثیل
- استدلال قیاس و اقسام آن
- قیاس استثنایی
- قیاس اقترانی
- اقسام قیاس اقترانی به اعتبار ساختار مقدمات
- اشکال قیاس اقترانی
- قانون استنتاج
- شرایط قیاس اقترانی
- شرایط اختصاصی اشکال قیاس اقترانی
- شرایط عمومی قیاس اقترانی

## • استدلال غیر مباشر و اقسام آن :

به دست آوردن تصدیق جدید از چند قضیه متناسب به همراه رعایت قواعد و قوانین منطقی را استدلال غیر مباشر گویند؛ و به سه قسمت تقسیم می‌شود: ۱- قیاس ۲- استقراء ۳- تمثیل.

### ۱- استدلال استقراء

استقراء: در لغت به معنای گشتن و جستجو کردن است، و در اصطلاح منطقی به حجتی که در آن ذهن انسان از قضایای جزئی به نتیجه‌ای کلی دست می‌یابد گفته می‌شود مثال: گسترش جنگ در دهه ۶۰ میلادی سبب افزایش بیکاری گردید در دهه ۷۰ نیز همین اتفاق افتاد و از دهه ۸۰ به بعد نیز شاهد همین اتفاق بوده‌ایم. بنابراین می‌توان از مجموعه این مطالب نتیجه گرفت که گسترش میدان‌های جنگی باعث افزایش بیکاری می‌شود این استدلال را در اصطلاح استقرایی می‌نامند.

### • انواع استقراء

استقراء بر دو نوع است: ۱- تام ۲- ناقص.

**۱- استقراء تام:** بررسی و مطالعه همه افراد یک مجموعه و عرضه نمودن حکم کلی را استقراء تام گویند، مثلاً همه افراد یک مدرسه را بررسی کرده و مشخص می‌گردد که همه آن‌ها باهوش می‌باشند بنابر این می‌توانیم حکم کنیم که همه دانش آموزان این مدرسه دارای هوش و استعداد هستند.

**نکته:** استقراء تام فقط در مجموعه‌هایی که دارای افراد محدود باشند و همه افراد آن قابل بررسی باشند صورت می‌پذیرد و نتیجه استقراء تام؛ یقینی است.

**۲- استقراء ناقص:** بررسی موارد معدود و محدود و عرضه حکمی کلی به نحوی که این حکم کلی شامل افرادی که بررسی نشدند هم شود را استقراء ناقص گویند، مثلاً در شهری تعدادی از شهروندان را بررسی می‌کنیم که دارای صفت خاصی هستند و بعد حکم کلی صادر می‌کنیم که تمام افراد آن شهر دارای این صفت هستند.

**نکته:** کاربرد استقراء ناقص در علوم تجربی و برخی علوم دیگر است اما از جهت یقینی بودن نتیجه فاقد اعتبار است، چون با مشاهده تعداد معدود و محدود نمی‌توان حکم کلی درباره تمام افراد مجموعه صادر کرد لذا در منطق نتیجه استقراء ناقص را ظنی و احتمالی می‌دانند.

### ۲- استدلال تمثیل

**تمثیل:** حجتی است که در آن حکم را از موضوعی به موضوع دیگر منتقل می‌کنیم به شرط این که بین دو موضوع مشابهتی باشد، بنابراین عاملی که باعث سرایت حکم از موضوعی به موضوع دیگر می‌شود نوعی مشابهت بین دو موضوع است مثلاً هادی و مهدی با هم برادر هستند و مهدی باهوش است نتیجه می‌گیریم که هادی نیز باهوش می‌باشد. در تمثیل چهار رکن استوار است: ۱- اصل: مثلاً مهدی که باهوش است. ۲- فرع: مثلاً هادی که برادر مهدی است باهوش است ۳- جامع بودن یعنی وجه شباهت: وجه شباهت این دو نفر در برادر بودن است ۴- حکم: باهوش بودن است.

در بین سه قسم انواع استدلال غیر مباشر تمثیل ضعیف‌ترین و کم اهمیت‌ترین نوع استدلال است چون در این استدلال به هیچ وجه معلوم نیست که وجه شبه که در قضیه‌ی اصل می‌باشد واقعاً علت ثبوت این محمول (باهوش بودن) برای این موضوع (یعنی برادر مهدی) باشد، لذا می‌گویند استقراء تام و قیاس مفید یقین هستند و استقراء ناقص موجب گمان و احتمال است و تمثیل دارای احتمال و ظن ضعیفی است، در مورد استقراء؛ عنصر تکرار سبب احتمالات و گمان برای انسان می‌گردد اما در بحث تمثیل تکرار وجود ندارد در نتیجه احتمال و اجتماع ظن برای ما به وجود نمی‌آید، لذا آن را دارای احتمال و گمان ضعیف می‌دانند.

۳- استدلال قیاس

قیاس؛ معتبرترین و مهم‌ترین شکل استنتاج در منطق ارسطویی؛ استدلال قیاسی است، چون نتیجه این قیاس همواره یقینی می‌باشد، اما نتیجه تمثیل و استقراء به جز استقراء تام ظنی است.

قیاس قولی؛ مرکب از چند قضیه است که در صورت پذیرش این قضایا ذهن وادار است قول دیگری که نتیجه نام دارد را نیز بپذیرد.

### در تعریف قیاس حائز نکات زیر است:

- ۱- قیاس باید از جنس قول، یعنی مرکب تام خبری باشد، بنابراین جملات مرکبی که از امر یا استفهام تشکیل شده باشد قیاس نمی‌گویند.
- ۲- قیاس از چند قضیه یعنی حداقل از دو قضیه یا بیشتر تشکیل می‌شود.
- ۳- با پذیرفتن مقدمات یک قیاس، خود ذهن وادار به پذیرش یک قضیه می‌شود.

### • اقسام قیاس

قیاس به لحاظ صورت به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱- قیاس استثنایی ۲- قیاس اقتراعی

**الف) قیاس استثنایی:** قیاسی است که نتیجه یا نقیض آن در مقدمات آمده است، مثلاً اگر باران ببارد، هوا لطیف می‌شود لکن باران باریده است نتیجه می‌گیریم هوا لطیف شده است پس عین نتیجه در مقدمات ما ذکر شده بود. مثالی که نقیض نتیجه در مقدمات ذکر شده است: اگر این فرد عادل باشد ظلم نمی‌کند، لکن ظلم می‌کند نتیجه می‌گیریم این شخص عادل نیست، نقیض نتیجه یعنی این شخص عادل نیست در مقدمه آمده است.

**نکته:** این نوع قیاس را استثنایی گویند چون نتیجه به کمک الفاظی از استثنای مقدمه دوم مثل ولی، اما، لکن و ... حاصل می‌شود.

**ب) قیاس اقتراعی:** قیاسی است که اجزاء نتیجه در مقدمات پخش و منتشر شده است به نحوی که نتیجه به صورت کامل در یکی از مقدمات ذکر نشده است. مثلاً حسن انسان است، هر انسانی فانی است در نتیجه حسن فانی است دو کلمه حسن و فانی که اجزاء نتیجه هستند به تنهایی در یکی از مقدمات قرار داده نشده‌اند.

**نکته:** چرا آن را قیاس اقتراعی می‌گویند؛ چون اجزاء نتیجه قرین و همراه مقدمه‌ای از استدلال است.

### اجزاء قیاس اقتراعی:

قیاس اقتراعی حداقل از دو قضیه تشکیل می‌شود و نتیجه هم حتماً از دو جزء اصلی تشکیل و ترکیب شده است: ۱- موضوع، که آن را مقدم نیز می‌نامند ۲- محمول که آن را تالی نیز می‌نامند.

موضوع یا مقدم را در نتیجه، اصغر یا حد اصغر می‌نامند و محمول که نام دیگر آن تالی می‌باشد را در نتیجه اکبر یا حد اکبر می‌نامند، مقدمه‌ای که حاوی حد اصغر است را صغری و مقدمه‌ای را که حد اکبر در آن قرار دارد کبری می‌نامند؛ و لفظی که در هر دو مقدمه تکرار می‌شود را وسط یا حد اوسط می‌نامند. مثلاً رنگین کمان زیبا است (صغری)، هر زیبایی ستودنی است (کبری)، پس رنگین کمان ستودنی است (نتیجه)، در مقدمه اول رنگین کمان حد اصغر، در مقدمه دوم ستودنی حد اکبر و مشترک بین این دو یعنی زیبایی حد اوسط است.

### • اقسام قیاس اقتراعی به اعتبار ساختار مقدمات

قیاس اقتراعی به اعتبار ساختار مقدمات دو نوع است: الف) حملی ب) شرطی.

**الف) حملی:** نوعی قیاس اقتراعی است که هر دو مقدمه آن به لحاظ صورت و شکل منطقی قضیه حملی باشد. مثل این مثال‌هایی که ذکر شد؛ مثلاً رنگین کمان زیبا است. قضیه حملی است، هر زیبایی ستودنی است قضیه حملی است.

**ب) شرطی:** نوعی قیاس اقتراعی که هر دو مقدمه یا یکی از آن‌ها قضیه شرطیه باشد. مثلاً هر گاه انسان کامل شود اندیشه‌اش بارور می‌شود (صغری)، هر گاه اندیشه انسان بارور شود پیشرفت خواهد کرد (کبری) نتیجه می‌گیریم که هر گاه انسان کامل شود پیشرفت خواهد کرد، در این مثال هر دو مقدمه به صورت قضیه شرطیه آمده است مثال ۲ یکی از دو

مقدمه به صورت قضیه شرطی باشد: اگر انسانی مسلمان باشد متعهد خواهد بود (صغری)، شخص متعهد، مسئول است (کبری)، دو قضیه داریم به عنوان مقدمتین یکی حملی و دیگری شرطی است، نتیجه می‌گیریم که اگر انسان مسلمان باشد مسئول است

### • اشکال قیاس اقرانی

قیاس اقرانی به لحاظ قرار گرفتن حد اوسط در صغری و کبری، از چهار حالت خارج نیست:

۵- در صغری حد اوسط محمول است و در کبری موضوع است.

۶- حد اوسط در هر دو مقدمه به شکل محمول ذکر شده است.

۷- حد اوسط در موضوع هر دو مقدمه ذکر شده است.

۸- در صغری حد اوسط موضوع است و در کبری محمول است.

### • کل اول قیاس اقرانی

شکل اول مهم‌ترین و با ارزش‌ترین نوع قیاس است به این صورت است:

قیاسی است که حد وسط در صغری، محمول و در کبری موضوع باشد. مثال: علی دانشمند است، هر دانشمندی فرهیخته است، در نتیجه علی فرهیخته است. بین اشکال چهارگانه قیاس روشن‌ترین شکل قیاس است از این جهت که به سرعت به نتیجه می‌رسد، دلیل بداهت (روشن بودن) آن، این مطلب است که جریان معمولی و طبیعی فکر اقتضا می‌کند که موضوع و محمول، در مقدمات همان نقش را در نتیجه نیز ایفا کنند؛ موضوع ما در صغری علی بود و محمول در کبری فرهیخته بود و در نتیجه شد علی فرهیخته است.

### • شکل دوم قیاس اقرانی

قیاسی است که حد وسط، هم در صغری و هم در کبری محمول باشد. مثال: بعضی انسان‌ها فیلسوف هستند، هیچ جاهلی فیلسوف نیست، در اینجا حد وسط؛ فیلسوف بودن است در نتیجه می‌گوییم بعضی انسان‌ها جاهل نیستند.

### • شکل سوم قیاس اقرانی

قیاسی است که حد وسط در صغری و کبری موضوع باشد. مثال: هر انسانی حیوان است، هر انسانی متفکر است، حد وسط انسان است، نتیجه می‌گیریم بعضی حیوانات متفکر هستند.

### • شکل چهارم قیاس اقرانی

بر عکس شکل اول می‌باشد، قیاسی است که حد وسط در صغری موضوع و در کبری محمول می‌باشد. مثال: هر انسانی جسم است، هر متفکری انسان است حد وسط در صغری هر انسانی می‌باشد و موضوع شده است و در کبری محمول شده است پس نتیجه می‌گیریم، بعضی جسم‌ها متفکر هستند.

از ضرب این اشکال در هم ۱۶ صورت به وجود می‌آید یعنی هر کدام از این اشکال چهارگانه قیاس اقرانی دارای ۱۶ حالت است، چون هر یک از مقدمات صغری و کبری ممکن است یکی از چهار حالت؛ موجب کلیه، سالبه کلیه، موجب جزئیه و سالبه جزئیه باشد. از این ۱۶ حالت برخی منتج هستند یعنی دارای نتیجه می‌باشند و برخی دیگر عقیم هستند یعنی نتیجه نمی‌دهند.

### • قانون استنتاج

در هر استدلالی برای اینکه از منتج بودن آن مطلع شویم و نیز در صورت منتج بودن از نتیجه آگاه شویم باید به موقعیت حد وسط در دو مقدمه دقت کنیم تا مشخص شود که حد وسط در دو مقدمه به لحاظ ساختار منطقی دارای چه شکلی است شکل اول یا دوم یا سوم و یا چهارم. بعد از تشخیص شکل قیاس باید شرایط انتاج در آن را بررسی کنیم اگر شرایط انتاج شکل در



آن تحقق داشت برای نتیجه گیری حد وسط را حذف می‌کنیم و با باقی مانده مقدمات قضیه جدید تشکیل می‌دهیم که نتیجه می‌شود. نتیجه، همیشه تابع اخس مقدمتین است، اخس یعنی پستی یعنی آنکه درجه پایین‌تری دارد، مثلاً در کمّ میان کلی و جزئی، جزئی درجه پایین‌تری دارد و میان ایجاب و سلب درجه سلب پایین‌تر است بنابراین اگر یکی از دو مقدمه جزئی باشد حتماً نتیجه جزئی می‌باشد، اگر یکی از دو مقدمه سالبه باشد نتیجه هم سالبه خواهد بود چون تابع اخس مقدمتین است.

### • شرایط قیاس اقترانی

قیاس اقترانی در هر حالتی منتج نیست و نتیجه دادن هر یک از اشکال بستگی به شرایط و ضوابط منطقی خاصی دارد، لذا شرایط را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: الف) شرایط عمومی قیاس ب) شرایط اختصاصی هر یک از اشکال قیاس؛ فقدان و نبود هر یک از شرایط موجب بی نتیجه بودن و عقیم و ابتر بودن قیاس ما می‌شود.

### • شرایط اختصاصی اشکال قیاس اقترانی

هر یک از اشکال قیاس اقترانی دارای شرایط اختصاصی خاصی است:

۵- شکل اول: حد اوسط در صغری محمول و در کبری موضوع است و دارای دو شرط است: ۱- همیشه صغری قضیه باید موجب باشد و نباید سالبه باشد ۲- همیشه کبری قضیه باید کلیت داشته باشد. پس از میان ضرایب ۱۶ گانه شکل اول فقط ۴ حالت آن منتج خواهد بود و ۱۲ حالت آن عقیم خواهد بود.

**ضرب اول:** صغری و کبری هر دو موجب کلیه باشند؛ هر دو شرط برقرار است یعنی صغری موجب است و کبری کلیه است، مثال: هر انسانی حیوان است (موجب کلیه)، هر حیوانی حساس است (موجب کلیه)، در نتیجه هر انسانی حساس است.

**ضرب دوم:** صغری، موجب کلیه و کبری سالبه کلیه باشند؛ مثال؛ هر انسانی متفکر است (موجب کلیه)، هیچ متفکری گل نیست (سالبه کلیه)، در نتیجه هیچ انسانی گل نیست.

**ضرب سوم:** صغری، موجب جزئی و کبری موجب کلیه باشند؛ مثال: بیشتر ایرانیان مسلمان هستند، هر مسلمانی معاد باور است در نتیجه بیشتر ایرانیان معاد باور هستند.

**ضرب چهارم:** صغری موجب جزئی و کبری سالبه کلیه باشند؛ مثال: برخی از کواکب ستاره هستند، هیچ ستاره‌ای فاقد نور نیست، در نتیجه برخی از کواکب فاقد نور نیستند.

تمام قضایای محصوره را می‌توان از شکل اول استنتاج کنیم و نتیجه بگیریم لذا به این شکل اول قیاس اقترانی؛ شکل کامل و شکل فاضل یعنی شکل برتر نیز گفته می‌شود.

۶- شکل دوم: حد وسط در هر دو مقدمه محمول واقع شده است و نتیجه این شکل بر خلاف شکل اول واضح و روشن و بدیهی نیست و محتاج به اثبات است، و حالت صورتی که از این شکل نتیجه می‌دهد دارای دو شرط است؛ ۱- دو مقدمه ما باید در کیف دارای اختلاف باشند یعنی یکی سالبه و دیگری موجب باشد، ۲- کبری باید کلیت داشته باشد. بنابراین از حالات ۱۶ گانه ۴ حالت آن منتج است.

**ضرب اول:** صغری موجب کلیه، کبری سالبه کلیه می‌باشند؛ مقدم و تالی یکی باید موجب و دیگری باید سالبه باشد و کبری باید کلیه باشد. مثلاً هر کاتولیکی مسیحی است (موجب کلیه)، هیچ مسمانی مسیحی نیست (سالبه کلیه) هیچ کاتولیکی مسلمان نیست.

**ضرب دوم:** صغری موجب جزئی و کبری سالبه کلیه باشند. مثال: بعضی از انسان‌ها عادل هستند (موجب جزئی)، هیچ ظالمی عادل نیست (سالبه کلیه)، در نتیجه برخی از انسان‌ها ظالم نیستند.

**ضرب سوم:** صغری سالبه کلیه و کبری موجب کلیه باشند؛ مثال: هیچ انسانی خون خوار نیست (سالبه کلیه)، هر گرگی خون خوار است (موجب کلیه)، در نتیجه هیچ انسانی گرگ نیست.

**ضرب چهارم:** صغری، سالبه جزئی و کبری، موجب کلیه باشند؛ مثال برخی حیوانات زیبا نیستند (سالبه جزئی)، هر آهوئی زیبا است (موجب جزئی)، نتیجه؛ برخی حیوانات آهو نیستند.

۷- شکل سوم: حد اوسط یا به عبارتی حد وسط در هر دو مقدمه موضوع واقع شود، و دارای دو شرط مهم و اساسی است: ۱- صغری باید موجهه کلیه باشد. ۲- یکی از این دو مقدمه باید کلیه باشند؛ و در این شکل نتیجه قیاس همواره جزئی می‌باشد. ضرب‌هایی که منتج می‌شود ۶ مورد می‌باشد.

**ضرب اول:** صغری و کبری هر دو موجهه کلیه باشند؛ مثال هر انسانی حیوان است، هر انسانی متفکر است؛ در نتیجه؛ برخی از حیوانات متفکر هستند.

**ضرب دوم:** صغری موجهه کلیه و کبری موجهه جزئی باشند؛ مثال: هر گلی زیبا است، برخی از گل‌ها سرخ هستند، در نتیجه برخی زیباها سرخ هستند.

**ضرب سوم:** صغری موجهه کلیه و کبری سالبه کلیه باشند؛ مثال هر انسانی حیوان است (موجهه کلیه)، هیچ انسانی اسب نیست، در نتیجه؛ برخی حیوانات اسب نیستند.

**ضرب چهارم:** صغری موجهه کلیه و کبری سالبه جزئی باشند؛ هر دانشمندی انسان است برخی از دانشمندان متعهد نیستند، در نتیجه برخی از انسان‌ها متعهد نیستند.

**ضرب پنجم:** صغری موجهه جزئی و کبری موجهه کلیه باشند؛ برخی از انسان‌ها شاعر هستند، هر انسانی حساس است در نتیجه برخی از شعرا، حساس هستند.

**ضرب ششم:** صغری موجهه جزئی و کبری سالبه کلیه باشند؛ بعضی انسان‌ها تیزهوش هستند (موجهه جزئی)، هیچ انسانی ستاره نیست، در نتیجه بعضی تیزهوش‌ها ستاره نیستند.

۸- شکل چهارم: حد اوسط در صغری موضوع و در کبری محمول باشند؛ برعکس شکل اول است؛ و در این کتاب راجع به آن بحث نمی‌کنند.

### • شرایط عمومی قیاس اقترانی

عبارت است از ضوابط و قواعد منطقی که در تمام این ضرب‌ها منتج است، سه شرط بیان شده است:

**شرط اول:** حداقل یکی از دو مقدمه باید کلی باشد یعنی نباید هر دو مقدمه جزئی و شخصی باشد چون در این صورت نتیجه‌ای که به دست می‌آید دائمی و همیشگی نخواهد بود. مثلاً بعضی از کبوتران سفید هستند، بعضی از سفیدها برف هستند اما نمی‌توان نتیجه گرفت که بعضی از کبوتران برف هستند، مقدمه ۱ی اول ما صحیح و صادق است و قضیه دوم نیز صحیح و صادق است اما منتج نیست.

**شرط دوم:** حداقل یکی از این دو مقدمه باید موجهه باشد و هر دو مقدمه نمی‌تواند سالبه باشد، مثلاً هیچ انسانی سنگ نیست، هیچ سنگی متفکر نیست. (منتج نیست).

**شرط سوم:** اگر صغری سالبه بود کبری نباید جزئی باشد چون منتج و دائمی نخواهد بود، مثلاً هیچ کلاغی انسان نیست، برخی از انسان‌ها سیاه هستند پی بعضی از کلاغ‌ها سیاه نیستند، این منتج نیست.

## چکیده مطالب

- استدلال غیر مباشر و اقسام آن
- به دست آوردن تصدیق جدید از چند قضیه متناسب، به همراه رعایت قواعد و قوانین منطقی را؛ استدلال غیر مباشر گویند.
- استدلال غیر مباشر، به سه قسمت تقسیم می‌شود: ۱- قیاس ۲- استقراء ۳- تمثیل
- استقراء: حجتی که در آن، ذهن انسان از قضایای جزئی (بررسی نمونه های جزئی) به نتیجه‌ای کلی دست می‌یابد. اگر همه ی افراد یک مجموعه، بررسی شوند و حکم کلی عرضه گردد، استقراء تام نام دارد و اگر تعداد محدودی بررسی و حکمی کلی صادر گردد به نحوی که شامل افرادی که بررسی نشدند هم شود، استقراء ناقص نام دارد.
- تمثیل: حجتی است که در آن، حکم را از موضوعی به موضوع دیگر منتقل می‌کنیم به شرط این که بین دو موضوع، مشابهتی باشد.
- استقراء تام و قیاس؛ مفید یقین هستند و استقراء ناقص مفید گمان و احتمال و تمثیل، دارای احتمال و ظن ضعیفی است.
- قیاس؛ قولی مرکب از چند قضیه است که در صورت پذیرش این قضایا، ذهن وادار است قول دیگری که نتیجه نام دارد را نیز بپذیرد.
- قیاس، به لحاظ صورت به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱- قیاس استثنایی ۲- قیاس اقترانی
- قیاس استثنایی: قیاسی است که نتیجه یا نقیض آن در مقدمات آمده است. مثلاً، اگر باران ببارد، هوا لطیف می‌شود لکن باران باریده است نتیجه می‌گیریم هوا لطیف شده است، پس عین نتیجه در مقدمات ذکر شده است.
- قیاس اقترانی: قیاسی است که اجزاء نتیجه در مقدمات پخش و منتشر شده است به نحوی که نتیجه به صورت کامل در یکی از مقدمات ذکر نشده است.
- قیاس اقترانی؛ حداقل از دو قضیه تشکیل می‌شود و نتیجه هم حتماً از دو جزء اصلی تشکیل و ترکیب شده است: ۱- موضوع ۲- محمول،
- مقدمه‌ای که حاوی حد اصغر است را صغری و مقدمه‌ای که حد اکبر در آن قرار دارد، کبری نامیده می‌شود؛ و لفظی که در هر دو مقدمه تکرار می‌شود را حد وسط یا حد اوسط می‌نامند.
- اشکال قیاس اقترانی
- قیاس اقترانی به لحاظ قرار گرفتن حد اوسط در صغری و کبری، از چهار حالت خارج نیست:
  ۱. در صغری حد اوسط محمول و در کبری موضوع است.
  ۲. حد اوسط در هر دو مقدمه به شکل محمول ذکر شده است.
  ۳. حد اوسط در موضوع هر دو مقدمه ذکر شده است.
  ۴. در صغری حد اوسط موضوع و در کبری محمول است.
- قانون استنتاج
- نتیجه همیشه تابع اُخس (پست ترین) مقدمتین است. بنابراین اگر یکی از دو مقدمه، جزئی باشد، حتماً نتیجه جزئی می‌باشد، و اگر یکی از دو مقدمه، سالبه باشد؛ نتیجه هم سالبه خواهد بود.

# آزمون

۱- میوه فروشانی که یک هندوانه رسیده و شیرین را در معرض نمایش و دید مشتریان می گذارند و از این رهگذر مرغوب بودن هندوانه های دیگر را استنتاج می کنند در واقع استدلالی از نوع ..... را به کار میبرند.

الف) استقرای ناقص

ب) تمثیل

ج) قیاس اقترانی

د) قیاس استثنایی

۲- در این بیت چه نوع استدلالی وجود دارد؟

پای استدلالیان چوبین بود  
پای چوبین سخت بی تمکین بود

الف) قیاس استثنایی

ب) قیاس اقترانی

ج) استقرای تام

د) تمثیل

۳- موقعیت حد اوسط در شکل سوم قیاس اقترانی چیست؟

الف) در صغری محمول و در کبری موضوع

ب) در صغری موضوع و در کبری محمول

ج) در صغرا و کبری موضوع

د) در صغرا و کبری محمول

۴- عبارت زیر با کدام گزینه کامل می شود؟

در شکل اول قیاس با ..... صغری، حکمی که در کبری درباره وسط می شود به اصغر سرایت نمی کند.

الف) جزئییه بودن

ب) سالبه بودن

ج) کلیه بودن

د) موجبیه بودن

۵- به دلیل فقدان کدام شرط قیاس «هیچ کبوتری خزنده نیست؛ هر خزنده ای خونسرد است» منتج نیست؟

الف) جزئییه بودن کبرا

ب) جزئییه بودن صغرا

ج) موجبیه بودن صغرا

د) سالبه بودن صغرا

۶- شکل اول و سوم، در کدامیک از شرایط انتاج مشترک هستند؟

الف) کلیه بودن صغری

ب) موجبیه بودن صغری

ج) سالبه بودن صغری

د) جزئییه بودن صغری

آموزه های این جلسه:

- اقسام قیاس استثنایی
- استنتاج در قیاس استثنایی اتصالی
- استنتاج در قیاس استثنایی انفصالی
- صناعات خمس و مبادی استدلال
- مبادی و مقدمات استدلال
- موادی که در استدلال به کار می رود
  - یقینیات
  - مظنونات
  - مشهورات
  - وهمیات
  - مسلمات
  - مقبولات
  - مشبهات
  - مخیلات

## • اقسام قیاس استثنایی

قیاس استثنایی؛ دارای دو مقدمه است که یکی از این دو مقدمه، حتماً باید قضیه شرطی باشد و مقدمه دیگر یا حملی است و یا شرطی است، مثلاً اگر انسان پرواز کند، هر آینه پرنده است (مقدمه اول شرطی است) لکن انسان پرنده نیست (قضیه حملی) نتیجه می‌گیریم انسان پرواز نمی‌کند، یا مثلاً هرگاه چنین باشد که خورشید طلوع کند روز خواهد بود (قضیه اول) هر آینه اگر شب باشد خورشید طلوع نمی‌کند (قضیه دوم) هر دو قضیه شرطی است، لکن اگر خورشید طلوع کند روز است پس اگر شب باشد، نتیجه می‌گیریم خورشید طلوع نکرده است، بنابراین در قیاس استثنایی که متشکل از دو مقدمه است، حتماً باید یکی از دو مقدمه شرطی باشد اما قضیه دوم می‌تواند هم حملی و هم شرطی باشد. در قیاس استثنایی؛ قضیه استثنایی حکم اوسط (حد وسط) دارد.

**نکته دیگر:** قیاس استثنایی با توجه به اینکه متصله یا منفصله است پس قضیه شرطی موجود در آن هم به دو قیاس استثنایی اتصالی و انفصالی تقسیم می‌شود. قیاس استثنایی اتصالی، مثل: اگر آفریدگار عالم، یکتا نباشد جهان منظم نخواهد بود، لکن جهان منظم است، پس آفریدگار عالم، یکتا است. قیاس استثنایی انفصالی مثل: یا شریک خداوند متعال، موجود است یا خداوند، یکتا است لکن شریک باری تعالی موجود نیست پس خداوند یکتا است.

• استنتاج در قیاس استثنایی اتصالی به دو صورت به دست می‌آید

**صورت اول:** اثبات تالی از راه اثبات مقدم است؛ مثلاً اگر آفتاب برآید، هوا روشن می‌شود، لکن آفتاب برآمده است، پس هوا روشن شده است. از راه اثبات مقدم یعنی اگر آفتاب برآید، تالی اثبات شد یعنی روشن بودن هوا اثبات شد.

**صورت دوم:** نفی مقدم از طریق نفی تالی است؛ مثلاً اگر در جامعه‌ای فرهنگ توسعه یابد؛ اندیشه‌های مردم بارور می‌شود، لکن اندیشه مردم بارور نشده است، (تالی نفی شده است) پس در این جامعه فرهنگ توسعه نیافته است. (نفی مقدم)

• استنتاج در قیاس استثنایی انفصالی به دو صورت به دست می‌آید.

این نوع قیاس از نظر این که منتج است و نتیجه می‌دهد یا عقیم است یعنی نتیجه نمی‌دهد مانند قیاس استثنایی اتصالی نیست، بلکه هر کدام از اقسام آن، دارای ضابطه و قانون خاص خود می‌باشد.

• قیاس استثنایی انفصالی حقیقی؛ چهار روش برای استنتاج آن وجود دارد:

**۵- اثبات مقدم برای استنتاج رفع تالی:** مثلاً عدد یا زوج است یا فرد است لکن این عدد زوج است پس این عدد فرد نیست.

**۶- اثبات تالی برای استنتاج رفع مقدم:** عدد یا زوج است یا فرد است لکن این عدد فرد است پس این عدد زوج نیست.

**۷- رفع مقدم، برای استنتاج اثبات تالی:** مثلاً عدد یا زوج است یا فرد است، لکن این عدد زوج نیست، پس این عدد فرد است.

**۸- رفع تالی، برای استنتاج وضع مقدم:** مثلاً عدد یا زوج است یا فرد است، لکن این عدد فرد نیست، پس این عدد زوج است.

## • قیاس استثنایی انفصالی مانع الجمع

یکی از مقدمات آن، قضیه شرطی انفصالی مانع الجمع است و دو راه وجود دارد:

۳- وضع مقدم (اثبات مقدم) برای استنتاج رفع تالی؛ مثلاً یا قلم سبز است یا قلم سیاه است، لکن این قلم، سبز است پس این قلم، سیاه نیست و مانع الجمع است، یعنی این قلم نمی‌تواند هم سبز باشد و هم سیاه باشد.

۴- وضع تالی، برای استنتاج رفع مقدم؛ مثلاً دیوار یا سیاه است و یا سفید است، لکن این دیوار، سیاه است پس این دیوار، سفید نیست.

### • قیاس استثنایی انفصالی مانعه الخلو

یکی از مقدمات شرطی آن باید مانعه الخلو باشد و برای استنتاج آن دو راه وجود دارد:  
 ۳- رفع مقدم برای استنتاج وضع (اثبات) تالی؛ مثلاً یا مکافات عمل در دنیا است یا در آخرت است، لکن مکافات این عمل، در دنیا نیست، پس نتیجه می‌گیریم مکافات این عمل، در آخرت است.  
 ۴- رفع تالی، برای استنتاج وضع مقدم؛ مثال: برای ایجاد شب و روز، زمین حرکت می‌کند، یا برای ایجاد شب و روز، خورشید حرکت می‌کند، لکن خورشید حرکت نمی‌کند، در نتیجه پس زمین حرکت می‌کند.

### • صناعات خمس و مبادی استدلال

قبلاً بیان شد که، برای کشف مجهول، از طریق فکر، حداقل نیازمند تحقق دو شرط اساسی است:  
 ۳- معلومات صحیح و مناسب انتخاب شود.  
 ۴- تنظیم و صورت بندی درست این معلومات مناسب است.  
 فقدان و نبودن هر یک از این دو شرط، مانع رسیدن به حقیقت است و اگر ذهن نیز در جریان تفکر، دچار خطا شود منشأ خطا، فقدان یکی از این دو شرط می‌باشد.  
 • موضوع صناعات خمس  
 موضوع صناعات خمس بررسی استدلال به جهت مواد است؛ منظور از مواد استدلال؛ نوع قضایایی است که نتیجه استدلال بر آن‌ها مبتنی است.

### • مبادی و مقدمات، استدلال

موادی که در استدلال به کار می‌رود؛ براساس استقراء ۸ قسم است: ۱- یقینیات ۲- مظنونات ۳- مشهورات ۴- وهمیات ۵- مُسَلَّمات ۶- مقبولات ۷- مُشَبَّهات ۸- مُخَيَّلات  
 • موادی که در استدلال به کار می‌رود دو حالت دارد:  
 الف) نیازمند اثبات است که آن را در اصطلاح؛ ماده می‌گویند.  
 ب) بی نیاز از اثبات است که آن را مبدأ می‌گویند.

### • یقینیات

یقین نزد اهل منطق در دو معنا به کار می‌رود:  
 ۱- به معنای اعم: عبارت از تصدیق جازم است، بدون در نظر گرفتن اینکه این تصدیق مطابقت با واقع دارد یا ندارد، براساس تحقیق به دست آمده است یا براساس تقلید حاصل شده است.  
 ۲- به معنای اخص: عبارت از تصدیق جازم است، که مطابق با واقع باشد و براساس تحقیق باشد.  
 مراد از یقینیاتی که مبدأ استدلال واقع می‌شود یقین به معنای دوم (اخص) می‌باشد.  
 تصدیقات یقینی، به اعتباری دیگر به دو قسم تقسیم می‌شوند:  
 ۱- ضروری: تصدیق یقینی که بدیهی می‌باشد، و بدون هر گونه تلاش فکری به دست می‌آید.  
 ۲- نظری: تصدیق یقینی که از راه فکر و با استفاده از تصدیقات بدیهی دیگر بدست می‌آید.

### • اصول یقینیات

تصدیق یقینی ضروری را در منطق، اصول یقینیات گویند و مبنای همه دانش‌های یقینی است و براساس استقراء به ۶ قسم تقسیم می‌شود.

## • اقسام اصول یقینیات

**۱- اولیات:** به قضایایی که صرف تصور موضوع و محمول (یا مقدم و تالی) و نسبت بین این دو، برای تصدیق کفایت می‌کند و نیازمند اثبات نیست، مثلاً اجتماع نقیضین محال است یا مثلاً کل؛ بزرگ‌تر از جزء خود است.

اگر قضیه جزء اولیات باشد اما به تصدیق نرسد از این جهت است که موضوع و محمول آن به درستی تصور نشده است.

**۲- مشاهدات (محسوسات):** به قضایایی که، صرف تصور موضوع و محمول (یا مقدم و تالی) و نسبت بین آن‌ها برای تصدیق کفایت نمی‌کند، بلکه انسان علاوه بر این باید از یک حس بیرونی که آن را حواس ظاهری گویند یا از یک حس درونی در تصدیق این قضایا، کمک بگیرد مثال: آسمان آبی است از حواس بیرونی و حس ظاهری دیدن به دست می‌آید یا مثال برای حس درونی می‌گویند: اکنون بسیار خرسند هستم.

قضایایی که با حس ظاهر ادراک می‌شوند را حسیات گویند؛ و قضایایی که با حس باطن ادراک می‌شوند را وجدانیات گویند.

**۳- مجربات:** قضایایی که علاوه بر تصور موضوع و محمول، یا مقدم و تالی و نسبت بین این دو احتیاج به تکرار مشاهده دارد و قیاس پنهان و خفی نیز تشکیل می‌دهد، مثلاً هر وقت به صورت مکرر مشاهده می‌کنیم که فلزات مختلف بر اثر حرارت دچار انبساط می‌شوند، این انبساط با دو مقدمه: ۱- هرگاه مطلب و امری به گونه ای واحد و به یک شکل تکرار شود، مستند به سبب معینی است؛ و ۲- هرگاه علت موجود باشد معلول نیز به وجود می‌آید. این نتیجه گرفته می‌شود که: فلزات در اثر حرارت، منبسط می‌شوند.

**۴- حدسیات:** یعنی انسان از راه قوه حدس، به قضیه ای واقف شود و آن را تصدیق کند مثل تصدیق به این که، نور ماه از آفتاب است. ذهن، در مورد این قضیه با در نظر گرفتن تغییر محل ماه و آفتاب، دوری و نزدیکی ماه و آفتاب، تغییر قسمت روشن ماه و همچنین با ملاحظه خسوف، نتیجه می‌گیرد که نور ماه، مستفاد از خورشید است.

در مورد ماهیت و تعریف حدس در میان صاحب نظران اختلاف وجود دارد که آن را فکر سریع بنامند یا درجه ای از الهام غیبی است.

**۵- متواترات:** در اثر گزارش افراد بسیاری که تبانی آن‌ها بر دروغ، یا اتفاق آن‌ها در فهم غلط قضیه عادتاً و معمولاً ممکن نباشد، قضیه‌ای تصدیق می‌شود و آن را قضیه متواتر می‌گویند. مثلاً: می‌گویند گلستان، اثر سعدی است یا اقیانوس منجمد شمالی در قطب شمال است.

**۶- فطریات:** قضایایی که قیاس آن‌ها همراه خودشان است، مثلاً عدد ۴ زوج است، روشن است که صرف تصور عدد و زوج بودن چهار، موجب چنین تصدیقی نمی‌گردد این تصدیق نیازمند استدلالی در ذهن است و عبارت است از: عدد ۴ بر دو قسمت مساوی قابل تقسیم است، هر عددی که بر دو قسمت مساوی قابل تقسیم باشد زوج است، بنابراین عدد ۴ زوج است.

## • مطنونات

قضایایی که ذهن آن را می‌پذیرد اما نه با تصدیق ثابت جازم بلکه همیشه، امکان نقیض این قضایا هم به ذهن می‌آید، اما ذهن انسان، همیشه آن را بر نقیضش رجحان و برتری می‌دهد. مثلاً هرکس که شبانه در کوی و کوچه ای رفت و آمد داشته باشد قصد سوء دارد.

## • مشهورات

در دو معنا به کار می‌رود:

**۳- مشهورات به معنای اعم:** قضایایی هستند که مورد قبول و اعتقاد همه یا بیشتر مردم و یا اعتقاد بسیاری از دانشمندان یک علم هستند. سبب قبولی این مشهورات به معنی اعم یقینی بودن آن می‌باشد مثلاً تسلسل محال است یا کل از جزء خود بزرگ‌تر است.

مشهورات به معنی اعم یقینیات ۶ گانه را هم در بر می‌گیرد.



۴- مشهورات بمعنی الاخص: در اصطلاح آن را؛ مشهورات صرف نیز می‌گویند و عبارت است از باورهایی که عموم مردم، به دلیل گرایش‌های روانی و عواطف درونی و اموری از این قبیل، آن‌ها را پذیرفته‌اند. از این جهت که این قضایا حکایت از حقیقتی در عالم واقع نمی‌کند، تصدیق آن‌ها جز از طریق شهرت حاصل نمی‌شود، و قضیه مشهور نیز لزوماً صادق نیست چه بسا قضایای باطلی که بین قوم یا طایفه و گروهی شهرت پیدا می‌کند.

### • وهمیات

قضایای دروغ و باطلی است که قوه وهم، بر خلاف عقل، آن‌ها را صادق و بدیهی به حساب می‌آورد و موجب اعتقاد به آنها می‌شود مثال: این مرده ترس آور است (این قضیه کاذب است)

### • مُسَلِّمات

به قضایایی گفته می‌شود که مورد قبول مخاطب می‌باشد و به منظور ملزم نمودن مخاطب به پذیرش نتیجه مورد نظر، به کاربرده می‌شود. قضایای مسلمة سه قسم است: ۱- مسلم نزد همگان: مورد پذیرش همه است مثل یقینیات ۲- مسلم نزد گروه خاصی: مثلاً نزد فلاسفه و متکلمان که تسلسل را باطل می‌دانند. ۳- مسلم نزد فرد خاص

### • مقبولات

قضایایی هستند که افرادی که مورد وثوق اجتماع هستند مثل رهبران دینی یا رهبران فکری بیان داشته‌اند و از همین جهت مردم بدون هیچ استدلالی آن را می‌پذیرند مثل کلمات قصار، ضرب‌المثل‌ها و امثال آن مثلاً می‌گویند: حسود سیادت نمی‌یابد، یعنی هرگز بزرگی نمی‌یابد. یا می‌گویند: از محبت خارها گل می‌شود.

### • مشبهات

قضایای کاذبی را که صادق نما (به ظاهر صادق) هستند را مشبهات گویند و بر دو قسم است: الف قضایای کاذبی که شبیه به بدیهیات و یقینیات است، مثلاً انسان شیر می‌خورد در صورتی که مراد ما از شیر حیوان درنده باشد.

ب) قضایای کاذبی که شبیه مشهورات است، مثلاً خداوند نور است که مقصود ما از نور، نور محسوس باشد. پس بنابر مطالب ذکر شده می‌توانیم نتیجه بگیریم اگر در مشبهات اشتباهی وجود دارد، به جهتی حق و به جهت دیگر باطل است و همین دوگانگی باعث رواج این قضایای نزد عقول و اندیشه‌ها شده است.

### • مخیلات

از ماده خیال است، قضایایی که قوه خیال را تحریک می‌کند و موجب انقباض و انبساط روحی در انسان‌ها می‌شود. تشبیهات بدیع (تشبیهات نو)، مبالغه‌های لطیف، اغراق‌های ظریف، همه از این قبیل هستند مثلاً صبح انعکاس لبخند تو است یا حنجره‌ها روزه سکوت گرفته‌اند.

**نکته مهم:** ممکن است یک قضیه صلاحیت داشته باشد به اعتبارات مختلف عناوین مختلفی را بپذیرد مثلاً قضیه کل از جزء خود بزرگ‌تر است، از یقینیات و اولیات بود، به اعتباری می‌تواند از مشهورات باشد، به اعتبار دیگری می‌تواند از مسلمات باشد.

# چکیده مطالب

## • اقسام قیاس استثنایی

قیاس استثنایی قیاسی است که دارای دو مقدمه است و یکی از این دو مقدمه حتماً باید شرطی باشد. مثلاً، اگر انسان پرواز کند، هر آینه پرنده است (مقدمه اول شرطی است) لکن انسان پرنده نیست (قضیه حملی) نتیجه می‌گیریم انسان پرواز نمی‌کند. و با توجه به اینکه قضیه شرطی متصله یا منفصله است، قیاس استثنایی نیز به اتصالی و انفصالی تقسیم می‌شود.

## • استنتاج در قیاس استثنایی اتصالی به دو صورت به دست می‌آید

صورت اول: اثبات تالی از راه اثبات مقدم است.

صورت دوم: نفی مقدم از طریق نفی تالی است.

## • استنتاج در قیاس استثنایی انفصالی

قیاس استثنایی انفصالی حقیقی چهار روش برای استنتاج آن وجود دارد:

۱- اثبات مقدم برای استنتاج رفع تالی

۲- اثبات تالی برای استنتاج رفع مقدم

۳- رفع مقدم برای استنتاج اثبات تالی

۴- رفع تالی برای استنتاج وضع مقدم

## • قیاس استثنایی انفصالی مانع الجمع

یکی از مقدمات آن قضیه شرطی انفصالی مانع الجمع است و دوراه وجود دارد:

۱- وضع مقدم (اثبات مقدم) برای استنتاج رفع تالی.

۲- وضع تالی برای استنتاج رفع مقدم

## • قیاس استثنایی انفصالی مانع الخلو

یکی از مقدمات شرطی آن باید مانع الخلو باشد و برای استنتاج آن دو راه وجود دارد:

۱- رفع مقدم برای استنتاج وضع (اثبات) تالی

۲- رفع تالی برای استنتاج وضع مقدم

## • صناعات خمس و مبادی استدلال

قبلاً بیان شد که برای کشف مجهول از طریق فکر حداقل نیازمند تحقق دو شرط اساسی است:

۱- معلومات صحیح و مناسب، انتخاب شود.

۲- این معلومات مناسب دارای تنظیم و صورت بندی درستی باشد.

موضوع صناعات خمس؛ بررسی استدلال از جهت مواد است؛ منظور از مواد استدلال؛ نوع قضایایی

است که نتیجه استدلال بر آنها مبتنی است.

## • مبادی و مقدمات استدلال

موادی که در استدلال به کار می‌رود براساس استقراء ۸ قسم است: ۱- یقینیات ۲- مظنونات ۳-

مشهورات ۴- وهمیات ۵- مسلمات ۶- مقبولات ۷- مشبهات ۸- مخیلات

## • یقینیات

۱- به معنای اعم: عبارت از تصدیق جازم است، بدون در نظر گرفتن مطابقت با واقع و تحقیقی یا

تقلیدی بودن.

۲- به معنای اخص: عبارت از تصدیق جازم است، مطابق با واقع که براساس تحقیق باشد.

مراد از یقینیاتی که مبدأ استدلال واقع می شود یقین به معنای دوم (اخص) می باشد.

تصدیق یقینی ضروری یا بدیهی که نیاز به استدلال ندارند را در منطق اصول یقینیات گویند و ۶ قسم می باشد:

۱- اولیات: قضایایی که صرف تصور موضوع و محمول و نسبت بین این دو، برای تصدیق کفایت می کند و نیازمند اثبات نیست.

۲- مشاهدات (محسوسات): قضایایی که تصور موضوع و محمول و نسبت بین آنها برای تصدیق کفایت نمی کند و باید از یکی از حواس ظاهری یا یکی از حواس درونی در تصدیق این قضایای استفاده شود.

۳- مجربات: قضایایی که علاوه بر تصور موضوع و محمول و نسبت بین این دو احتیاج به تکرار مشاهده دارد و قیاس پنهان و خفی نیز تشکیل می دهد.

۴- حدسیات: یعنی انسان از راه قوه حدس به قضیه ای واقف شود و آن را تصدیق کند و در مورد ماهیت و تعریف حدس برخی آن را فکر سریع می نامند و برخی دیگر آن را درجه ای از الهام غیبی می دانند.

۵- متواترات: در اثر گزارش افراد بسیاری که تبانی آنها بر دروغ یا اتفاق آنها در فهم غلط قضیه عادتاً و معمولاً ممکن نباشد، قضیه ای تصدیق می شود و آن را قضیه متواتر می گویند.

۶- فطریات: قضایایی که قیاس آنها همراه خودشان است،

### •مظنونات

قضایایی که ذهن، آن را با تصدیق ثابت جازم نمی پذیرد، بلکه همیشه امکان نقیض این قضایا هم به ذهن می آید، اما ذهن انسان، همیشه آن را بر نقیض رجحان و برتری می دهد.

### •مشهورات

در دو معنا به کار می رود:

۱- مشهورات به معنای اعم: قضایایی هستند که مورد قبول و اعتقاد همه یا بیشتر مردم و یا اعتقاد بسیاری از دانشمندان یک علم هستند. مشهورات به معنی الاعم، یقینیات ۶ گانه را هم در بر می گیرد.

۲- مشهورات بمعنی الاخص: عبارت است از باورهایی که عموم مردم به دلیل گرایش های روانی و عواطف درونی و اموری از این قبیل آنها را پذیرفته اند. از این جهت که این قضایا حکایت از حقیقتی در عالم واقع نمی کند تصدیق آنها جز از طریق شهرت حاصل نمی شود، و قضیه مشهور نیز لزوماً صادق نیست.

### •وهمیات

قضایای دروغ و باطلی است که قوه وهم، بر خلاف عقل آنها را صادق و بدیهی به حساب می آورد و موجب اعتقاد به آنها می شود.

### •مسلمات

قضایایی که مورد قبول مخاطب می باشد و به منظور ملزم نمودن وی به پذیرش نتیجه، به کاربرده می شود. قضایای مسلم سه قسم است: ۱- مسلم نزد همگان ۲- مسلم نزد گروه خاصی ۳- مسلم نزد فرد خاص

### •مقبولات

قضایایی که افراد مورد وثوق اجتماع مثل رهبران دینی یا فکری گفته اند و به همین دلیل مردم بدون هیچ استدلالی آن را می پذیرند مثل کلمات قصار، ضرب المثل ها

### •مشبهات

قضایای کاذبی را که صادق نما (به ظاهر صادق) هستند را مشبهات گویند و بر دو قسم است:

الف) قضایای کاذبی که شبیه به بدیهیات و یقینیات است.

ب) قضایای کاذبی که شبیه مشهورات است.

# آزمون

- ۱- در قیاس «اگر خورشید طلوع کند، ستارگان در آسمان ناپدید می شوند؛ لیکن آفتاب طلوع کرده است» نتیجه کدام گزینه است؟
- (الف) پس ستارگان در آسمان ناپدید شده اند  
 (ب) پس ستارگان در آسمان ناپدید نشده اند  
 (ج) پس خورشید طلوع کرده است  
 (د) پس خورشید طلوع کننده است
- ۲- باتوجه به قیاس استثنایی اتصالی در صورت وضع مقدم، نتیجه کدام خواهد بود؟
- (الف) عین مقدم  
 (ب) عین تالی  
 (ج) نقیض مقدم  
 (د) نقیض تالی
- ۳- نتیجه قیاس «یا برای ایجاد شب و روز زمین حرکت می کند یا برای ایجاد شب و روز خورشید حرکت می کند؛ لیکن خورشید حرکت نمی کند» کدام است؟
- (الف) پس زمین حرکت نمی کند  
 (ب) پس زمین حرکت می کند  
 (ج) شب و روز با حرکت با زمین ایجاد می شوند  
 (د) شب و روز با حرکت زمین ایجاد نمی شوند
- ۴- قضیه «عمل شیرین است» از جهت ماده در کدام قسمت از قضایای می گنجد؟
- (الف) محسوسات  
 (ب) وهمیات  
 (ج) ظنیات  
 (د) مقبولات
- ۵- قضیه «هرچه قابل اشاره نباشد، موجود نیست» از نظر ماده چه قضیه ای است؟
- (الف) وهمیات  
 (ب) مقبولات  
 (ج) مخیلات  
 (د) متواترات
- ۶- قضایایی که فرد یا جماعتی بدان ملتزم شده اند و ما همان را برای ابطال عقیده آنان به کار می بریم، چه نامیده می شوند؟
- (الف) مسلمات  
 (ب) مشهورات  
 (ج) مقبولات  
 (د) متواترات

## درس دهم

آموزه های این جلسه:

- صناعات خمس
- برهان
- اهمیت برهان
- فایده برهان
- مغالطه و اهمیت مغالطه
- تعریف مغالطه
- فایده مغالطه
- اجزاء مغالطه
- موضوع صناعت مغالطه
- انواع مغالطه درونی

در ابتدا با طرح کلی صناعات خمس آشنا خواهیم شد سپس به تعریف و اقسام آن خواهیم پرداخت و در نهایت با اهمیت و فایده صنعت برهان آشنا خواهیم شد.

### صناعات خمس:

استدلال غیر مباشر یا حجت، بر اساس مقدمات و موادی که در آن مورد استفاده قرار می گیرد به ۵ صنعت تقسیم می شود این صناعات که آنها را صناعات خمس می نامند عبارت هستند از: ۱- برهان ۲- جدل ۳- مغالطه ۴- خطابه ۵- شعر پایه و اساس این تقسیم، به این شکل است که هر استدلالی، یا مفید تصدیق نیست که آن را شعر می نامند و یا مفید تصدیق است و در این صورت یا افاده تصدیق جازم (یعنی قطعی) نمی کند و آن را خطابه می نامند یا افاده تصدیق جازم می کند و در این حالت، یا اعتبار حق نشده است که آن را جدل می نامند و یا اعتبار حق شده است که در این صورت یا واقعاً منطبق بر حقیقت است و آن را برهان می نامند و یا در واقع منطبق بر حقیقت نیست که آن را مغالطه می نامند.

### برهان:

تعریف برهان: برهان؛ استدلال معتبری است که فقط از یک یا چند مقدمه یقینی به معنای اخص (تصدیق جازم مطابق با واقع که بر اساس تحقیق است) تشکیل می شود و ضرورتاً دارای نتیجه یقینی می باشد. پس برهان علاوه بر ماده، باید از لحاظ صورت نیز در نهایت استواری و استحکام و ایتقان باشد، بنابراین نمی توان از استقرای ناقص و همچنین تمثیل در برهان استفاده کنیم.

برهان نزد منطقیون، منطقی ترین روش فکر و اندیشه است و برای به دست آوردن و کسب مهارت در این فن سه چیز لازم است:

۱- شناخت قواعد صوری استدلال ۲- آشنایی با قضایای یقینی ۳- ممارست کردن مستمر

### برهان به دو قسم تقسیم می شود:

۱- برهان لمّی: برهانی است که از وجود علت به وجود معلول پی می برند، مثلاً این فلز حرارت دیده است (صغری) هر فلز حرارت دیده ای منبسط است (کبری) پس این فلز منبسط است بنابراین از وجود علت به وجود معلول پی می بریم. مثال دوم: هرگاه زمین بین ماه و خورشید قرار گیرد نور ماه گرفته می شود، لکن زمین بین ماه و خورشید فاصله شده است؛ در نتیجه نور ماه گرفته شده است.

مثال اول را قیاس اقترانی گویند و مثال دوم را قیاس استثنایی گویند

با اندکی دقت مشخص می شود که جریان فکر و اندیشه به گونه ای است که از وجود علت بر وجود معلول استدلال می کنیم.

۲- برهان ائی: برهانی است که در آن، انتقال ذهن از وجود علت به وجود معلول نیست، و می تواند به دو شکل محقق شود: شکل اول: انتقال از وجود معلول به وجود علت، مثلاً این بیمار دارای چنین علائمی است (صغری) هرکسی که دارای چنین علائمی باشد مبتلا به فلان بیماری است (کبری) پس این بیمار مبتلا به فلان بیماری است (نتیجه) در این استدلال، ذهن ما در این جریان فکر و اندیشه نخست به وجود معلول، یعنی علائم بیماری علم پیدا کرد و از اینجا به وجود علت که فلان بیماری باشد پی برد.

شکل دوم: انتقال از وجود معلول به وجود معلولی دیگر که این دو معلول در علت با هم مشترک هستند مثلاً هرگاه لامپ الف روشن شود لامپ ب هم روشن می گردد چون علت روشنایی هر دو لامپ، وجود یک جریان الکتریسیته است.

### اهمیت برهان:

انسان ذاتاً موجودی متفکر است و طبیعی است که عکس العمل انسان در برخورد با این جهان اطراف خودش، کنجکاو و

طرح سؤال است و انسان برای یافتن پاسخ مناسب تلاش می‌کند که برای انسان جز با رسیدن به یقین به پایان نخواهد رسید.

عامل دیگر اهمیت این کیمیای یقین و برهان، میل فطری انسان برای رسیدن به آن سعادت واقعی و حقیقی است، لذا انسان برای اینکه به آن سعادت حقیقی برسد، حاضر است تمام سرمایه‌های مادی و معنوی خود را به کار گیرد. علاوه بر این عوامل، قیاس برهانی، به دلیل وجود بدیهیات، پاسخ گوی یقینی به نیاز فطری بشر که همان آرامش درونی است، می باشد.

### فایده برهان:

مهمترین فایده برهان، دست یافتن به نتایج یقینی و کشف حقیقت است. چون انسان ها در سایه این استدلال برهانی علاوه بر تعلیم و ارشاد دیگران خود نیز از این استدلال بهره مند خواهند شد، پس تنها راه یقینی برای اثبات درستی یا بطلان مطالب، بهره گیری از برهان است، به عبارت دیگر، برهان مطمئن ترین راه برای تشخیص و تمییز حق از باطل و دست یافتن به آراء صحیح و درست است.

### مغالطه:

در ابتدا، با فن مغالطه آشنا خواهیم شد بعد با جایگاه مغالطه در منطق آشنا خواهیم شد و از اغراض و اجزاء فن مغالطه آگاهی پیدا خواهیم کرد.

### اهمیت مغالطه:

قبلاً ثابت شد که انسان، موجودی متفکر است و نیز بیان شد که قوه تفکر یا خرد ورزی به لحاظ تاریخی همزاد انسان است یعنی هر انسانی با قوه تفکر آفریده می شود. ذهن انسان در جریان تلاش فکری که در کشف واقعیت می کند، راههای مختلف و گوناگونی را بر می گزیند بعضی از این راه ها درست است و برخی دیگر نادرست است. مثلاً، علوم بشری در حال تغییر و تکامل است (صغری) هرچه در حال تغییر و تکامل است نسبی است (کبری) در نتیجه علوم بشری نسبی است به عنوان مثال دیگر: اسب حیوان است، حیوان ۵ حرف دارد پس اسب ۵ حرف دارد یا نمونه دیگر بعضی از معصوم ها پیامبر نیستند پس بعضی از پیامبران نیز معصوم نیستند از کنار هم قرار دادن این نمونه ها و مواردی از این دست مشاهده می کنیم که انسانها ذهنشان را در جریان اندیشه ترتیب می دهند و در بسیاری از این جریانات اندیشه خواسته یا ناخواسته دچار خطا و اشتباه می شوند و این خطاپذیری انگیزه اصلی برای تدوین علم و دانشی به نام منطق گردید در نتیجه مبارزه با این آفت ذهنی یکی از رسالت های اصلی علم منطق است. در میان همه مباحث این علم صنعت مغالطه بیش از هر بحث دیگری عهده دار چینی مسئولیتی است.

### تعریف مغالطه:

مغالطه در لغت به معنای سوق دادن شخص دیگر به غلط است و یا اشتباه عمل کردن خود فرد است؛ و در اصطلاح منطق استدلالی است که واجد ارکان و شرایط استدلال از لحاظ صورت یا ماده و یا هر دو یعنی ماده و صورت نباشد مثلاً از ارکان قیاس که خود نوعی استدلال است تکرار حد وسط یا اوسط به طور کامل است اما در برخی موارد حد اوسط کامل تکرار نشده است اما چنین پنداشته می شود که تکرار شده است در اینجا مغالطه صورت می گیرد مثلاً انگور شیرین است، شیرین اسطوره داستانی است، پس انگور اسطوره داستانی است.

### اغراض و اهداف مغالطه:

مغالطه می تواند با دو انگیزه محقق شود انگیزه حق است و یا باطل است.

انگیزه حق: ممکن است شخص مغالط به غرض صحیحی دیگری را به اشتباه سوق می دهد و دارای دو حالت است. الف) به قصد امتحان مخاطب است و آن را امتحان می گویند.

ب) به قصد اینکه طرف مقابل را تنبیه کند تا وی بر نظر اشتباه خود اصرار نرزد و آن را عناد می گویند. انگیزه باطل: ممکن است مغالطه برای انگیزه باطل و اهداف نادرست، مثل ریا کردن، یا برتری و تفوق یافتن بر دیگران، شخصی دست به مغالطه می زند اساس شکل گرفتن چنین انگیزه ای این است که مغالط قبل از کسب حکمت قصد دارد خود را در لباس عالمان ظاهر کند و تنها راه مقبولیت این افراد در مقابل افرادی که ظاهر بین هستند استفاده از مغالطه و شهرت دروغین به علم و فرزنگی است.

### فایده مغالطه:

فراگیری این صنعت از چهار جهت برای انسان مفید است:

- ۱- در مقام استدلال اگر شخص مواضع غلط را بداند خود را از وقوع در آن حفظ می کند.
- ۲- خود را از تأثیر پذیری از مغالطه حفظ می کند.
- ۳- دیگران را از ابتلا به مغالطه حفظ می کند.
- ۴- در برخی موارد شخص مغالط لجوج جز با مغالطه تسلیم نخواهد شد و می توان وی را از راه مغالطه مغلوب کرد.

### اجزاء مغالطه:

مغالطه دارای دو جزء است:

**الف) اجزاء درونی:** که آن را اجزاء اصلی گویند، یعنی آن اجزائی که تشکیل دهنده استدلال اصلی مغالطه هستند اعم از قضایایی که ممکن است ماده استدلال را تشکیل دهد یا صورتی که شکل استدلال را تعیین می کند.

**ب) اجزاء بیرونی:** که آن را اجزاء عرضی گویند و اموری است خارج از استدلال مغالطی که باعث پذیرش استدلال نادرست می شود مثلاً تحقیر نمودن مخاطب، یا تکرار یک ادعا به همراه هیاهو موضوع صنعت مغالطه:

منحصر به مسأله خاصی نیست و در هر زمینه ای ممکن است مغالطه صورت بگیرد مسائل عقلی، غیر عقلی، فرهنگی سیاسی و اجتماعی و غیره باشد.

مواد و مبادی صنعت مغالطه:

قضایایی که در مغالطه به کار می رود وهمیات و مشبهات هستند.

وهمیات: قضایایی هستند که قوه وهم بر خلاف عقل آنها را صادق و بدیهی محسوب می کند مثلاً هرچه قابل اشاره نباشد موجود نیست.

مشبهات: قضایای کاذبی که شبیه بدیهیات و یقینیات است. مثلاً انسان شیر می خورد هنگامی که مراد از شیر، شیر درنده باشد، یا قضایای کاذبی که شبیه مشهورات است مثلاً خداوند نور است که مخصوص از نور محسوس است.

### انواع مغالطه درونی:

قبلاً بیان شد که مغالطه دارای دو جزء است: ۱- مغالطه درنی ۲- مغالطه بیرونی

در این درس، انواع مغالطه درونی را مورد بحث قرار خواهیم داد: در مباحث پیشین بیان شد که اگر استدلال، واجد ارکان یا شرایط لازم به لحاظ ماده یا صورت و یا هر دو نباشد؛ مغالطی است. پس انواع مغالطه، به تعداد ارکان و شرایط انواع استدلال به لحاظ ماده و صورت است و از آنجا که استدلال به دو گونه مباشر و غیر مباشر تقسیم می شود و هر کدام از این دو نیز دارای انواعی است باید در هر نوع از ارکان و شرایط مخصوص به آن، به لحاظ ماده و صورت بررسی شود تا خطا در هر گونه استدلالی به درستی شناخته شود.



**۱- استدلال مباشر:** اگر استنتاج و نتیجه و اکتساب یک تصدیق، تنها از یک قضیه دیگر باشد آن را استدلال مباشر گویند و انواع استدلال مباشر را در جلسات قبل آموختیم اگر در هر نوع ارکان و شرایط رعایت نشود مغالطه صورت می گیرد مثلاً نقیض موجب کلبه سالبه جزئیه است اگر اکنون نقیض موجب کلبه سالبه کلبه دانسته شود در اینجا مغالطه صورت گرفته است، و از کذب قضیه هر حیوانی انسان است صدق قضیه هیچ حیوانی انسان نیست نتیجه گرفته می شود یا مثلاً از صدق قضیه موجب کلبه، صدق عکس قضیه نیز به صورت موجب کلبه توهم شود مغالطه صورت می گیرد مثلاً هر شیء مادی موجود است توهم شود که هر موجودی شیء مادی است در صورتی که صدق عکس موجب کلبه موجب جزئیه بود.

**۲- استدلال غیر مباشر** یا قیاس: قیاس به لحاظ ماده و همچنین صورت دارای شرایطی است که نبودن هر کدام از اینها باعث مغالطه می شود برخی از این شرایط و ارکان عبارت هستند از:

**الف) تشکیل قیاس از دو مقدمه جدای از هم است:** که هر کدام از آنها در حقیقت یک قضیه است مثلاً فقط انسان شاعر است، هر شاعری حیوان است در نتیجه فقط انسان حیوان است این نتیجه غلط است و مغالطه می باشد در این استدلال قضیه اول یعنی فقط انسان شاعر است در واقع مرکب دو قضیه است یعنی انسان شاعر است و غیر انسان شاعر نیست.

**ب) تکرار حد وسط یا اوسط:** یعنی حد وسط یا اوسط باید تکرار شود قیاس باید مشتمل بر حد اوسطی باشد که به طور کامل و به معنای دقیق کلمه تکرار شود ولی در بعضی موارد حد اوسط در واقع تکرار نشده است اما اینگونه پنداشته می شود که تکرار صورت گرفته است و منشأ این پندار تعدد معانی یک لفظ است و این لفظ در یکی از مقدمات به یک معنا و در مقدمه دیگر به معنای دیگر به کار می رود پس مسأله ای که باید در مورد این مغالطه در نظر گرفته شود این است که منشأ تعدد و چند معنا بودن یک لفظ گاهی اوقات جوهر لفظ است و گاهی اوقات هیئت لفظ است و گاهی اوقات ترکیب این لفظ با الفاظ دیگر است. چون این نوع مغالطه اهمیت دارد منشأ تعدد معنای لفظ را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

**۱- جوهر لفظ:** هنگامی که دلالت لفظ بر معانی متعدد به سبب ماده لفظ است و شکل و هیئت لفظ و ترکیب این لفظ با لفاظ دیگر نقشی در این تعدد ندارد مثلاً انگور شیرین است، شیرین اسطوره داستانی است پس انگور اسطوره داستانی است. در اینجا جوهر لفظ یعنی خود لفظ شیرین معانی متعدد دارد و در اینجا مغالطه صورت می گیرد این تعدد و چند معنا بودن یک لفظ اعم است از این که به علت اشتراک لفظی باشد یا به واسطه نقل باشد، به واسطه مجاز و یا استعاره باشد یا تشبیه باشد و غیره همه این موارد را در بر می گیرد.

**۲- هیئت لفظ:** در جایی است که منشأ تعدد معنای لفظ یا هیئت ذاتی یعنی ماهیت لفظی آن باشد مثل اینکه خداوند مختار است هر مختاری معلول است در نتیجه خداوند معلول است و یا هیئت عرضی یعنی اعراب لفظ است یا اعجاز یعنی نقطه دار بودن لفظ است مثل اینکه بگوییم خداوند موجب است هر موجبی معلول است پس خداوند معلول است و این مغالطه است.

**۳- ترکیب این لفظ با الفاظ دیگر منشأ تعدد شود:** یعنی لفظ از حیث ماده و از حیث هیئت بر معانی متعدد دلالت نمی کند اما از آنجا که این لفظ با الفاظ دیگر ترکیب شده است دلالت بر معانی متعددی می کند و این قسم نیز به معانی متعددی است گاهی خود ترکیب اقتضای تعدد می کند مثلاً اگر کسی در حق امام علی (علیه السلام) چیزی بگوید او شایسته آن است لکن کسی در مورد امام علی (علیه السلام) چیزی گفته است پس او شایسته آن است گاهی اوقات قسم دوم توهم وجود ترکیب اقتضای تعدد می کند مثلاً عدد ۵ زوج و فرد است، هر عددی که زوج و فرد باشد زوج است پس عدد ۵ نیز زوج است و اینجا مغالطه ای صورت گرفته است. گاهی اوقات نیز عدم وجود ترکیب اقتضای تعدد می کند برخلاف قسمت قبل مثلاً آب هیدروژن و اکسیژن است و هیدروژن و اکسیژن نیز قابل احتراق هستند پس آب قابل احتراق است و این نیز مغالطه می باشد.

**ج) قیاس به لحاظ صورت:** اگر قیاس افتراقی باشد شرایط مخصوص به هر شکل، و اگر قیاس استثنایی باشد شرایط مخصوص به اتصالی یا انفصالی بودن آن، باید رعایت شود مثلاً در شکل اول گفته شد که صغری باید موجب باشد؛ حسین پزشک نیست (صغری)، هر پزشکی عالم است (کبری) در نتیجه حسین عالم نیست، و این مغالطه است چون صغری در شکل اول باید

موجب باشد یا مثلاً در قیاس استثنایی اتصالی گفتیم که از وضع تالی نمی توانیم وضع مقدم را نتیجه بگیریم، اگر باران باریده باشد زمین خیس است لکن زمین خیس است پس باران باریده است، و این مغالطه است. چون از وضع تالی نمی توانیم وضع مقدم را نتیجه بگیریم.

**(د) قیاس به لحاظ ماده:** با قطع نظر از مغالطه که مورد بحث است به چهار نوع تقسیم می شود: مثلاً در برهان باید مقدمات یقینی باشد و حد اوسط علت علم به ثبوت اکبر برای اصغر است اگر هر کدام از این شرایط را رعایت نکنیم مثل اینکه مقدمات ما یقینی نباشد مغالطه صورت می گیرد مثلاً وزیری دلیل عدم موفقیت خود را نازک شدن لایه ازن در جو بدانند این استدلال مغالطی است چون رابطه علیت بین لایه ازن در جو و عدم موفقیت وزیر وجود ندارد.

**(ه) شرایط مخصوص به نتیجه هم رعایت شود:** نتیجه به لحاظ کم و کیف دارای قواعدی بود که باید رعایت شود مثلاً در شکل سوم جزئی خواهد بود هر چند صغری کلی باشد صغری و کبری هر دو موجب کلیه باشد مثلاً هر شاعری حیوان است، هر شاعری انسان است در نتیجه هر حیوانی انسان است، مغالطه صورت گرفته است چون در شکل سوم همواره نتیجه باید جزئی باشد و نتیجه درست این است که بعضی از حیوانات انسان هستند.

**سؤال:** بحث در مورد استدلال مغالطی است در صورتی که در قسم اخیر مغالطه در نتیجه واقع شده است؟

**جواب:** قبل از تشکیل استدلال ما مطلوبی داریم که به وسیله استدلال قصد ثابت کردن آن را داریم، می توانیم بگوییم در حقیقت استدلال ما مغالطی است که برای اثبات مطلوبی چیده شده است و به وسیله این استدلال ثابت نمی شود پس استدلال ما برای اثبات این مطلوب استدلالی نادرست و مغالطی است.

**۳- استقرا و تمثیل:** فقدان هر یک از شرایط استقراء و تمثیل سبب مغالطه می شود، مثلاً در استقراء ناقص اگر بدون تکرار مشاهده یا مشاهده موارد بسیار کم که برای حکم کلی کافی نباشد حکم کلی آورده شود مغالطه صورت گرفته است مثلاً با مشاهده چند نفر محدود از افراد ایران که کوتاه قد باشند حکم کنیم که ایرانیان کوتاه قد هستند. این مغالطه است یا در تمثیل، بدون وجود جامعی حکم را از موضوعی به موضوع دیگر سرایت دهیم، مغالطه صورت می گیرد.

# چکیده مطالب

## صناعات خمس:

استدلال غیر مباشر یا حجت، براساس مقدمات و موادی که در آن مورد استفاده قرار می گیرد به ۵ صنعت تقسیم می شود که عبارتند از ۱- برهان ۲- جدل ۳- مغالطه ۴- خطابه ۵- شعر  
الف) برهان: برهان استدلالی است معتبر، که از یک یا چند مقدمه یقینی تشکیل می شود و ضرورتاً دارای نتیجه یقینی می باشد و به چند نوع تقسیم می شود.

الف) برهان لَمّی: برهانی است که در آن، از وجود علت به وجود معلول پی می برند.  
ب) برهان اِنّی: این برهان به دو شکل است: ۱- انتقال از وجود معلول به وجود علت ۲- انتقال از وجود معلول به وجود معلول دیگر که در علت، با هم مشترک هستند.

## اهمیت برهان:

۱- یافتن پاسخ مناسب به سؤالات برای رسیدن به یقین ۲- میل به یافتن و رسیدن سعادت واقعی و حقیقی

## فایده برهان:

مهم ترین فایده برهان، دست یافتن و کشف حقیقت و تشخیص و تمییز حق از باطل است.

## مغالطه و اهمیت آن:

انسان، موجودی متفکر است و در جریان فعالیت فکری که در کشف واقعیت انجام می دهد، راه های گوناگونی را بر می گزیند و در بسیاری از این جریان های فکری، خواسته یا ناخواسته، دچار اشتباه و خطا می شود و برای جلوگیری از این آفت ذهنی، از منطق استفاده می شود و در علم منطق، صنعت مغالطه بیش از هر بحث دیگر عهده دار چنین مسؤلیتی است.

## تعریف مغالطه:

مغالطه در لغت، به معنای سوق دادن دیگران به غلط و یا اشتباه عمل کردن خود فرد است، در اصطلاح منطق، مغالطه؛ استدلالی است که واجد ارکان و شرایط استدلال، اعم از ماده و صورت و یا هر دو نباشد.

## اغراض و اهداف مغالطه:

الف) انگیزه حق: دارای دو بخش است ۱- امتحان: به قصد امتحان مخاطب ۲- عناد: به قصد تنبیه فرد مغالط.

ب) انگیزه باطل: زمانی است که شخص مغالط قبل از کسب حکمت، قصد دارد خود را در لباس عالمان ظاهر کند و تنها راه مقبولیت این افراد نزد دیگران استفاده از مغالطه و شهرت دروغین به علم است.

## فایده مغالطه:

۱- علم به آن موجب عدم بروز اشتباه در استدلال می شود.

۲- مانع تأثیر پذیری از مغالطه می شود.

۳- مانع تأثیر پذیری دیگران از مغالطه می شود.

۴- می توان از راه مغالطه فرد مغالط را تسلیم کرد.

**اجزاء مغالطه:**

۱- اجزاء درونی مغالطه؛ اجزاء اصلی مغالطه هستند یعنی اجزائی که تشکیل دهنده استدلال اصلی مغالطه اعم از ماده یا صورت و یا هر دو می باشند.

۲- اجزاء بیرونی مغالطه؛ اجزاء عَرَضی مغالطه هستند و عبارت است از اموری، خارج از استدلال هستند، که موجب پذیرش استدلال می شوند.

موضوع صناعت مغالطه اختصاص به مورد و موضوع خاصی ندارد بلکه در هر زمینه امکان مغالطه وجود دارد. مواد و مبادی مغالطه را وهمیات و مشبهات تشکیل می دهند.

**انواع مغالطه درونی:**

انواع مغالطه درونی، به تعداد ارکان و شرایط انواع استدلال، به لحاظ ماده و صورت است و از آنجا که استدلال به دو گونه مباشر و غیر مباشر تقسیم می شود، هر کدام از این دو نیز دارای انواعی است:

۱- استدلال مباشر: استدلالی که تصدیق در آن، تنها از طریق یک قضیه باشد را؛ استدلال مباشر گویند و اگر در هر نوع، ارکان و شرایط آن رعایت نشود، مغالطه صورت می گیرد.

۲- استدلال غیر مباشر (قیاس): قیاس به لحاظ ماده و صورت دارای شرایطی است که فقدان هر یک از آنها موجب مغالطه می گردد و آن شرایط عبارتند از :

الف) تشکیل قیاس از دو مقدمه جدای از هم

ب) تکرار حد وسط یا حد اوسط

ج) رعایت شرایط قیاس به لحاظ صورت

د) رعایت شرایط قیاس به لحاظ ماده

ه) رعایت شرایط قیاس به لحاظ نتیجه

۳) استقراء و تمثیل: فقدان هر یک از شرایط استقراء و تمثیل، موجب مغالطه می گردد. مثلاً در استقراء ناقص، کمبود تکرار در مشاهده یا در تمثیل، سرایت حکم از موضوعی به موضوع دیگر بدون وجود حکم جامع، موجب مغالطه می گردد.

# آزمون

۱- کدام یک از مقدمات برهان نمی باشد؟

الف) مسلّمات

ب) مقبولات

ج) متواترات

د) مظنونات

۲- برهان لمّی، پی بردن از ..... است.

الف) علت به معلول

ب) معلول به علت

ج) مصنوع به صانع

د) ممکن الوجود به واجب الوجود

۳- اگر با توجه به تب و سر درد، نوع بیماری یک فرد را تشخیص دهیم چه استدلالی صورت گرفته است؟

الف) برهان اتّی

ب) برهان لمّی

ج) جدل

د) سفسطه

۴- در صناعت مغالطه ..... استلال مطابق با حق باشد.

الف) شرط شده است

ب) شرط نشده است

ج) ترجیح دارد

د) می تواند

۵- مواد به کار رفته در صناعت مغالطه عبارتند از:

الف) وهمیات

ب) وهمیات و مشهورات

ج) وهمیات و مشبهات

د) وهمیات و مظنونات

۶- استدلال «مهندسان راه و ساختمان برای مردم نقشه می کشند؛ هرکس برای مردم نقشه می کشد، قابل اعتماد

نیست. بنابراین مهندسان راه و ساختمان غیرقابل اعتماد هستند» مغالطی است؛ زیرا.....

الف) حد اوسط ندارد

ب) شرایط مخصوص به نتیجه در آن رعایت نشده است

ج) از بیش از دو مقدمه تشکیل شده است

د) شرایط مخصوص به شکل اول در آن رعایت نشده است

آموزه های این جلسه

- انواع مغالطه بیرونی
- جدل
- ضرورت فراگیری صناعت جدل
- معنای جدل
- مقایسه بین جدل و برهان
- اصطلاحات جدل
- مبادی جدل
- ادوات (ابزار) جدل
- آداب جدل
- خطابه و شعر
- نیاز به صناعت خطابه
- خطابه چیست؟
- اجزاء خطابه
- آداب خطابه
- صورت تألیف خطابه
- مقایسه خطابه با جدل
- شعر
- مبادی شعر
- جایگاه شعر در منطق
- فواید شعر

**•انواع مغالطه بیرونی:**

مغالطه دو نوع است یا درونی و یا بیرونی است، منظور از مغالطه بیرونی یا عرضی اموری هستند که خارج از استدلال مغالطی هستند و بیرون از متن استدلال قرار دارند اما موجب پذیرش استدلال نادرست می شوند، مقسم صناعات خمس استدلال است، اجزاء بیرونی مغالطه نیز اموری خارج از استدلال هستند بنابراین باید جایگاه بایسته ای در صناعت مغالطه و هیچ یک از صناعات خمس نداشته باشد اما با توجه با اینکه این دسته از مغالطات دارای تنوع بسیاری هستند همین امر موجب اشتباه کاری های استدلالی شده است لذا برخی از مهمترین آنها را ذکر می نمایم.

**۱- بستن راه استدلال:** این نوع مغالطه هنگامی رخ می دهد که مغالطه گر مدعی خود را نفیاً یا اثباتاً استدلال ناپذیر جلوه دهد و با این ترفند رابطه خود را با استدلال قطع می کند تا اینکه کسی در پی دلیل استدلال بر نیاید مثلاً می گویند در این موضوع عقل چندان راه گشا نیست و اگر شما بتوانید دریچه قلب خود را باز کنید درستی سخنانم را خواهید دید.

**۲- مغالطه هر بچه مدرسه ای می داند:** این مغالطه زمانی رخ می دهد که شخص ادعای خود را به گونه ای بروز و جلوه می دهد که کسی مطالبه دلیل نمی کند چون دلیل خواستن هنگامی که مسأله بدیهی است نشانه جهل پرسشگر خواهد بود مثلاً می گویند این حساب دو ضرب در دو مساوی چهار است و هرکس آن را درک می کند که هر گاه جامعه با تورم شدید روبرو شود دولت باید آزادی بیشتری به مردم، احزاب و مطبوعات بدهد.

**۳- مغالطه توسل به جهل:** هنگامی که استدلال کننده به شیوه ظریفی بی اطلاعی خود را دلیل بر مدعا جلوه می دهد مثلاً اعتقاد به وجود جن خرافه ای بیش نیست و بی اطلاعی خود را دلیل بر این مدعا قرار می دهد، می گوید: چون من هیچ کتاب و مقاله علمی در این باره ندیده ام.

**۴- مغالطه تکرار:** اگر کسی برای اثبات مدعای خود به جای اقامه دلیل با تکرار ادعا شنونده را وادار به قبول کند مثلاً برای چندمین بار می گویم تنها راه بیرون رفتن از بن بست موجود قبول دموکراسی به معنای واقعی است.

**۵- مغالطه تله گذاری:** مغالطه ای است که در آن صفتی زیبا و پسندیده را به طرفداران یک عقیده نسبت می دهیم تا مخاطب هم به پذیرش آن تحریک شود مثلاً اهل ذوق و ادب خوب می فهمند نامی که برای این مؤسسه پیشنهاد شده است بسیار زیبا و مناسب است.

**۶- مغالطه توسل به مرجع کاذب:** وقتی برای اثبات صدق یک قضیه شخص به مرجعی استناد می کند که کارشناسی این شخص به جهت عدم تخصص از اعتبار لازم برخوردار نیست، مثلاً می گوئیم: یکی از سیاستمداران بزرگ چنین پیش بینی کرده است که از سال آینده میزان بارندگی بسیار زیاد خواهد بود.

**۷- مغالطه طلب دلیل از دیگران:** مثلاً شخص ادعایی را مطرح می کند و به جای اینکه برای درستی این مدعا دلیل بیاورد وظیفه برهان برای مدعا را به دوش مخاطب می گذارد مثلاً شانس یک واقعیت حتمی است اگر کسی مخالف است دلیل بیاورد.

**۸- مغالطه بار ارزشی کلمات:** برخی از کلمات دارای بار ارزشی مثبت یا منفی هستند و احساسات ویژه ای را در مخاطب برمی انگیزد که ممکن است در داوری مخاطب مؤثر باشد، اگر کسی از واژه ای از این گزاره های ارزشی به نحوی استفاده کند که تلویحاً و اشاره عقیده نادرستی را به مخاطب القا کند مرتکب این نوع مغالطه شده است، مثلاً من در اعتقادات خود استوار و ثابت قدم هستم، شما در مورد سخن خود بی جهت لجاجت و تعصب می ورزید شخص مغالط در صدد برانگیختن احساسات مخاطب است و ممکن است در داوری مخاطب مؤثر باشد.

**۹- مغالطه، اینکه مغالطه است:** سخن طرف مقابل را بی دلیل مغالطه بنامیم، مثلاً می گوئیم: شما که منطق مطالعه فرموده اید به خوبی می دانید که چگونه در حرف های خود سفسطه می کنید.

**۱۰- مغالطه انگیزه و انگیزه:** برای بررسی فکر و عملی خاص باید خود آن انگیزه را از نظر درستی یا نادرستی ارزیابی کنیم، کسی که از انگیزه خوب درستی و فکر را نتیجه می گیرد و در مقابل از سوء نیت نادرستی را نتیجه می گیرد مرتکب مغالطه انگیزه و انگیزه شده است، مثلاً می گوئیم این فرد برای اینکه به شهرت دست یابد این کتاب را نوشته است، پس

ارزش مطالعه ندارد.

**۱۱- مغالطه منشأ:** هنگامی که شخصی در مقام نقد و بررسی یک سخن فرد بد نامی را به عنوان اولین کسی که این سخن را بیان کرده است معرفی می کند و قصد دارد از منفور و منفی بودن آن شخص، خطا بودن آن سخن را نتیجه بگیرد، مثلاً منشأ پیدایش یک دیدگاه در پی بردن به درستی یا نادرستی آن راه نمای خوبی است، این سخن اولین بار توسط چنگیزخان مغول مطرح شد پس قابل قبول نیست یعنی با پیش کشیدن فردی منفور مثل چنگیزخان مغول به رد این کلام می پردازند.

**۱۲- مغالطه توهین:** هنگامی است که شخص مغالطه گر از نقد علمی مدعای طرف مقابل ناتوان و عاجز است و قصد دارد با توهین و استهزاء و مسخره کردن چهره وی را مخدوش نماید و بدین ترتیب مدعای وی را ناپذیرفتنی جلوه می دهد، مثلاً می گویند این مقاله ارزش خواندن ندارد نویسنده آن فردی خلاف کار است که چندین بار به جرم دزدی دستگیر شده است.

**۱۳- مغالطه پارازیت:** اگر هنگام بیان مطلبی از سوی گوینده به وسیله حرکت، اشاره و سخن مانع انتقال درست پیام درست وی به مخاطب می شود، این کار تأثیر منفی بر گوینده دارد و در نتیجه گوینده را در ادامه دادن در کار خود دلسرد می کند و همچنین تأثیر پیام وی را نسبت به شنونده به سرعت کاهش می دهد مثلاً پذیرایی بی موقع و پر سر و صدا در هنگام سخنرانی است.

**۱۴- مغالطه دلسوزی:** مغالطه ای است که مغالطه گر با دلسوزی و ترحم اعتماد مخاطب یا مخاطبان را جلب می نماید و از این راه به صورت قهری در رأی و نظر آنها تأثیر می گذارد و آنها را بر این گزاره غلط وادار کند مثلاً اگر ما تصمیم بگیریم کارگری را کهمفید نیست اخراج کنیم همسرش از دنیا می رود و فرزندان وی در کوچه و خیابان آواره خواهند شد. ۱۵- مغالطه این که چیزی نیست: شخص با بی اهمیت جلوه دادن عقیده و نظر طرف مقابل قصد خارج کردن وی از صحنه را دارد یا در صدد ممانعت از تأثیر گذاری وی بر دیگران است. مثلاً می گوید: طرح شما مطلب تازه ای نیست و مسأله قابل توجهی را مطرح نکرده است و به نظر من هم ضرورتی نداشت که وقت جلسه گرفته شود.

**۱۶- مغالطه انحراف رفتن:** انحراف رفتن به طور کلی مغالطه است، شخصی ظریفانه با طرح موضوعی جدید ذهن را از موضوع اصلی منحرف می کند مثلاً می گوید: چرا شما ترجیح می دهید فقط کتاب های پر سود را چاپ کنید بعد می گوید: البته توجه دارید که سلیقه ها عوض می شود، مثلاً سال های گذشته ما ترجیح می دادیم کتاب های خود را با جلد روشن چاپ کنیم تا جذابیت بیشتری داشته باشیم اما زود فهمیدیم که این جلد ها زود کثیف می شود.

**۱۷- مغالطه شوخی بی ربط:** هنگامی که در یک بحث و مناظره وقتی شخص از آوردن استدلال ناتوان می شود طنزی را که اصلاً ربطی به بحث ندارد مطرح می کند، مثلاً می گوید حرف شما من را به یاد لطیفه ای انداخت که می گویند روزی ...

**۱۸- مغالطه توهم همین طور:** گاهی اوقات مغالطه گر برای دفاع از خود و توجیه اشتباهی که مرتکب شده است می گوید: توهم مثل من هستی، تو که من را به دلیل سیگار کشیدن سرزنش می کنی، در نوجوانی سیگار می کشیدی.

**۱۹- مغالطه البته اما:** در این مغالطه شخص در عین اینکه به وارد بودن اشکال اعتراف می کند عذر می آورد و گویا با این کار اشکال را غیر وارد جلوه می دهد مثلاً می گوید: البته من توجه دارم که وقت من تمام شده و حوصله حضار هم سر رفته است اما حیف است که این نکته را نگوییم که.....

**۲۰- مغالطه تبعیض طلبی:** هنگامی رخ می دهد که فردی انتظار داشته باشد که رفتار و گفتار او با معیاری متفاوت از دیگران مورد قضاوت قرار گیرد در حالی که این تفاوت گذاری فاقد دلیل موجهی است

•جدل:

•ضرورت فراگیری صناعت جدل:

صناعت جدل فنی مهم است که در استدلال و حجت سهم زیاد و به سزایی دارد طرح عمیق و علمی مباحث این صنعت به دست متخصصان این فن سبب سازماندهی این صناعت در قالب دانش مستقلی شده است. گاهی اوقات انسان در مقام



مناظره مجبور به ترک برهان و روی آوردن به جدل می شوند و چهار مورد آن اشاره خواهد شد:

- ۱- مدعای فرد درست نیست و اقامه برهان برای وی نیز ممکن نمی باشد.
- ۲- گاهی فهم برهانی برای اکثریت و توده مردم دشوار است و لاجرم از جدل استفاده می شود.
- ۳- گاهی استدلال کننده عاجز و ناتوان از اقامه برهان یا درک صحیح از آن است و جبراً از جدل استفاده می شود.
- ۴- تناسبی بین فهم این برهان و نوآموزان یک رشته علمی وجود ندارد مجبور به ترک برهان و روی آوردن به جدل می شوند.

### • معنای جدل:

جدل در لغت به معنای ستیزه جویی و لجاجت ورزیدن در خصومت های گفتاری است و غالباً با کید و مکر و فریب همراه است و گاهی از حد عدل و انصاف نیز خارج می شود. اما جدل در اصطلاح صنعت یعنی استدلالی است که انسان بوسیله آن می تواند از مقدماتی که مسلم است و مورد قبول طرف مقابل می باشد یا از مقدمات مشهوره استفاده کند و مطلب مورد نظر خود را اثبات یا نفی کند.

### • مقایسه بین جدل و برهان:

- ۴- مقدمات برهان باید یقینی و مطابق با واقع باشد اما مقدمات جدل باید مسلم و مورد قبول طرف مقابل باشد و مطابقت با واقع در آن شرط نیست.
- ۵- جدل معمولاً بین دو نفر متخاصم اتفاق می افتد ولی اقامه برهان گاهی اوقات برای خود فرد اتفاق می افتد پس لزوم نیست همیشه بین دو نفر باشد.
- ۶- برهان همیشه به صورت قیاسی تعریف می شود اما جدل به شکل استقرا یا تمثیل هم بیان می شود.

### • اصطلاحات جدل:

۴- سائل و مجیب: در هر مناظره حداقل دو طرف حضور دارند اول شخصی که مطلبی را قبول دارد و از آن دفاع می کند در مقابل کسی است که در صدد رد آن مطلب است، از آنجا که این حمله و دفاع در قالب سؤال و جواب رخ می دهد به مهاجم و حمله کننده یعنی کسی که با سؤالات خود سعی در به هم ریختن آراء طرف مقابل دارد سائل سؤال کننده و پرسشگر گویند و به کسی که حملات مهاجم را دفع می کند و از نظر خود دفاع می کند مجیب یا جواب دهنده گویند.

۵- وضع: به مدعای مجیب که در حال پاسخ دادن است وضع گفته می شود و دارای دو شکل است:

الف) مجیب واقعاً به آن مطلب اعتقاد دارد.

ب) واقعاً مورد اعتقاد قلبی مجیب نیست اما در مقام جدل و بحث ظاهراً به آن ملتزم می شود. عاملی که سبب می شود یک رأی عنوان وضع را به خود بگیرد همان التزام جدلی است با صرف نظر از اینکه فرد به آن مطلب معتقد باشد یا نباشد.

وضع در اصطلاح عبارت است از رأیی که به حسب ظاهر شخص به آن ملتزم است.

۶- موضع: قواعد و اصول کلی است که در جدل وجود دارد که می توانیم قضایای مشهور فراوانی را از آن استخراج کنیم به این قواعد و اصول کلی در اصطلاح موضع می گویند.

نکته مهم: موضع ممکن است خود از قضایای مشهوره نباشد اما ریشه و منشأ آن از قضایای مشهوره است مثلاً اگر یکی از دو ضد در موردی صادق باشد ضد دیگر در ضد آن مورد، صادق خواهد بود بر اساس این قاعده و اصل کلی قضایای مشهور مثل این قضیه بدست می آید؛ اگر نیکی با دوستان پسندیده است پس بدی بر دشمنان نیز پسندیده است.

### • مبادی جدل: مبادی اولیه جدل مشهورات و مسلمات هستند.

**• ادوات (ابزار) جدل:**

- برای اینکه به ملکه صنعت جدل دست یابیم مستلزم تسلط و تجهیز به ابزاری است که عبارتند از:
- ۴- آگاهی از انواع مشهورات اعم از اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و ... به خصوص مشهوراتی که مربوط به موضوع مورد بحث می باشد و دسته بندی آنها.
  - ۵- شناخت الفاظ و واژه های مختلف علوم و همچنین آشنایی پیدا کنیم با احکام و حالات لفظ مثل مشترک یا متباین بودن و ترادف و ...
  - ۶- قدرت و توانایی تشخیص مشترکات بین امور متفاوت و همچنین جهات افتراق و جدایی آنها

**• آداب جدل:**

- در منطق برای سائل و مجیب تعلیمات خاصی ذکر شده است اما علاوه بر این آداب، خاص آداب مشترکی نیز وجود دارد که جدلی یعنی کسی که می خواهد جدل کند باید به آنها توجه کند مهم ترین این امور ۹ مورد است که عبارت است از:
- ۱۰- از استعمال الفاظ رکیک و سخیف دوری کنند و از الفاظ زیبا و جذاب استفاده نمایند.
  - ۱۱- از هرگونه تمسخر و دشنام و ناسزا بپرهیزند.
  - ۱۲- در هنگام سخن گفتند تواضع و فروتنی را رعایت نمایند.
  - ۱۳- از بحث با افراد ریاست طلب، بد اخلاق و یا معاند بپرهیزند و در صورتی که ضرورت اقتضا کند باید مراقب ضربات احتمالی آن باشد تا بتوانیم این ضربات را به خود او باز گردانیم.
  - ۱۴- التزام به جایگاه برتر حق و اینکه حقیقت از همه چیز بالاتر است و در صورت تشخیص حقیقت باید بدون بهانه آن را بپذیریم.
  - ۱۵- توجه به اهمیت گیرایی بیان گویایی زبان و رسا بودن کلام در مناظره
  - ۱۶- برای تفکر و جولان در گفتار فرصت بیش از حد به فرد مقابل ندهیم.
  - ۱۷- در بیان مطالب مورد نظر قاطعیت داشته باشیم.
  - ۱۸- استفاده به جا از آیات، روایات، مثل ها، اشعار و داستان های مناسب.

**• خطابه و شعر:****• نیاز به صنعت خطابه:**

معمولاً در علوم عقلی و فلسفه کمتر از استدلالات خطابی و شعری استفاده می شود برخلاف برهان، جدل و مغالطه که در معقولات و علوم حقیقی مثل فلسفه و ریاضیات راه دارند لذا برخی از منطق دانان این دو صنعت یعنی خطابه و شعر را خارج از قلمرو منطق می دانند لذا آن طور که باید و شاید به آنها نپرداخته اند و امروزه هم راجع به خطابه و شعر کتابهای زیادی نوشته شده است که متخصصان این فنون آنها را در غالب دانشی مستقل با قواعد و ضوابط مشخصی در اختیار علاقمندان قرار می دهند افرادی که مایل به تأثیر بر جامعه هستند و خواستار موفقیت در اهداف اجتماعی خود می باشند باید اراده مردم را با خود همراه کنند و رضایت مردم را در مورد مطالب مورد نظر خود جلب کنند، متقاعد کردن غالب و توده مردم به مطلب مورد نظر از طریق برهان و استدلال جدلی همیشه نتیجه بخش نیست و بیشتر افراد تحت تأثیر عواطف و احساسات و ظواهر هستند لذا بهترین راه برای قانع کردن توده مردم صنعت خطابه است.

**• خطابه چیست؟**

صناعتی علمی است که تنها نتیجه آن اقناع (قانع کردن) توده (اکثریت) مردم در مورد مطلب مورد نظر است بدون اینکه در آنها جزم و یقین واقعی بوجود آید، بنابراین خطابه تنها اختصاص به کلام شفاهی ندارد بلکه هر اثر اقناعی و قانع کردن اعم از گفتاری یا نوشتاری را هم در بر می گیرد.

**• اجزاء خطابه:**

خطابه دارای دو جزء اساسی است:

- ۱- عمود: قضایایی که شخص در خطابه به عنوان مقدمه به کار می برد و موجب نتیجه اقناعی می شود و این قضایا معمولاً و عمدتاً عبارتند از: مضمونات، مقبولات و مشهورات، اگر در صنعت خطابه مبادی دیگری از استدلال به کار گرفته شود که موجب اقناع مخاطب گردد هر چند از مخیلات و مسلمات باشد به لحاظ منطقی صحیحی و درست می باشد.
- ۲- اعوان: مراد و مقصود از اعوان خطاب اقوال و افعال و هیئت هایی است که بیرون از عمود است که برای قانع ساختن و آماده کردن مخاطبین جهت قبول مطالب مؤثر است.

**• آداب خطابه:**

شش مورد برای آداب خطابه بیان شده است:

- ۷- موضوع خطابه را بر اساس نیاز مخاطب انتخاب شود و مطالب به مقتضای حال آنها بیان شود.
- ۸- قواعد و آداب زبان مخاطب را به درستی بدانند، در نتیجه از الفاظ جذاب و کنایات و استعارات، مجازات و تشبیهات زیبا استفاده کند.
- ۹- دو رکن اساسی خطابه یعنی مدعا و دلیل را به خوبی از یکدیگر تفکیک و تبیین کند و بدین منظور باید سه مرحله اساسی را طی کند که عبارتند از: الف) مقدمه یا تصدیق: یعنی در ابتدای خطبه و سخنرانی استفاده کردن ب) ذی المقدمه یا اقتصاص ج) نتیجه یا خاتمه
- ۱۰- شخص خطیب باید بر اشعار، حکایات و مثل ها تسلط کامل داشته باشد و از اینها به جای خود و در جای مناسب استفاده کند.
- ۱۱- باید یک خصوصیت اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم و روحیات مخاطب خود را به خوبی بشناسد و از آنها در هدف خود که اقناع مخاطبین است استفاده کند.
- ۱۲- خطیب باید قواعد کلی که مربوط به موضوع خطابه می باشد را بداند و در مجموع باید دارای اطلاعات عمومی خوبی باشد.

**• صورت تألیف خطابه:**

در خطابه غالباً از استدلال قیاسی و تمثیلی استفاده می کنند و گاهی اوقات نیز استقراء به کار می برند، قابل توجه اینکه در خطابه به لحاظ صوری لازم نیست استدلال به کار گرفته شده دارای تمامی شرایط انتاج و نتیجه باشد، بلکه اگر در ظاهر نیز منتج به نظر رسید کفایت می کند.

**• مقایسه خطابه با جدل:**

- ۴- اگر چه قلمرو خطابه و جدل هر دو قلمرو عام دارند و به شاخه خاصی نیز محدود نیستند اما مطالبی که در دست یابی به یقین مورد نظر است بر خلاف جدل از موضوع خطابه بیرون است.
- ۵- هدف خطابه مانند جدل غلبه است اما غایت خطابه پیروزی همراه با اقناع است در حالی که در جدل لزوماً این چنین نیست.
- ۶- در خطابه و جدل از مشهورات استفاده می شود اما در خطابه بر خلاف جدل از مشهورات ظاهری نیز می توان استفاده کرد.

**• شعر:**

از نظر ارسطو شعر کلامی خیال انگیز است، علم عروض در اصطلاح دانشی است که به قالب ها و اوزان مختلف شعری می پردازد و دانشمندان علم عروض که آنها را عروضیان می نامند معتقد هستند که شعر کلامی موزون و مقفا (دارای قافیه) است و متساوی الارکان است، برخی از ادبا و شعرای معاصر هم در تعریف شعر چنین گفته اند: کلامی خیال انگیز و آهنگین است بر اساس این تعریف شعر نوی نیمایی هم مثل پاره ای از شعرهای کلاسیک و عروضی شعر محسوب می شود.

## چکیده مطالب

منظور از مغالطه بیرونی، اموری هستند که خارج از استدلال می‌باشند ولی موجب پذیرش استدلال نادرست می‌شوند، و برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- بستن راه استدلال ۲- مغالطه هر بیجه مدرسه ای می‌داند ۳- مغالطه توسل به جهل ۴- مغالطه تکرار ۵- مغالطه تله گذاری ۶- مغالطه توسل به مرجع کاذب ۷- مغالطه طلب دلیل از دیگران ۸- مغالطه بار ارزشی کلمات ۹- مغالطه ۱۰- مغالطه ۱۱- انگیزه و انگیزه ۱۲- مغالطه منشأ ۱۳- مغالطه توهین ۱۴- مغالطه پارازیت ۱۵- مغالطه دلسوزی ۱۶- مغالطه این که چیزی نیست ۱۷- مغالطه انحراف رفتن ۱۸- مغالطه شوخی بی ربط ۱۹- مغالطه توهم همین طور ۲۰- مغالطه البته اما ۲۱- مغالطه تبعیض طلبی
- ضرورت فراگیری صناعت جدل:

گاهی اوقات انسان در مقام مناظره، مجبور به ترک برهان و روی آوردن به جدل می‌شود.

• معنای جدل:

جدل در لغت به معنای ستیزه جویی و لجاجت ورزیدن، در خصومت های گفتاری است، اما جدل در اصطلاح؛ صناعت استدلالی است که انسان به وسیله آن می‌تواند از مقدمات مسلم و مشهور استفاده کند و مطلب مورد نظر خود را اثبات یا نفی کند.

• مقایسه بین جدل و برهان:

۱- مقدمات برهان، باید یقینی و مطابق با واقع باشد اما مقدمات جدل باید مسلم باشد و مطابقت با واقع در آن شرط نیست.

۲- جدل معمولاً بین دو نفر متخاصم اتفاق می‌افتد ولی اقامه برهان گاهی اوقات برای خود فرد اتفاق می‌افتد.

۳- برهان همیشه به صورت قیاسی تعریف می‌شود اما جدل به شکل استقرا یا تمثیل هم بیان می‌شود.

• اصطلاحات جدل:

۱- سائل و مجیب: در هر مناظره حداقل دو طرف حضور دارند الف) مجیب: شخصی که مطلبی را قبول دارد و از آن دفاع می‌کند ب) سائل: در مقابل کسی است که در صدد رد آن مطلب است

۲- وضع: به مدعای مجیب وضع گفته می‌شود و دارای دو شکل است:  
الف) مُجیب، واقعاً به آن مطلب اعتقاد دارد.

ب) واقعاً مورد اعتقاد قلبی مجیب نیست اما در مقام جدل و بحث ظاهراً به آن ملتزم می‌شود.

۳- موضع: قواعد و اصول کلی است که در جدل وجود دارد که می‌توانیم قضایای مشهور فراوانی را از آن استخراج کنیم به این قواعد و اصول کلی در اصطلاح؛ موضع می‌گویند.

• مبادی جدل: مبادی اولیه جدل مشهورات و مسلمات هستند.

• ادوات (ابزار) جدل:

۱- آگاهی از انواع مشهورات، به خصوص مشهوراتی که مربوط به موضوع مورد بحث می‌باشد.

۲- شناخت الفاظ و واژه های مختلف علوم و آشنایی با احکام و حالات لفظ مثل مشترک، متباین، ترادف و ...  
 ۳- قدرت و توانایی تشخیص مشترکات بین امور متفاوت و جهات افتراق آنها.  
 • آداب جدل:

مهم ترین این آداب ۹ مورد است که عبارت است از :

۱- دوری از استعمال الفاظ رکیک و سخیف

۲- پرهیز از هرگونه تمسخر و دشنام

۳- رعایت تواضع و فروتنی در هنگام سخن گفتن

۴- پرهیز از بحث با افراد ریاست طلب، بد اخلاق و یا معاند

۵- التزام به جایگاه برتر حق

۶- توجه به اهمیت گیرایی بیان، گویایی زبان و رسا بودن کلام در مناظره

۷- عدم اختصاص فرصت بیش از حد به فرد مقابل برای تفکر در گفتار

۸- قاطعیت در بیان مطالب مورد نظر

۹- استفاده به جا از آیات، روایات، مثل ها، اشعار و داستان های مناسب

نیاز به صناعت خطابه:

متقاعد کردن توده مردم به مطلب مورد نظر، از طریق برهان و استدلال جدلی، همیشه نتیجه بخش نیست و بیشتر افراد تحت تأثیر عواطف و احساسات و ظواهر هستند. لذا بهترین راه برای قانع کردن توده مردم؛ صنعت خطابه است.

• خطابه چیست؟

صنعتی علمی است که تنها نتیجه آن؛ اقناع توده مردم در مورد مطلب مورد نظر است.

• خطابه دارای دو جزء اساسی است:

عمود: قضایایی که شخص در خطابه به عنوان مقدمه به کار می برد و موجب نتیجه اقناعی می شود.

اعوان: مراد و مقصود از اعوان خطاب؛ اقوال و افعال و هیئت هایی است که بیرون از عمود است و برای قانع ساختن مخاطبین مؤثر است.

• آداب خطابه

خطیب، باید؛

۱- موضوع خطابه، بر اساس نیاز مخاطب انتخاب نماید.

۲- قواعد و آداب زبان مخاطب را به درستی بداند.

۳- دو رکن اساسی خطابه یعنی مدعا و دلیل را به خوبی از یکدیگر تفکیک و تبیین کند.

۴- بر اشعار، حکایات و مثل ها تسلط کامل داشته باشد.

۵- خصوصیات اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم و روحیات مخاطب خود را به خوبی بشناسد.

۶- قواعد کلی که مربوط به موضوع خطابه می باشد را بداند.

• صورت تألیف خطابه:

در خطابه، غالباً از استدلال قیاسی و تمثیلی استفاده می کنند و گاهی اوقات نیز استقراء به کار می برند.

• مقایسه خطابه با جدل:

۱- اگر چه خطابه و جدل، هر دو قلمرو عام دارند، اما مطالبی که در دستیابی به یقین، مورد نظر است در جدل، داخل در موضوع و در خطابه بیرون از موضوع است.

۲- هدف خطابه مانند جدل؛ غلبه است، با این تفاوت که؛ غایت خطابه؛ پیروزی همراه با اقناع است

۳- در خطابه و جدل، از مشهورات استفاده می شود، اما در خطابه بر خلاف جدل، از مشهورات ظاهری نیز می توان استفاده کرد.

## • شعر:

از نظر ارسطو، شعر؛ کلامی خیال انگیز است. دانشمندان علم عروض که آنها را عروضیان می نامند، معتقد هستند که شعر، کلامی موزون و مقفا (دارای قافیه) و متساوی الارکان است. برخی از ادبا و شعرای معاصر هم در تعریف شعر چنین گفته اند: کلامی خیال انگیز و آهنگین است. بین شعر به معنای ارسطویی، عروضی و شعر نو، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است. بهترین و کامل ترین نوع شعر عبارت است از کلامی خیال انگیز که از اقوال موزون، مساوی و هم قافیه تألیف شده است.

## • مبادی شعر:

با توجه به مطالب اشاره شده مشخص می شود که مبدأ صناعت شعر؛ مخیلات است.

## • جایگاه شعر در منطق:

شعر؛ فراتر از لفظ و امور مربوط به لفظ و دارای بُعد و حقیقتی است که از معنا نشأت می گیرد و چون روح در کالبد شعر، ساری و جاری است، این جنبه از شعر امری است که به تحلیل فلسفی و منطقی محتاج است. منطقیون در فن شعر به تحلیل ساختار معنایی شعر می پردازند و به انسانی که متفکر است می آموزند که در مقام استدلال، هیچ گاه شعر را به عنوان عاملی برای دستیابی به تصدیق خودش انتخاب نکند؛ چون استدلال شعری مفید تصدیق نیست.

## • فواید شعر:

- ۱- برانگیختن روح حماسی در رزمندگان جبهه های نبرد.
- ۲- تحریک احساسات و عواطف مردم در امور دینی، سیاسی
- ۳- تعظیم و تحقیر، مدح و تحسین افراد
- ۴- ایجاد قبض و بسط، حزن و فرح روحانی در انسان
- ۵- برحذر داشتن از افعال ناپسند و ترغیب و تشویق بر نیک نهادی و عمل صالح

# آزمون

۱. تعیین کنید در این استدلال چه مغالطه ای رخ داده است؟ ” من به او بدبین هستم، چهره او گویا است که فردی بزهکار است“
- الف) تله گذاری  
ب) توسل به جهل  
ج) بستن راه استدلال  
د) هر بچه مدرسه ای می داند
۲. در این جمله چه مغالطه ای به کار رفته است؟ ” اول باید دید نویسنده این داستان چرا و به چه علتی آن را نوشته است ؛ و اگر نه اساساً ارزش خواندن ندارد.“
- الف) بار ارزشی کلمات  
ب) انگیزه و انگیزه  
ج) توسل به مرجع کاذب  
د) بستن راه استدلال
۳. موضع ..... می باشد.
- الف) باید مشهور  
ب) باید غیر مشهور  
ج) می تواند غیر مشهور  
د) باید یک قضیه جزئی مشهور
۴. قضایایی که ”فرد یا جماعتی بدان ملزم شده اند و ماهمان را برای ابطال عقیده آنان به کار می بریم“ چه نامیده می شود؟ و در چه صنعتی به کار می روند؟
- الف) مسلمات - جدل  
ب) مشهورات - خطابه  
ج) مقبولات - شعر  
د) متواترات - برهان
۵. در خطابه غالباً از چه نوع استدلالی استفاده می شود؟
- الف) قیاس و تمثیل  
ب) قیاس و استقرا  
ج) استقرا و تمثیل  
د) تجربه و تمثیل
۶. تنها صنعتی که مفید..... عبارت است از شعر.
- الف) تصدیق غیر جازم است      ب) تصدیق نیست      ج) اثبات یا رد مدعا      د) تصدیق جازم غیر واقعی است.